

ژوندون

مجله هفتگی شنبه ۱۴ دلو ۱۳۵۱

شماره ۴۵ و ۴۶

نگاهی به گذشته هنر



کتاب پرلپس شماره

لیندن جانسن رئیس
جمهور فقید امریکا

مردم شهر کهنه در چه
شرایطی زندگی می کنند

راکل ولس ستاره زیبای
سینما

ز ما ما شوم بیر ته را گره

قیمت يك شماره ۱۲ - افغانی

بزرگترین
تشنگی ما را
فرومی نشاند

کوکاکولا
وفانتای
ساخت افغانستان



CAM
CORPORATION

شرکت سهامی تولید و توزیع نوشابه های مختلف در افغانستان

اخبار داخلی در هفته ای که گذشت

تقدیم اعتماد نامه

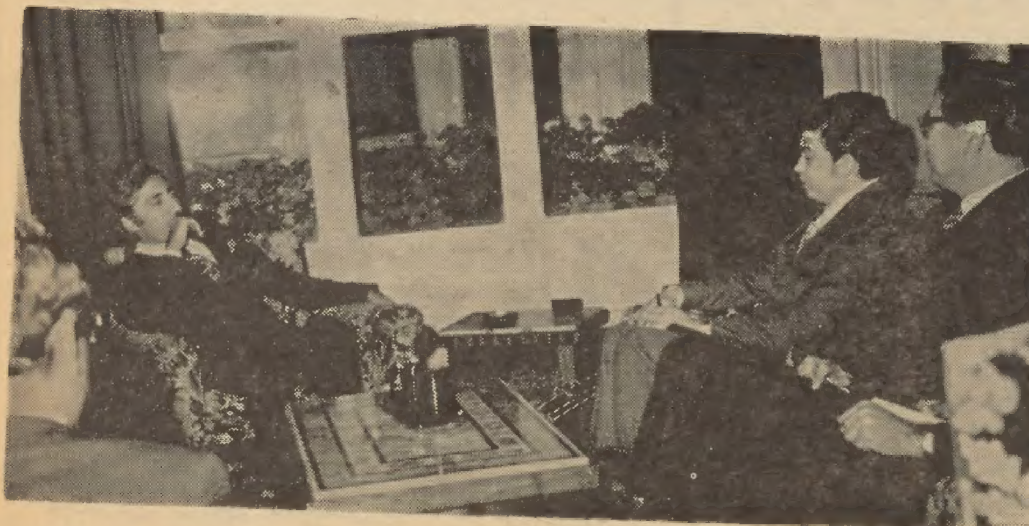
بنیاعلی جان هادوین سفیر کبیر غیرمقیم کانادا پدر بار کابل اعتماد نامه خود را طبق تشریفات معموله ساعت یازده و سی دقیقه قبل از ظهر روز چارشنبه ۴ دلو بحضور اعلیحضرت معظم همایونی در قصر گلخانه تقدیم نمود.

بنیاعلی جان هادوین سپس به همراهی داکتر سعدالله غوثی رئیس تشریفات وزارت امور خارجه به مزاور اعلیحضرت شهید سعید رفته اکلیل گل گذاشت.

اعلیحضرت معظم همایونی هنگامیکه اعتماد نامه سفیر کبیر غیرمقیم کانادا را می پذیرند.



ملاقات بنیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم



بنیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم ساعت ۶ بعد از ظهر روز چارشنبه ۴ دلو بنیاعلی اتیلاکاراسو منگولو اقتصاد دان ارشد شعبه اروپا و شرق میانه و شمال افریقا را در بانک جهانی و سابق معاون صدراعظم ترکیه و داکتر نیمردرافائیل مشاور اقتصادی بانک جهانی و بنیاعلی کی کی تسین آمر شعبه جنوب غرب آسیا در ملل متحد رادر قصر صدارت عظمی پذیرفت.

این هیأت درباره تبادل نظر در مورد درخواست افغانستان برای پروژه تیم مشور و تهیه پلان گذار و امور مربوط به پروژه سازی برای تقویه سیستم پلان گذاری در افغانستان بکابل آمده است.

در عکس بنیاعلی محمد موسی شفیق صدراعظم حین مذاکره با هیأت دیده میشوند.

باید امکانات استفاده از

انرژی گاز و برق میسر ساخته شود

استفاده از انرژی گاز و برق امروز در تمام جهان از نظر اقتصادی نقش بسزائی دارد. و روی همین اصل است که علما و محققین در صدد آنند تا بتوانند از مواد طبیعی دیگری استحصال گاز نمایند تا عوض گاز طبیعی ازان کار گرفته شده بتواند.

این تلاش های بشر و تحقیقات دامنه دار آنها ثابت میسازد که گاز یک ماده خیلی ضروری و در عین حال اقتصادی میباشد.

ممالکی که دارای منابع طبیعی نیستند باز هم نظر به اقتصادی بودن آن و اینکه ثروت جنگل داری از بین نرود مقادیر زیاد گاز از دیگر جاهها وارد ازان استفاده می نمایند.

کشور عزیز ما افغانستان که از نظر منابع طبیعی یک کشور خیلی غنی و ثروتمند بحساب می رود با وجود ذخایر مقادیر زیاد گاز و نفت، تا حال در تسخین ازان استفاده بعمل نیامده و مصارف محروقی مردممان ما را چوب تشکیل می دهد، در حالیکه استفاده از این منابع علاوه از اینکه بمرور

زمان سرسبزی کشور را از بین برده صلحه بزرگی به ثروت جنگلداری که آنهم امروز نقش عمده در اقتصادیات کشور دارد ما وارد می نماید مخصوصاً که دیر یازود در اثر قطع و مصرف جنگلات روزی خواهد رسید که این منابع از بین رفته و مشکلات را تولید خواهد نمود.

امروز در تمام کشور های جهان استفاده از انرژی گاز و برق از نظر اقتصادی با اندازه طرف توجه قرار گرفته که دیگر احتیاجی بمصرف چوب بحیث ماده محروقاتی دیده نمیشود.

در افغانستان از یکطرف که از مدتی است در اثر مطالعات و تجسسات منابع سرشار نفت و گاز کشف و بابه استخراج آن اقدام شده و قرار احصائیه های رسمی مقادیر زیادی هم در ساحه های مختلف کشور وجود دارد و از جانبی قدرت

تولید برق آبی به پیمانه وسیعی بلند برده شده و هم بمنظور جلوگیری از قطع اشجار متمر و غیر متمر که باعث سرسبزی مملکت است بهتر خواهد بود چاره سنجیده شود تا عوض قلع و قمع اشجار و جنگلات از گاز و برق استفاده بعمل آید.

روی این اساسی دو قدم اول وظیفه در بنیاد لوی شرکت است تا زمینه استفاده از انرژی برق را با اساس قیمت تسخین برای شهریان فراهم ساخته و ازین مدارک علاوه از اینکه عاید سرشاری نصیبشان خواهد شد مردم مانیز با

کتاب ومجلات از محصول گمرک معاف گردید

مجلس عالی وزراء در جلسه هفته وار روز دوشنبه ۲ دلو خود که تحت ریاست ښاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم دایر شده بود برعلاوه موضوعات مختلف، مسوده قانون جدید گمرکات را مورد غور قرار داده بعد از اینکه تعدیلاتی در آن پیشنهاد شد مسوده مذکور به کمیسیون تسوید این قانون اعاده گردید تا آنرا برای تصویب نهایی مجلس وزراء آماده سازد.

ضمن ارزیابی مواد این قانون مجلس هدایت داد تا در قانون جدید کتاب ومجلات از محصول گمرک معاف باشند.

امضای موافقتنامه

پروگرام همکاری علمی و فرهنگی برای سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ بین افغانستان و پولند ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز سه شنبه ۳ دلو در وزارت امور خارجه به امضاء رسید.

این پروگرام را از جانب افغانستان ښاغلی محمد خالد رو ښان معین وزارت اطلاعات و کلتور و از طرف پولند ښاغلی مارتی نوویچ سفیر کبیر آنکشور معین کابل امضاء کردند.



در عکس ښاغلی محمد خالد رو ښان معین وزارت اطلاعات و کلتور و ښاغلی مارتی نوویچ سفیر کبیر پولند معین امضای موافقتنامه دیده میشود.

استفاده ازان راحت تر حوائج محروقاتی خویش را رفع خواهند نمود و هم کمک بسزائی بصنعت جنگلداری و سرسبزی کشور خواهد گردید.

در قدم دوم مقامات مربوط از همین حالا در صدد آن برآیند تا زمینه استفاده از گاز را بصورت بالون سیار برای همه فراهم گردانند.

در انصورت یقین کامل داریم که دیری نخواهد گذشت که از حیث صادرات چوب های صنعتی ثروت سرشاری را صاحب شویم. و قسمت عمده احتیاجات ما از ممبرک صلور این چوب ها بخارج رفع خواهد گردید.



حسن نیر

پیمان بین دو آلمان بزرگترین گام

درواه ختم جنگ سرد

در پایان جنگ جهانی دوم بر روی خرابه های رایش سوم دو دولت آلمان تشکیل شد که هر کدام زندگی سیاسی جداگانه ای را در پیش گرفت - سیستم های اجتماعی متفاوت و اید یا لوزی های مختلف نه تنها این دو کشور را در طول بیشتر از دو دهه مقابل هم قرارداده بود بلکه بعضا اختلافات آنها جهان را در آستانه يك جنگ دیگر نزدیک می ساخت .

مثلا هر وقتیکه آلمان شرقی راه های برلین غربی را که برای این شهر حیثیت شراکت را دارد مسدود می ساخت متحدین غربی و اتحاد شوروی در برابر هم قرا می گرفتند و خطر بر خورد قدرت ها بمیان میامد اما بعد از اینکه بلاک های شرق و غرب در پی مصالحه بر آمدند

و خواستند علل جنگ سرد را یکی بعد دیگر از بین ببرند و مخصوصا در سال ۱۹۶۹ که ویلی برانت بحیث صدر اعظم جمهوریت اتحادی آلمان

طبق این پیمان « حسن همجواری » هر دو آلمان یکدیگر را بحیث دولت مستقل بر سمیت می شنا سند یعنی جمهوریت اتحادی آلمان دیگر از دو کشورین ها لشتاین که میگفت اگر کشوری آلمان شرقی را بر سمیت بشناسد باید علایقش را باین قطع نماید ، بیروی نمیکند . بلکه حالا

خودش بوجود دو دولت آلمان اعتراف مینماید و زمینه شامل شدن هر دو دولت را در موسسه ملل متحد مساعد میسازد .

چنانچه پس از امضای این پیمان

بین دو آلمان سیلی از مطالبات بسوی برلین شرقی جاری شد و یک عده

زیادی کشور ها خواستند که برای برقراری علایق سیاسی با آلمان شرقی باب مذاکره را بکشایند .

در دیپلاچ قانون اساسی آلمان

غربی ذکر شده که هر آلمانی باید برای توحید مجدد آلمان بکوشد

برای اینکه حکومت ائتلافی سوسیال لیبرال برانت مخالف روحیه قانون

اساسی کشور خود رفتار نکرده باشد به این نظر اصرار دارد که باوجود

اتقسام صرف يك ملت آلمان وجود دارد که در آینده از طریق مسالمت

آمیز متحد میشوند و روی همین دلیل بود که هر دو آلمان بین هم سفرا را مبادله نکردند بلکه در عوض

بسوی وزیر مختار نماینده گان شانرا به کشور یکدیگر فرستادند که این

خود تقویت نظر حکومت بن است که

آلمان شرقی را يك کشور خارجی نمیداند . نظر آلمان غربی و شرقی

در این مورد از خلال صحبت مختصر

روسای هیأت های دو کشور قبل از امضای پیمان بخوبی معلوم شده

میتواند . میشل کول یعنی کسیکه از طرف

آلمان شرقی این پیمان را امضاء کرد

ضمن صحبت در زمینه گفت هیچگاه

نمی توانم يك نفر از آلمان غربی را

بحیث تبعه آلمان شرقی بشناسم . اوپکن با رئیس هیأت بن دفعتا

روی گیش دویده گفت با اینهمه مایک

نفر از آلمان شرقی را بحیث خارجی نمی شناسیم .

بهر صورت موضوع اتحاد مجدد آلمان سوالی است که سیر زمان به

آن پاسخ خواهد داد اما آنچه از عقد این پیمان حاصل میشود نه تنها برای دو کشور بلکه برای اروپایز مفید خواهد بود .

طبق این پیمان هر دو آلمان یکدیگر را بر سمیت می شناسد و در ساحه بین المللی از یکدیگر نمایندگی نمیتوانند .

هر دو کشور در ساحات تجارتی صحت و فرهنگ همکاری شانرا

گسترش خواهند داد هر دو دولت

آلمان بحیث نمایندگان دائمی و زیر مختار را به بن و برلین شرقی تعیین

مینمایند . آنها موافقه کرده اند که این پیمان

قرار داد های قبلی بین دو کشور و پیمانهای را که در مورد آنها عقد

شده متاثر نخواهد ساخت . ماده اخیر چنین معنی میدهد که

موافقات بعد از جنگ در مورد حقوق و مسوولیت های فاتحین جنگ جهانی

دوم یعنی امریکا - بریتانیا - اتحاد شوروی و فرانسه متاثر نخواهد

شد . و این نیز امتیازی است که از طرف برلین شرقی به بن داده شده

است . مطابق این پیمان که به مخاصمت

و سؤ ظن بیست ساله بین دو کشور خاتمه میدهد تسهیلاتی در رفت

و آمد اتباع آلمان غربی به آلمان شرقی و ارسال تحایف و مواد غذایی

و نیز در ساحه تماس از طریق وسایل مخابراتی و پست بوجود

خواهد آمد - حتی مغلق ترین پروبلم ناشی از اتقسام آلمان یعنی مساله

فامیل های از هم جدا شده حل خواهد شد .

امضای این پیمان در مسایل اروپایی نیز اثر مثبت خواهد گذاشت

مثلا در تماس های شرق و غرب در چوکات کنفرانس امنیت اروپا و در

مساعی برای کاهش قوا در اروپا موثر ثابت خواهد شد .

از اینرو میتوان این پیمان را بهترین فصل در تاریخ بعد از جنگ

آلمان و بزرگترین قدم در راه ختم جنگ سرد خواند .

صفحه ۵



محمد حسین نهضت

پیوسته گذشته

رمز پیروزی اسلام

وعلل سقوط مسلمین



مسلمین به فرماندهی ابو عبیده جراح بیت المقدس را محاصره کردند. بیت المقدس که به اور شلیم و قدس هم شهرت دارد و نام قدیمی آن یپوس است در طول تاریخ یعنی از دوازده قرن قبل از میلاد تا این زمان مورد هجوم و فتنه های عظیم و خونریزهای مدهش و هولناک بود و همین آآن هم اشغال این شهر مذهبی از طرف صهیو نیزم و استعمارگران همدست این مردم متجاوز که دشمنان دیرین اسلام و اسلامیان اند بحران و کشمکش شرق میانه را به میان آورده است شهر قدس نه برای فلاحت مساعده است و نه مرکزیت تجاری دارد خطراتیکه متوجه این شهر شده و چند مرتبه آن را محصور و متروک ساخته تنها از لحاظ مرکزیت دینی و ارتباط آن به همه ادیان بود هاست. بهر حال در زمان خلافت فاروق اعظم (رض) مسلمانان شهر قدس را محاصره کردند. کشیش بزرگ نصارا که متصرف بیت المقدس بود به دین قشون خدا کار واز خود گذر اسلام یقین کرد که محاصره شهر دیر دوام نمی کند و پیروزی و غلبه نصیب مسلمانان است او اظهار عقیده کرد و گفت مسلمانان اگر با این روحیه قوی و عقیده محکم بجنگند، نه تنها در این جنگ پیروز اند بلکه هیچ نیرویی را تاب مقاومت با آنان نخواهد بود.

لذا به ابو عبیده پیغام داد که جنگ

صفحه ۶

و خونریزی لزوم ندارد اگر خلیفه اسلام خودش بیاید من تعهد می کنم تمام عساکر و مردم ما اسلحه به زمین بگذارند و شهر را به شما تسلیم دهند ابو عبیده این خبر را بحضور حضرت عمر (رض) به مدینه نوشت خلیفه اسلام به رسیدن نامه بلادرنگ مدینه را به عزم بیت المقدس ترك گفت اما بدون سپاه بدون محافظ خودش و غلامش و مرکب هر دو يك شتر بود خلیفه اسلام با غلام همسفر خویشی قرار گذاشت که يك فرسخ غلام سوار شتر شود خلیفه جلو بکشد و يك فرسخ خلیفه سوار شود غلام جلو را بکشد به همین ترتیب این باصله طولانی را طی کردند همینکه به یکی دو فرسخی شهر رسیدند ابو عبیده با سران سپاه به استقبال برآمدند اتفاقا در فرسخ آخرین نوبت سوار ی اشتر به غلام رسید غلام هر چه اصرار کرد که چون نزد يك معسکر و شهر است شما سوار شوید عدا لت عمر (رض) اقتضا نکرد حق غلام ضایع شود مستقبلین و حتی زنانیکه بر با مهای حوالی شهر برآمده بودند تا تجمل ورود خلیفه اسلام را ببینند دیدند مردی بر اشتر سوار است و مرد دیگری جلو آن را می کشد همه با کمال تعجب و حیرت این منظره را تماشا می کردند.

ابو عبیده بدیدن خلیفه المسلمین (رض) و مشاهده آثار رنج و خستگی

سفر در آنجناب (رض) دوید و اسپی پیش کشید و رکاب گرفت تا خلیفه سوار شود بر اثر اصرار ابو عبیده و سران سپاه خلیفه (رض) بر اسب سوار شد همینکه چند قدم پیش رفت و باغری و هلپله مردم بر خورد کرد دیدند دینتا از اسب به زیر آمد فرمود در یابید خلیفه خود را که هلاک شد عرض کردند چه حادثه رو داد؟ فرمود نزد يك بود عجب و تکبر بر من مستولی شود بگذارید پیاده در میان شما برویم دیگر کسی جرأت نکرد چیزی بگوید.

خلیفه اسلام به طرف دروازه شهر روان شد متر صدین بر جهای سردر از آمدن آن حضرت خبر دادند فی الفور دروازه باز شد حضرت بدون واسطه وارد شد کشیش بزرگ و معاهد با بزرگان شهر و روسای قشون به استقبال بر آمدند دیدند خلیفه در ویش منشی و بی آلاش اسلام پیاده می آید، هیبت و عظمت خلیفه (رض) همه را گرفت مقدم خلیفه را گرامی داشتند کمال احترام بجا آوردند و اظهار کوچکی نمودند. همینکه خلیفه اسلام در اجتماع بزرگ مردم شهر قرار گرفت نخست خطاب به عساکر مجبور اسلام فرمود فرا موش نکنید که پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«من اذی ذمیا فلیس منی»

یعنی هم عهدان یهود را که به در کشور های اسلامی زندگی می کنند و اسلام پانها امان داده اگر کسی

اذیت بکند از امت من نیست. سپس به هر يك از بزرگان یهود و نصارا را لطف و مهربانی فرمود به سران لشکر اسلام هدایت داد تا مطابقت دستور پیغمبر (ص) به معا بعد شهر متعرض نشود و بدین مهربانی مذهبی یهود و نصارا تحقیر و اهانت نکنند مرد مرا به جبر واکراه به قبول اسلام وادار نسا زید فرمود اینها در بنه اسلام اند و کسانی که در بنه اسلام باشند در دین و آئین خود آزاد اند حتی اگر بخوانند کلیسا های جدیدی بنا کنند مانع نشوید! این رفتار خلیفه عادل اسلام بود که گوشتاد لوبون فرا نسوی را به اعتراف و داشت که نوشت هیچ قوم فاتحی به بزرگواری ورافت فاتحین اسلام نبودند در اینجا ست که گوشتا و لوبون فرانسوی را به عادلانه و رعایت مساوات از طرف رهبران اسلام از شرارت ها، مظالم و دنایت های اروپا نیان در جنگهای صلیبی یاد آور میشود مینویسد که وقتی این ها به بیت المقدس حمله آوردند طوری و حشیانه رفتار کردند که خونخوا ران مغلو و آدمخواران آفریقا و پاپوهای آستریلیا بادشمنان خونخوار خود نکردند و نوشته است علاوه بر کشتار های دسته جمعی هفتاد هزار بی گناه را در خود مسجد اقصی به بدترین وضعی کشتند که در بین اینها علماء و زهاد و اطفال رضیع نیز بود.

با قیدارد

ژولنون

جوانان رقص می کنند



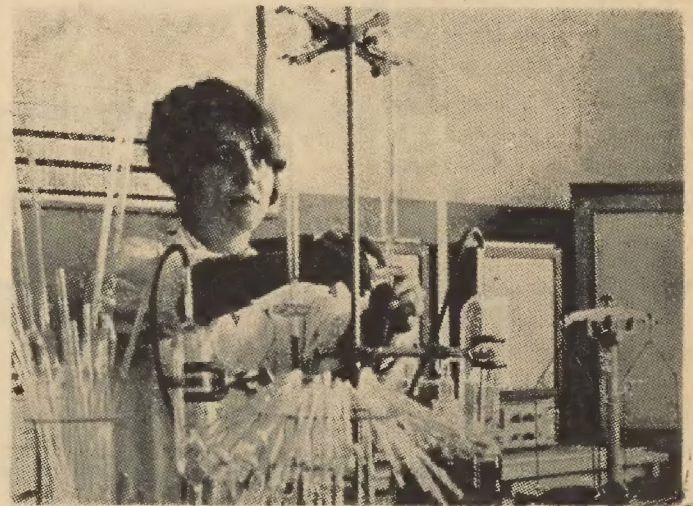
دسته هنری رقص ها بنام یونست که جوان ترین دسته هنری است نه تنها در جمهوریت های شو روی بلکه در اکثر کشور های اروپایی شهرت دارند .

دسته هنری یونست در اکثر کشور های اروپایی و از جمله ایتالیا و کیو با به نمایشات خوش پرده و وفایت هایی را نصیب شدند .
دسته هنری یونست در پیست و چار مین فستیوال هنری بنام شگوفه های بادام حایز جایزه هنری گردید



هوای متری مسکو

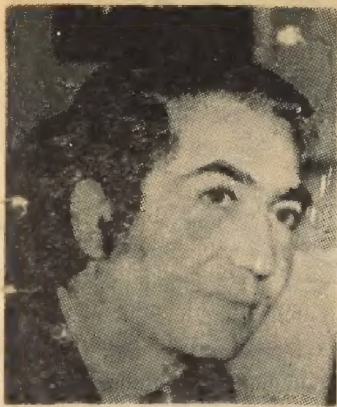
متری مسکو یکی عجایب اقیانوس است که هر نو وارد را بخود متوجه میگرداند . ملیو نها نفر روزانه از این وسیله ترانسپورتی استفاده مینمایند . هر مسافری که به عمق یکصد و پنجاه متری زمین درین متری پائین میشود هیچگاه احساس نمی کند در عمق زمین قرار دارد زیرا همیشه درین جا هوای تازه و پاک وجود دارد . در یک شب نهم روز اضافه از چار صد ملیون متر مکعب هوای تازه توسط دستگاه های تصفیه هوا پائین متری ها انتقال داده میشود و در طرف هر ساعت چندین بار هوای آن تبدیل می گردد .
هوای تازه و پاک از طریق دستگاه های تصفیه هوا داخل توئل ها شده و در موسم سرما و زمستان هوای مورد ضرورت از طریق دستگاه های که آنرا گرم می سازد به توئل ها میرسد .
لا بر اتوار هایی در داخل متری وجود دارد که تمام شب و روز مصرف تجزیه هوا و مقدار گازات مو در ضرورت بد داخل متری بوده و همچنین در قسمت وقایع از بعضی اپید می هائی که نسبت تراکم مسافرین امکان پذیر است جلو گیری می نمایند .



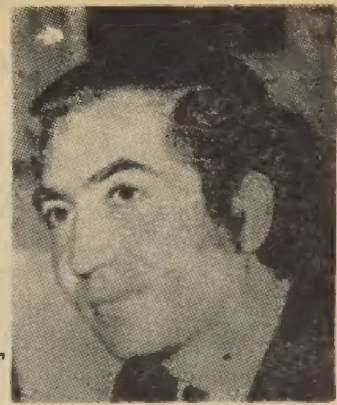
در جهان اسپورت

باساس فیصله ژو و نا لیست های بسیاری از کشور های جهان که همه ساله از طرف رادیو تلویزیون بی بی سی و مجله (وزدسپورت) بر گزار می گردد اولگا کربوت از روسیه سفید لقب قهرمانی ژیمناستیک را در او لمپیا جهانی حاصل نموده بود و بحیث ورزشکار سال ۱۹۷۲ شناخته شد .

بنام او ایکس مفسر سپو ر تی رادیو بی بی سی به نمایندگی از رادیو بی بی سی هدیه وابه او لگا کربوت تقدیم نمود .



عکس ها از : مسعود شمس



داکتر نعيم فرحان

نگاهی به گذشته های هنر تیاتر و بازیگری

مرکب از بازیگری و آواز خوانی بود میر داخند . نخستین کسی که در یونان باستان بازیگر را به صورت مشخص به وجود آورد و او را از خور جدا ساخت ، « تب سیس » نام داشت نمایشهای « تب سیس » یک بازیگر را در بر می گرفت پس از آن آشیل به میان آمده که پدر تیاتر نامیده میشود آشیل دو بازیگر را روی صحنه آورد بعدتر هم سوفوکل پدید آمد و شد سه بازیگر را وارد صحنه ساخت . به همین صورت نمایشنامه نویسان دیگری در یونان باستان پدید آمدند ، از جمله اوروپید و اریستوفان را میتوان نام برد . در تاریخ تیاتر اریستوفان را غالباً پدر کمدی میدانند .

چرا آدمیان هنر بازیگری را به میان آوردند؟

چه کسی بازیگر را به صورت مشخص به وجود آورد؟

فرق تیاتر رومی و تیاتر یونانی در چیست؟
اوپرا چیست و چه وقت به وجود آمد؟

داکتر «فرحان» درباره کمدی به صورت ضمنی گفت :

سرو بهر فته کمدی رابه سه دسته بخش کرده اند : نخست کمدی قدیم یا کمدی انتقاد پست که پایه گذار آن همان «اریستوفان» به شمار میرود . درین کمدی غالباً موها مات مذهب یونانی به انتقاد گرفته میشود بخش دوم ، کمدی اجتماع است که مناندر پایه گذار آن شناخته شده است . درین کمدی پدیده های اجتماعی طرح و بر رسی میشود . بخش سوم ، کمدی چهره ها است که در فرانسه سده هفدهم پدید آمد و بانی آن مولیر معروف است . «فرحان» در تشریح پس منظر تیاتر و بازیگری ادامه داد :

هنگامی که تمدن روم بی ریزی در میان از تیاتر یونانی مفهومی در ذهن داشتند . اما این مفهوم در لابلای فرهنگ ویزه روم

و اداها آغاز پیدایی هنر بازیگریست . «داکتر فرحان» گفت : پس از آن ها ، با شکل گرفتن مذاهب در مصر و بخشهای دیگر جهان ، بازیهای مذهبی پدیدار گشت . در واقع ، مراسم مذهبی ، خود گونه ای از بازی بود . با اینهمه این بازیگری ، پدیده یی خاص و مشخصی به شمار نمی رفت و با پدیده های دیگر اجتماعی سخت همبسته و تا بخورده بود .

«فرحان» ادامه داد

در حدود دو هزار و پنجاه سال پیش از امروز ، به شکل نسبتاً مشخصتری نمودار شد . این رویداد در یونان باستان اتفاق افتاد . در آن زمان یونان همان سه ساله جشن شراب را برگزار میکردند . درین جشنها دسته های سرود خوان که خور یاد میشدند به گونه ای از نمایش که

هنر بازیگری از کهنترین هنر هایست که آدمی به آن پرداخته است . آغاز این هنر بسیار به عقب میرود و به زمانی میرسد که آدمیان سخن نمیتوانستند گفت ، ولی به بازیگری میرداختند . بدین معنی که یکی از قدیمترین و سایل مفا همه و بیار خویشتن ، چیزی بود که امروز به آن نام گونه ای بازیگری ابتدایی را میتوانیم داد . میتوانیم در گذشته های خیلی دور گروهی از آدمیان نخستین را تصور کنیم که شکاری این شکار را کباب میکنند . درین حال آنانی که شکار را به دست آورده اند با حرکتها و اداها نمایش میدهند که چگونه این کار نامه بزرگ را انجام داده اند . این نمایش آنان تنها مفاهمه نیست ، بلکه جنبه سرگرمی ولذت آفرینی هم دارد . همین حرکتها

«داکتر محمد نعیم فرحان» در کشور چکسلواکیا تحصیل کرده و دکترای خود را در رشته هنرهای زیبا از دانشگاه چارلس پراگ به دست آورده است . درین هفته با «فرحان» گفت و شنودی داشتم . هسته این گفت و شنود ، به منظر تیاتر در جهان بود . وی در درازای این صحبت سخنهای دلچسپی گفت که برای بسیاری از خوانندگان از چمنده خالی از سود نمیتواند بود . «فرحان» وعده کرده است که این سلسله صحبت را در چند شماره دیگر نیز ادامه بدهد .

پرسیدم :

ممکن است بگویید که تیاتر را آدمیان چگونه به میان آوردند ؟ اصلاً آدمی چرا به بازیگری پرداخت ؟ «داکتر فرحان» لبخند محجوبانه بی زدو گفت :



«... اریستو فان را غالباً پدر
کهیدی هینا مند.»

شکل تقریباً تازه بی گرفت تیاتر میشود تا فضایی رنگین و آهنگین یونانی، تیاتری هدفمند بود، در ایجاد گردد. بدینصورت، صحنه حالی که تیاتر رومی بیشتر رنگ آرای، لباس و آواز در او پرآسیار سرگرمی داشت. رو میان هنر اهمیت دارد. میم را در تیاتر بیشتر تکامل دادند «فرحان» گفت: و میم عبارت است از بیان عواطف باعضلات روی و بدن. سینک پلوتوس و هیپرانس از نمایشنامه نویسان بزرگ روم به شمار میروند. «فرحان» گفت: هنگامی که قرون وسطی فرا رسید، تیاتر همانند پدیده های دیگر اجتماعی در قید مذهب درآمد. در قرون وسطی تیاترهای ثابت نمایان شد و نمایشنامه نویسان نوپس به وجود آورد. در سده هفدهم نویسی به فرانسه تیاتر کلاسیک نویسنده نمایشنامه نویسی به وجود آمد. در سده هفدهم نمایش را اداره میکرد. در نتیجه، غالباً در درازای نمایش بی نظمیهایی رخ میداد. نخستین کسی که وجود

«فرحان» میگوید:

«در آغاز سده بیستم، حادثه مهمی در تاریخ تیاتر نمایان شد. بدینمعنی که موجودی به نام «کارگردان»

پایه عرصه وجود گذاشت. نخستین کسی که وجود «کارگردان» را به صورت مشخص طرح کرد، «خروئیک»

در آلمان بود.»

تقریباً وجود نداشت. تنها تیاتر به وحدت سه گانه کلاسیک (وحدت های سیاری موجود بود که درونمایه زمان، و حدت مکان، و حدت موضوع) های نمایشهای آنها را حکایتها و روی آوردند. بر اساس وحدت مسایل مذهبی تشکیل میداد. زمان، زمان يك اثر نباید بیشتر از بیست و چار ساعت را دربرگیرد «فرحان» ادامه داد: با آغاز رنسانس، ثبات تر نیز احیاء شد. در همین دوره بود که اوپرا به وجود آمد. اوپرا اساساً گونه هم زیاد فاصله دارد، اتفاق افتد. بی از نمایش است که در آن تلاش وحدت موضوع، خواستار يك کارگردان رابه صورت مشخص طرح کرد، «خروئیک» در آلمان بود. پسانتر، هنگامی که اکادمی هنر های ما سکو در سال ۱۸۹۸ گشایش یافت، «استانیسلافسکی» و همکارش دانکو ویچ بیشتر بر اهمیت کارگردان تاکید کردند. «داکتر فرحان» در آخر گفت: سده بیستم ناظر پدیدارشدن

(پایان)

«سید شفیع راحل» میگوید:

لیندن جانسون در گذشت



«لیندن جانسون در روز عجیبی در گذشت، عجیب به خاطر آنکه درین روز هر لحظه انتظار میرفت که در ویتنام آتش بس اعلام شود و جنگی به پایان برسد که گرفتاری امریکا درین جنگ در زمان ریاست جمهوری خود وی به خارج رسیده بود.»

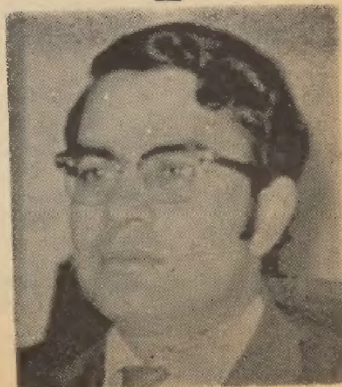
(لیندن جانسون) روز دوم دلو در اثر يك حمله قلبی به صورت ناگهانی در گذشت. وی در انتخابات سال ۱۹۶۸، به حیث نماینده حزب دموکرات در مجلس نمایندگان راه یافت در آن هنگام از هوا خواهان سرسخت (روزولت) به شمار میرفت. هنگامی که روز هفتم دسمبر سال ۱۹۶۱، جاپانیها بر (بیرو هار بر) حمله کردند، (جانسون) نخستین عضو مجلس نمایندگان بود که به خدمت نظامی رفت. زیرا در آن زمان او افسر احتیاط نیروی دریایی بود. پس از پایان خدمت نظامی، دوباره چوکیش را در مجلس نمایندگان اشغال کرد و در انتخابات سال ۱۹۶۸ به مجلس سنا راه یافت. (جانسون) در سال ۱۹۶۳، پس از کشته شدن (جان کندی) به ریاست جمهوری رسید در انتخابات سال ۱۹۶۴، کاندید حزب جمهوری خواه، یعنی (گولنواتر) را شکست داد و برای بار دوم بر گرسی ریاست

(لیندن جانسون) روز بیست و هفتم اگست سال ۱۹۰۸ در تکزاس به جهان آمد و تحصیلاتش را در همانجا به پایان رسانید. پدر و مادرش که نسب انگلیسی داشتند، از زمینداران تکزاس به شمار میرفتند. (جانسون) در هنگام مرگ شصت و پنج سال داشت. من برای دریافت نکته های بیشتری در باره کار نامه های سیاسی و ویژگیهای شخصیتی (جانسون) به سراغ آقای (سید شفیع راحل) رئیس موسسه کابل تایمز رفتم. آنچه پس ازین میخوانید، سخنانی است که (راحل) فی المجلس در باره (جانسون) بر زبان آورد.

(راحل) با آن لبخند کمرنگ و معنی دارش گفت: (لیندن جانسون) در روز عجیبی در گذشت عجیب به خاطر آنکه درین روز هر لحظه انتظار میرفت که

(جانسون) در مقایسه شخصیت (جانسون) با (کندی) گفت: شخصیت (جانسون) در برابر شخصیت (کندی) سخت رنگ باخته بود و رئیس جمهور به معاون خود

به نظر من، «جانسون» با مداخله روز افزون در جنگ ویتنام طرحی را جامه عمل پوشید که به دست «کندی» پی ریزی شده بود.



«جانسون» بالهجه غلیظ کوبایی سخن میزد.

در آخر عمر تقریباً گرسنه بود.

وی کینه و نفرتش را هر گز پنهان نمیتوانست کرد.

چندان ارزشی نمیداد. منشی کیندی درین باره مینویسد که (جانسون) هر وقت به ملاقات رییس جمهور می آمد، پس از ملاقات از منشی خواهش میکرد وی را از راهی به بیرون رهنمایی کند که خبر نگاران او را ببینند و بدینصورت به رییس جمهور نزدیک معلوم شود.

از (راجل) پرسیدم:

چرا (کیندی) معاون ضعیفی برای خودش برگزیده بود؟

جواب داد:

این رویداد چندین انگیزه دارد نخست اینکه در آمریکا عتقه چنان بوده است که هر رییس جمهور ضعیف، معاون قوی داشته باشد. مانند (ایزنهار) که (نکسون) معاونش بود. برعکس، رئیس جمهور قوی معاونان ضعیف داشته بوده اند مانند کیندی و در حال حاضر نکسون. انگیزه دومی که کیندی را واداشت تا جانسون را به حیث معاونش برگزیند آن بود که میخواست باگزینش معا و نی از ایالت های جنوب آراء جنوب را کمایی کند. به همین صورت، (جانسون) به حیث نماینده اقلیت بزرگ عناصر راست افراطی جنوب میتواند در ریختن آراء بیشتر به سود کیندی اثر ناک باشد.

پرسیدم:

چه چیزی (جانسون) را واداشت که اشتغال آمریکا را در جنگ ویتنام افزایش بدهد و نیم ملیون سرباز و افسر آمریکایی را در جبهه یی که تقریباً ده هزار کیلو متر از آمریکا فاصله دارد، به جنگ بفرستد؟ (راجل) سرش را به زیر انداخت و شمرده شمرده گفت:

۱۹۶۰ خطابه یی ایراد کرد که این خطابه آوازه بسیار به دست آورد. او درین خطابه اش گفت که آمریکا وظیفه دارد در هر نقطه زمین که باشد، از آزادی دفاع کند. در آن زمان مردم آمریکا برای این کلمه ها به شدت کف زدند و هورا کشیدند. غلیظ کوبای های جنوب سخن میزد. براساس همین کلمه های (کیندی) از مطبوعات خوشش نمی آمد. به

او مردی بود که کینه و نفرت را پنهان نمیتوانست کرد. بالهجه غلیظ کوبای های جنوب سخن میزد. از مطبوعات خوشش نمی آمد. به

قولها و تعهداتش سخت وفادار بود. (راجل) ادامه داد: با کنار رفتن از ریاست جمهوری کاملاً از صحنه سیاست کنار رفت. درواقع، یکی از انگیزه هایی که نگذاشت خودش را در سال ۱۹۶۸ نامزد ریاست جمهوری سازد، وضع صحی او بود. نیروی شتوایش روز به روز کاسته میشد. درین آخرها تقریباً گرسنه بود.

(راجل) ناگهان خندید:

میدانید؟ در آنسال روز اول ماه

اپریل اعلام کرد که نمیخواهد خودش را در انتخابات نامزد ریاست جمهوری سازد و مردم پنداشتند که این اعلامیه او يك (اپریل فول)، یعنی يك شوخی ماه اپریل است. اما وی کاملاً جدی بود.

(پایان)

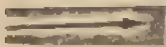


پوهاند دكتور جاوید علوه نمود:

درنظر داشتن شرایط مالی تر تیبی
در نظر داشتن شرایط مالی تربیتی

اتخاذ شود که همه ساله در داخل
یک پروگرام معین در قسمت پذیرفتن

تعداد بیشتر جدید الشمولان و
استادان لایق در کسر علمی پوهنتون



پوهاند داکتر عبدالاحمد جاوید

پلان پنجاه ساله اکادمی

در نظر داریم با مطالعه امکانات و بادر نظر داشتن
شرایط مالی تربیتی اتخاذ شود که همه ساله در داخل
یک پروگرام معین در قسمت پذیرفتن تعداد بیشتر
جدید الشمولان جهت شمول در پوهنتون و تعداد بیشتر
استادان در کسر علمی پوهنتون انکشاف لایق را تواری
اعزام محصلین و استادان بخارج و غیره اقدام نماییم.

یک اساسنامه رویدست است تا با تکمیل آن بتوانیم
بورد نشراتی را تشکیل نماییم.

پوهنتون کابل بهیچر کز تعلیمات عالی در افغانستان از مدتی است مصروف یک سلسله مطالعات بمنظور انکشاف سوئے درسی بوده و برای این منظور پلان پنجاه ساله اکادمیک را که تاحال در پوهنتون سابقه نداشته رویدست گرفته است.

پوهنتون کابل توسط کمیسیون های مرکب از استادان پوهنخی می باشد مشغول طرح یک پلان پنجاه ساله اکادمیک است تا با اساس آن در سال های تعلیمی آینده بین فعالیت های درسی و نیازمند بهای مملکت از نظر

کابل ضمن مصاحبه اظهار داشت. وی گفت: بمنظور انکشاف بیشتر پوهنتون در آینده از مدتی است پوهنتون کابل توسط کمیسیون های مرکب از استادان پوهنخی می باشد مشغول طرح یک پلان پنجاه ساله اکادمیک است تا با اساس آن در سال های تعلیمی آینده بین فعالیت های درسی و نیازمند بهای مملکت از نظر

فارغ التحصیل و اشخاص مسلکی که ازین موسسه تعلیمات عالی بهجامعه تقدیم میشود یک تناسب موجود شده بتواند.

پوهاند جاوید در مورد اولین پلان

پنج ساله اکادمیک گفت: پوهنتون کابل برای رفع نیازمند بهای درسی خویش همه ساله یک تعداد استادان را جهت فرا گرفتن تحصیلات عالی بخارج اعزام می نمود اما وقتی این استادان دوباره بوطن عودت می کردند در کسر تدریسی گنجایش پذیرفتن آنان بعضا وجود نداشت و یا اینکه نظریه تقاضای روز افزون دوایر دولتی سالانه به تعداد جدید الشمولان افزایشی بعمل می آمد اما از نظر نداشتن وسایل کافی و پرسونل مورد ضرورت

بمشکلات مواجهمشددیم روی این منظور شش ماه قبل پلان پنجاه ساله اکادمیک را رویدست گرفتیم و علاوه از استادان و متخصصین داخلی که از مدتی است روی این موضوع کار میکنند دو متخصص خارجی را نیز استخدام نموده ایم تا در قسمت ترتیب این پلان با پوهنتون کابل

رئیس پوهنتون کابل مخصوصاً در قسمت تقویمه و انکشاف نشرات در چوکات پوهنتون کابل علاقمندی زیادی نشان داده و میکوشد تانشرات پوهنتون کابل بشکل بهتری درآید.

د میک پوهنتون کابل

برای توسعه و انکشاف امور نشراتی
دویلان رویدست داریم که یکی پلان
زود رس بوده و یاساس آن میکوشیم
با همین سامان و وسایلیکه فعلاً در

دست داریم احتیاجات طباعتی
پوهنتون را رفع سازیم و در قدم
دوم پلان دیر رس ماست که یاساس
این پلان در نظر است مطبعه پوهنتون
ناحد توان انکشاف داده شود و در
صورت که پلان های اساسی ما

چهارم انکشافی یک پروژه انکشافی
در قسمت مطبعه رویدست گرفته شود
ازین لحاظ کوشیده ایم تا جاییکه
امکان داشته باشد از کمک های
مؤسسات بین المللی استفاده شود
و مصارف متباقی آن از بودجه پوهنتون
تدارک گردد.

وی گفت فعلاً یک سلسله کتب
درسی با صحافت بهتری از
این مطبعه بچاپ میرسد علاوه بر آن

ضروریات شعبات و درسی پوهنتون
نیز توسط همین مطبعه تهیه و
بدسترس شان قرار داده میشود
بنیاعلی هاله یک تعداد کتب درسی
را که در مطبعه پوهنتون بچاپ رسیده
بود نشان داده گفت. مطبعه پوهنتون
تا حال توانسته است با همین وسایل
ابتدائی یک قسمت زیاد احتیاجات
درسی را توسط مطبعه پوهنتون رفع
سازد.

بنیاعلی هاله گفت رئیس پوهنتون
کابل مخصوصاً در قسمت تقویمه و
انکشاف نشرات در چوکات پوهنتون
کابل علاقمندی زیادی نشان داده و
میکوشد تانشرات پوهنتون کابل
بشکل بهتری درآید.

کتبی که در مطبعه پوهنتون چاپ
شده بود از نظر قطع و صحافت و
چاپ خوب بود، علاوه بر آن قرار
گرفته بنیاعلی هاله یک تعداد مجله های
اختصاصی پوهنخی ها نیز درین
مطبعه چاپ میشود.

بنیاعلی هاله بجواب این سوال
که در قسمت ترجمه فرضاً اثری که
برای ترجمه انتخاب میشود بعد از
ترجمه شدن اگر دیده شود که اثر
مذکور طوریکه لازم است بصورت
درست ترجمه نشده و نواقص در آن
موجود است چه میکنید گفت:

اثری که از طرف بورد نشراتی
برای ترجمه انتخاب میشود بعد از
ترجمه باز هم به بورد نشراتی محول
میشود اگر بعد از ترجمه نواقص داشته
باشد دوباره به مترجم آن جهت
اصلاح نواقص مسترد میگردد و اگر
باز هم اثر مذکور طوریکه لازم است
اصلاح شده نتواند در انصورت از
ترجمه آن صرف نظر میشود.

از بنیاعلی هاله پرسیدم در صورتیکه
تعداد آثار قابل چاپ زیاد باشد در
آنصورت حق اولیت بکدام آن داده
خواهد شد وی بجواب این سوال
اظهار داشت درین صورت حق اولیت

نویسنده و یا ترجمه میشود بررسی
نموده و بعد از ارزیابی در باره
مطالب آن و ارزش آن اجازه چاپ
داده شود.

برای انجام این کار یک اساسنامه
رویدست است تا با تکمیل آن
بنوانیم بورد نشراتی را تشکیل
بنمائیم.

دومرد اینک تاحال روی چه اساسی
کتب و نوتهای درسی چاپ میشود
گفت: تاحال هر پوهنخی کتابی را
که در نظر می داشت چاپ میکرد و
اینکار علاوه ازینکه غیر اقتصادی

تمام شد اکثر این آثار و تراجم بعد
از چاپ از نظر محترای آن مورد
استفاده قرار نمی گرفت. لذا پوهنتون
کابل فیصله نمود تا آثار و تراجم

قبل از آنکه بچاپ میرسد ابتدا
توسط بورد نشراتی ارزیابی گردیده
نظر شان در مورد چاپ و عدم چاپ
آن گرفته شود.



زما ماشوم بیر ته راکړه

له انګلیسي ژباړلی: ماشوم

د. ویاړ ژباړه

دغې هیلې ته درسیدو لپاره په هوس کې وم. آیا ما
کو لای شو دیوه ظالم حقیقت سره چه ووايم هغه زما لور
نه ده ځان مخامخ کړم؟

ووجه زما ماشومه لور دیوه حقوق
پوه چه ددغوی وکیل و او د هغه
دمايني لور شوه .

ددغې پيښې نه ترڅو هفتو پورې
می فکر دو مړه دهغې خواته متوجه
وچه حتی ډیر وختونه بهمی دا سی
ګمان کاوه لور می په اوږو رااخيستی
اوله همدی کیلهمی اوږی سترې اوپه
درد دی. کله کله بهمی بیاپه دما غ
کی دداسی ښه بوی احساس پیدا شو
چه ګمان به می وکړ همدا اوس می
دهغې ځان پری مینځلی اود تشناب
څخه می را ایستلی ده اوپه پښو او
لاسوکی می پی پوډروهلې دی. تراوسه
می لا داخیال کاوه چه دهغې وږی او
نازکی ګوتی زما په لاسو کی راتا وږی
اوبیا زما ګوتی دهغې دسر په
وښتتا نو کی چه کرټ زما دمپړه
ډیرک دوښتتا نو په شان نرم او باسته
ووږی خوا او بلی خواته ګرځی .

خو ډیرک خپله لور هیڅ ونه لیدله
ځکه چه زمونږ دواډه نه فقط دوی شپې
تیری شوی وی چه دیوه تصادم په
اثر مړشو وروسته له هغه چه ډیرک
جنازه واخستله شوه او هغه خاورو
تور و سپارل شو موری راغله او زما

هغه په دی ډول ښه ونه روزلای شم
اوددغه ډول روزنی په ځای به په هر
صورت پر دی مور او پلار ورته ښه
وی او هغوی به وکړای شی چه ټول
دآرا متیا وړ وسایل ورته راغونډ
اوخپله مینه او محبت ورته څرګند
کړی . بیا به می دخان څخه داسی
پوښتنه کو له چه آیا یو ماشوم دمور
دمینی نه علاوه دپلار مینی ته ضرورت
او اړتیا نه لری ؟ که هغه زما سره پاتی
شی نو یواځی زه به ورته توجه او پاملرنه
لرم پلار خویي نشته چه ورسره خپله
مینه محبت او توجه څرګندله کړی .

زما خپل پلار زما په ژو ند کی یومهم
اوستر نقش لوبولی و او دحکمی
بیله هغه څخه ماد خپل کو چنیوالی
په وخت کی دژو ند امید هم نه شو
کولای .

همدا علتونه ووجه زه فکر کو م
به پای کی ما خپله فیصله وکړه هماغه
وجه دخپل ماشوم د بختی په مناسبت
می مړ بوطی پاتی لاسلیک کړی او هغه
می دخانه لیری کړ . په دی باره کی
چه ما کوم معلومات لرل فقط همدومره

څخه ډکی وی او فکر بهمی کاوه چه
څه فیصله وکړم او کومه خوابه یی
ښه وی - بیرته دهغې راوستل او یا
ترتله پوری پردیو ته ورسپارل یی .
ماسا علتونه او حتی شپې شپې او
ورځی ورځی په دی باره کی دخان
سره فکر او فیصله کوله. دیوی خوا
ددی فکر ونو اودلیلو نوسره مخامخ
وم چه دیوه ماشوم خپله مور دهغه
دښی روزنی لپاره له بل هر چانه ښه
ده. هیچا زما د ماشوم سره دومره
مینه نه شوای څرګندو لای لکه چه
ماور سره کو لای شوای اوسر پیره
په دی که ماته داسی یو کار او وظیفه
پیدا شوی وی چه په هغه کی ماخپله
لور کاترین هم دخان سره بیولای او
راوستلی شوای نوبیا ماکولای شوای
هغه دخان سره وساتم .

خودبلی خوا داسوالونه اویوښتنی
فکرته راتلی : که دغه ډول کار ! و
وظیفه راته پیدا نه شوه؟ زه به په دی
صورت کی مجبوره شم چه هغه ټوله
ورځ کله چه زه په کار بوخته یم په
کوم وړ کتون کی پر پردم اوڅکه به

که ما خپل ماشوم بیان وای لیدلی
زه فکر کو م چه وروسته به زه ددی
سره عادی شوی وی چه هغه دتل
لپاره هیر کړم او مینه یی دزړه څخه
وباسم . خو کله چه یوځل می خپله
دغه ماشوم له لور ولیدله - اودادملیونو
تصادفونو څخه یو تصادف و - نو
داکار ددی سبب شو چه زه می دهغې
دیبا بیا لیدلو لپاره په هوسیدو او
هڅه کی شی .

زه یو هیډم چه دازما لپاره یو غلط
کار و. پخوا تودی چه هغه وزیری ما
پوره وخت در لود چه دخان سره
فیصله وکړم چه آیا هغه باید زه را
سره وساتم او که یی بی اولاده مور
اوبلا رته وبخښم. او حتی کله چه هغه
وزیریدله او دخپلی فیصلی له مخی
می هغه یوی دغه ډول کورنی ته
وبخښله اوڅو هفتی لا وخت راته پاتی
وچه ددغې بخښنی مړبوطی پا نی
اوسندو نه لاسلیک کړم .

اوه، داڅو مړه غمجنی هفتی وی
چهره باندی تیر یدلی دغمونو او
اندېښنو څخه کی شپې چه ترسپاره
به په بی خوبی راباندی تیر یدلی او
دخوب به ځای بهمی ستر کی داوبنکو

دواډه گو تکی یی راکړه او داسی یی راته وویل: «د استاد ما لسی، زه پوهیږم چه دهغه بهم دغه هیله په زړه کی وه چه دغه گو تکی بیرته تاته دروسباری. د ګڼ کال په موده کی څه چه زما په بر خه ونو فقط ژبا اودا وینکو توپول وو اوس، په دی کال کی می دومره وژپل اودو مړه او ښکی می نویی کړی چه زه ګمان کوم چا په خپل ټول ژوند کی دو مړه نه وی ژولی

زما خپله مور ددغه ماشوم دپیدا کیدو په برخه کی په لومړی سرکی دومره خوښه نه وه اولر خپه غونډی وه. هغی ډیرک ته ښه نظر نه درلوداو خوښ یی نه و او دافقط لیدی کیله چه هغه دموتیر سایکل دچلولو اوپه تیره بیا دچټک ځغلولو سره زیاته علاقه درلوده. هغی البته هغه په دو مړه اندازه چه ما پیژانده پیژندلی نه و او نه دهغه دمهر بانی او زړه سواندی او ښی رویی او ګوزاری څخه خبره وه ډیرک کله چه خبر شو اوما دخپلی امیند واری موضوع ورته څر ګنده کړم حتی یوه شبیه هم دواډه کولو په باره کی ځنډونه کړ اوپه ډیره مېر بانی او خوږو خبرویی داسی راته وویل: «فکر مه کوه ګرانی، مونږ دری واپه به په پوره خوښی ژوند سره کوو.»

وروسته بیا هماغه وچه مو تر سایکل یی دزیات چټک ځغلولو په اثر دسړک په یوه برخه کی چه ټول یخ شوی و وښوئیده اوژ مو تر دیمنی اوخوښی نه ډک خو بوته په یوه غمجنه صحنه بدل شول.

د ډیرک دمړینې نه وروسته زما دمور حال ورو وروښه شو، څو وروسته ماشوم دنیا ته راغی اود هغی دژبې بدلونه وروسته می مو تر په دی عقیده وه چه لوژ می یعنی وړه ګاترین باید داسی میره اوما لیبی ته وبخښل شی چه ماشوم یی په ګور کی نه پیدا کیږی اود هغی غو ښوونکی وی. زه تراوسه لاهم په دی عقیده یم اوپاور لرم چه په دی برخه کی به ما باندی دخپلی مور نظر کوم تاثیر نه دی کړی

بلکه داکار یواځی زما دخپلی فیصلی په اثر وشو او خپله ماشوم لور می نورو ته و بخښله ...

وروسته له هغه چه دبڅښنی مریوطی وروستی پاتی می لاسلیک کړی نو زه ځانته دیو کار دپیدا کولو په لټه کی شوم هماغه وچه په کوم ځای کی کار راته پیدا شو اوپه کار می پیل وکړ، خودواډه گو تکی می لا دگوتی څخه نه وه بیرته کړی فقط کله کله چه به کار او اداری ته تللم هغه به می بیرته کړه اوچه به کله کورته راغلم یا به دبانډی ګر ځیدلم نو هغه به می په گوته وه.

دښار په یوه لوی پلور نخي کی می کار کاوه اوددی کله په اثر ښه معاش راکول کیده اود خپل کار ځای ته نزدی می چیرته دکرای یوه وړه کوټه ځانته پیدا کړه چه هلته می یواځی ژوند کاوه خو ددغه یواځیتوب په اثر څو لیدم اوشپي اورځی په ناخوښی اونا آرامی را باندی تیریدی. داکار هم راته ډیر ګران واو صلا خو صله راپاتی نه وه چه دنورو نجونو سره چه به دغه پلور نخي کی یی کار کاوه ځان شنا خته اوور سره ددوستی مزی ټینگ کړم. درخصتیو په ورځو کی به دښار مینځ ته لاهم اوپه کوڅو اوبازارو کښی به سرگردانه اوبی مقصده ګر ځیدلم کله به دو کانو ته ورورختم بیلهدی چه کوم شی واخلم اوکله به دیوبیلو آگارو نندار تونو ته لاهم. مقصدا چه وخت تیر کړم یوی خوا اوبلی خواته به ګر ځیدلم.

کله کله چه به می ګومه ښځه ولیدله چه ماشوم یی په غیږ کی اخستی و نو په زیاته تلوسه به می ورته وکتل اوور بسی روانه به شوم خو دخپلی ماشوم می لور کاترین دیمنی اوو چه په زړه کی می بل و په دی وسیله مړ کړم.

خو نوری هغی هم په دی ډول تیری شوی اوکله چه هوا لږ ښه شوه او دکال تود موسم واورسیدنو په دی وخت کی به عموما یوه پارک ته چه زما دکار دفتر اود هستو ګنی کوټی ته نزدی واقع و تلم او هلته به

می چکر واهه. په لومړیو ورځو کی چه به دغه پارک ته ورغلم نو دپارک په پلي لارو به سیخروانه وم او حتی هغو کو چنیانو ته چه په چمنو کی به ګر ځیدل اولوبی به یی کولی نه به می کتل او اصلا به می زړه نه کیده چه ورته وګورم خو یوه ورځ یوه کوچنی هلک په داسی حال کی چه زه په لاره روانه وم دچمن څخه یو سور او سپین ګیند زما خواته راو غور ځاوه. ما دخمکی څخه راپور ته کړی او بیرته می دهغه خواته ور وغور ځاوه. هغه کله چه یی په لاسو کی ونیو بیر ته زما خواته راپوری واهه. داصحنه دومره خوږه اود تالیره ډکمه چه ماته خدا راغله اوپه خوښی خوښی می ډیر وخنډل. همدا خدا وه چه زما څخه یی دهغو غمونو اواند ښښو آثار چه په څو تیرو هفتو کی راسره ووتر یوی اندازی سپک کړل.

وروسته لدی به ماته په دغه پارک کی دکو چنیانو سره لوبی کو لی. کله کله به ما دځان سره لږ وچه ډوډی راوا خستله اود غو کو چنیانو ته به می ور کړه چه هغه وړه وړه کړی اود اوبو ګبانو یا هیلیو ته یی وروا چوی اوخینی نورو ختونه به په یوه چو کی کی کینا ستلم او په اوبو کی به می ددوی دبیری چلولو ننداره کوله. او کله به هم په لاره کی ودر یدلم اود کو چنیانو سره به می خبری او مجلسونه کول. اوس نو زه پوره خوښه وم او روحی اند ښمنی او تکلیفونه چه در لودل می تریوی اندازی رانه لیری شوی وو اوهم دیو اخیوتوب احساس چه څه موده مخکښی راسره وو اوس رانه ورک شوی وو.

ورځی همدا سی تیر یدلی خو یوه ورځ ما په پارک کی دنورو ورځو پشان اوپه عادی ډول چکر واهه، دپلی لاری څنګ ته په یوه چو کی کی دوی تنسی ښځی ناستی وی او خبری اتري یی کولی او مخی ته یی یو ماشوم په خپله عرابه لرونکی ګادی کی پروت و دماشوم په لیدلو سره می دو مړه توجه هغی خواته واو ښه چه سمه وروانه شوم

اوچه کله نزدی ورورسیدلم نو ددغو ښځیو څخه می وغوښتل: «کولای شم چه ستاسی ماشوم یو ځلی وګورم؟» دهغوی نه یوی ښځی چه لږ ښکلی اوبی مخی وه په مسکا خواب راکړ. لاهو، ولې نه شی کولای، خوزه ګمان کوم هغه به ویده وی.»

ما په ډیره کراډه او پوره آرامتیا سره دهغی دمنځ نه دسمال پیر ته کړی وم دچمن څخه یو سور او سپین په لږ زیلو شوی ځکه راته څر ګنده شوه اوپه دی می پوره باور پیدا کړ چه دغه ماشوم زما خپله لور وه اوحتی چه دهغی دکین غوږ څنګ ته دیو طبیعی ځال دلیدلونه پرته لارانه جوته وه چه بیله زما خپل اولاد نه به بل څوک نه وی اوچه کله می هغه ددغی ښځی نه په پټه به ګراره په اړخ راوړپوله اوکین غوږ ته یی متوجه شوم نو دغه ځال می ولید اوپه دی وخت کی لکه چه مخکښی می وویل هو سناکه زړه دومره لاره رانه ورکه کړه چه نه پوهیدم څه وکړم پښی می سستی شوی اودپښ زوری نه شو واوړای. دهغی څرمایی وښتانه اوس تر پخوا په زورکی شوی وواوژدی وچه دسر دیاسه یی کړی زلفی جوړی کړی زه همداسی ولاړه وم او هغی ته می په څیر څیر کتل او زړه می به غور ځیدلو.

دایو عجیب تصادف وه ځکه چه لومړی څو دټولو ښارونو دجملی څخه زه دغه ښار ته راغلی اوپه کوم دفتر کی می ځانته کارموندلی و او بیا ددغه ښار دټولو پار کونو دجملی څخه ما دخپل چکر لپاره دغه پارک انتخاب کړی و. دا ټول قسمتی کاوونه وواوژما په خپل بخت او طالع یی اړه درلوده ښایی زما طالع همداسی وی چه دلته راشم او یو ځل بیا کاترین وینم. دهغی پخوانی ورځی وایادی شو و چه کله به می په غیږ کی اخستی وه اودژ یا تو وړو راوړلو څخه به می اوږی په درد شوی، خو اوس می پښیما نی کو له چه ما بیا په همداسی پاتی په ټه مخکښی

پدیده‌ی بنام زلزله

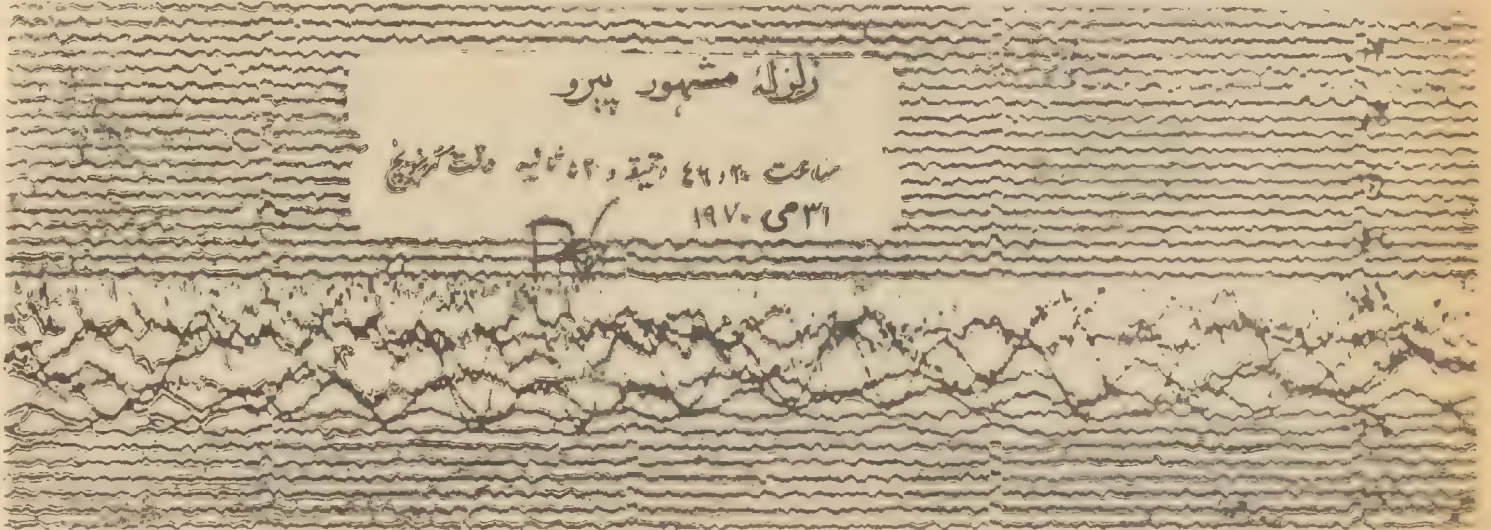


انجینیر محمد نذیر پشتون

(بخش دوم)

زلزله مشهور پیرو

ساعت ۴:۱۹ دقیقه و ۴۰ ثانیه وقت کابل
۱۹۷۰ م ۳۱



افغانستان در یک ساحه فعال زلزله خیز قرار دارد.

● به نظر میرسد که کابل یک منطقه فعال زلزله خیز باشد

«انجینیر پشتون» در باره اینکه آیا
افغانستان در ساحه زلزله خیزی
واقع شده است یانی، گفت:
افغانستان در آن ساحه زلزله
خیزی قرار دارد که شرقاً و غرباً
گسترش یافته و از شمال هندوستان
پاکستان، ایران، ترکیه، یونان،
یوگسلاویا و ایتالیا میگذرد.
این ساحه منطقه‌ی فعال زلزله
خیز است»
- به نظر من در افغانستان کهن
ترین ویرانه‌ی که علتش واززلزله
میتوان پیدا شد، شهر پیدا شده
«آی خانم» است دلایلها بی موجود
است و بر پایه این دلایلها میتوان
پذیرفت که بین سالهای پنجاه
پیش از میلاد و پنجاه بعد از میلاد
زلزله‌ی رخ داده و شهر «آی خانم»
را ویران کرده است.



صحنه‌ی از خرابی زلزله دواشکمش

معاون تخریکی دستگاه زلزله سنج
پو هنتون کابل گفت:
- گذشته ازین زلزله های دیگری
لختی خاموش شدند بعد مقل آنکه
در زوایه های ذهنش چیزی راجستجو
کند، به اندیشه فرو رفت. - سرانجام

درا فغانستان روزانه از چل تا پنجاه زلزله رخ میدهد.

بر پایه دلایلهایی که موجود است میتوان پنداشت، که شهر «آی خانم»
در اثر زلزله‌ی زیر خاک رفته باشد.

رویم هر هفته تمام زلزله های افغانستان زلزله های تکتونیکی است و در کشور ما زلزله های آتشفشانی وجود ندارد.

رانیخ در تاریخ افغانستان می شناسیم مانند زلزله بلخ در بین سالهای ۸۱۸ و ۸۱۹ میلادی و زلزله اوگون در بین سالهای ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ میلادی. بابر شاه در توره خودشی از زلزله پغمان سخن میزند و چشمیدید خودشی را مینویسد. این زلزله در سال ۱۵۰۵ عیسوی در پغمان رخ داد و ایرانی عظیمی را درین قسمت به بار آورد.

پرسیدم: میتوانید نقاط زلزله خیز را در داخل خود افغانستان مشخص سازید؟

«پشتون» جواب داد:

«ه» در افغانستان چند مرکز فعال موجود است که مهمترین این مراکز بین کوه های نورستان و بدخشان واقع است. مرکزهای فعال دیگر عبارت است از مرکز کنر ها، مرکزی در پکتیا، مرکزی در بین کابل و جلال آباد و مرکزی در بین اشکمش و فرخار. به طور نمونه از فعالیت مرکز بین اشکمش و فرخار میتوان تذکر کرد: از سال ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۱۹ نه زلزله، از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۰۹ ده زلزله، از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۴۰ شش زلزله و از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۹



«پشتون» گفت:

محلی رابه و جود آورد. پوهنتون کابل در حال حاضر دارای يك دستگاه زلزله سنج است «انجینیر پشتون» که خود معاون تخنیکي این دستگاه است، گفت: این دستگاه در سال ۱۹۶۸ گشایشی یافت و از آن زمان تاکنون فراورده کار این دستگاه کتابست به نام «تاریخ زلزله و مناطق زلزله خیز و تکتونیکی در افغانستان».

دستگاه زلزله سنج افغانستان نسبت به دستگاه های کشور های همسایه و بسیاری از کشورهای اروپایی حساستر و مجهزتر است و میتواند حدوث زلزله را در هر نقطه جهان که رخ میدهد، ثبت کند. «انجینیر پشتون» به فکر فرو رفت و سپس اندیشمندانه گفت: بقیه در صفحه ۷۶

« بابۀ قوی مستان، دور قبرت گلستان، هم در بهار هم در زمستان... »

در شهر ما اشاره های زرد ترافیکی هیچ مورد استعمال ندارد و وجود شان اضافیست



تصادفاً در یکی از شماره های روز نامه اصلاح خبر جالبی خواندم. خبر به صورت فشرده چنین بود: پولیس «چنداول» اطلاع مییابد که دسته یی از چر سیان در محلی گرد میایند و کف زنان و آواز خوانان به چرس کمی میپردازند. پولیس بر اساس یک طرح منظم در صدد میباید که این دسته را گرفتار سازد. و یگروه که این افراد بدبخت در محل مورد نظر سرگرم دود کردن چرس هستند، پولیس محل را محاصره میکند و این چرس کشان را به صورت با لفعل دستگیر میسازد. و بعد هم میرسیم به اوج خبر:

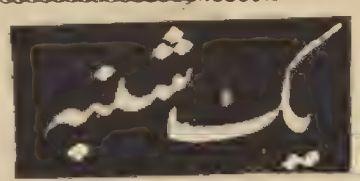
پولیس ها چر سیان دستگیر شده را به سوی ما موریت میبرند درین حال چر سیان با آواز بلند میخوانند:

«بابۀ قوی مستان،

دور قبرت گلستان،

هم در بهار در زمستان...»

وقتی از «طرح منظم» پولیس آگاه شدم و بعد هم وقتی دریافتیم که چر سیان آوا زخوانان به سوی ما موریت میرفتند بی اختیار آن مصرع معروف به خاطر آمد. «ما کجاییم دین بحر تفکر، تو کجایی؟»



در کشور ما خیلی چیز ها موجود است که وجود شان کاملاً اضافیست در جمله این چیز های اضافی، یکی هم چراغهای زرد ترافیک است. من هر چه میگویم در بابم که علت وجودی این چراغها چیست، به نتیجه یی نمیرسم.

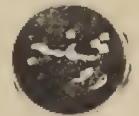
اساساً هنگامی که چراغ سرخ است، عراده ها نباید از کنار آن بگذرند. و وقتی چراغ زرد میشود، عراده ها باید آماده حرکت گردند، ولی از جا نجنبند. باور شن شدن چراغ سبز عراده ها دستور مییابد که حرکت کنند. بدینصورت، این چراغهای زرد به عراده ها بی که دومیانه چار را می هستند، فرصت میدهد که چار را می را عبور کنند و راه باز شود.

اما در شهر ما این اصل هیچ در نظر گرفته نمیشود بدینمعنی که هر وقت راننده یی نزدیک اشاره برسد و چراغ زرد باشد، بی اعتنا به این چراغ زرد از برابر اشاره میگذرد. به همین صورت، به مجرد خاموش شدن چراغ سرخ، بید رنگ مانده تغییر به میان چار را می میدهد.

درینوضع دیگر معلوم است که چراغ زرد اصلاً مورد استعمال ندارد و وجودش اضافیست دیگر.

معنای کلمه «پوشکین» چیست ؟

چند نکته درباره گریه‌ی که بسیار بدخلق است.



به دوستی بر خوردم که خبرنگار است . دیدم دلگیر و عصبانیست . پرسیدم : چه‌گپ شده ؟ جواب داد :

دیگر قابل تحمل نیست !
گفتم :
چه چیز قابل تحمل نیست ؟
گفت :
امروز سوالم را دزدیدند
به سختی تعجب کردم :
یعنی چه ؟

دوستم قصه کرد :
امروز در يك مصاحبه مطبوعاتی
رفته بودم . سوال جا نداری به فکر
آمد . نوشتمش بر چارچه یی از کاغذ
بعدتر ، خواستم نکته یی از گفته
های مصاحبه شو نده را یادداشت
کنم . هنوز از نوشتن سر بر نداشته

بودم که متوجه شدم پاوچه کاغذ
حاوی سوالم را بالا رفته اند . فکر
کردم زیر میز افتاده است ولی در
همین لحظه خبر نگاری
که بهلولیم نشسته بود ، همین
سوال مرا از مصاحبه شو نده پرسید
خوب ، میبینی ؟ سوال را هم می‌زدند !



به دورو پیش مان به موجودات
دلچسپی بر میخورم . یکی از این
موجودات ، پشک دوست من است .
گریه بیست سیاهر نك ، چاقو
گوشت آلود .
نخستین بار که دیده‌ام ، خواستم

نواز شش کنم . اما دوستم گفت :
هو ش کن که بسیار بد خلق
است ؟
گفتم :
منظورت چیست ؟
گفت :
پرت میکند .
دور تر که رفت ، آهسته گفتم :
شش پش ...

رویش را گشتانده ، چشمهای زرد
رنگش در خشید و چنان با خشم
«می‌هوی کرد که دلم فرو ریخت .
دوستم در معرفی گریه اش گفت :
از خصوصیتها یش یکی این
است که وقتی اندکی سریع بدود ،
نمی‌تواند هر وقت که بخواهد ، بایستد
ازینرو غالباً باهر چه دم رویش بیاید
تصادم میکند .

آنچه بیشتر از همه دوستم را رنج
میدهد ، این است که گریه اش میتواند
دستگیره دروازه را بچرخاند و در
راباز کند . دوستم میگوید :
باز کردن را یاد داد ، اما بستن
را یاد ندارد ازینرو هر شب بارها
باید از خواب بر خیزم و کاری را که
این پشک احمق شروع کرده است ،
تمام کنم .

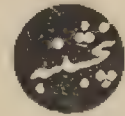


لطیفه جالبی شنیدم :
«در اتحاد شوروی معلم زبان
به صنف آملو پرتخته به زبان روسی

نوشت :
پوشکین ستاره درخشان ادبیات
جهان است .
بعد ، از شاگردان که همه خارجی
بودند ، خواست که معانی کلمه‌هایی
را که نمیدانند ، بپرسند . همه

شاگردان سوالات شان را پرسیدند
آنوقت معلم گفت :
خوب ، حالا دیگر معنای جمله‌ها
میتوانید فهمید ؟
ناگهان یکی از شاگردان دستش
را بلند کرد :

من يك لغت دیگر را هم درین
جمله نمیدانم .
معلم پرسید :
چه لغتی را ؟
شاگرد جواب داد :
من معنای کلمه پوشکین را نمیدانم .



به چند تن از آشنا یان و دوستان

برخوردم . همه بر آشفته و عصبانی
بودند . از هر کدام که علت را
پرسیدم ، جواب داد :
باز نم‌دعوی کردم .
و همه دعوی هابه خاطر روزهای

عید بود . چون این شوهران نخواسته
بودند که بروند به جلال آباد ، زنان
شان هم دعوی راه انداخته بودند
و این دعوی‌ها تا امروز هم دنباله
داشته است .

راستی ، این روزها دیگر جلال
آباد رفتن در رخصتی هابه خاطر
استراحت و تفریح نیست ، بلکه
برای پیروی از مود روز است .



دوستی میگفت :

زمستان فصل زیبا و دل انگیز است
اصلاً مردم ما پیچیدگی ازین فصل زیبا
میتوانند . در ادبیات ما هم هرچه
ستایش می‌ایم ، ویژه بهار و گاهی
هم پاییز است . زمستان کاملاً
فراموش شده و کسی در صدد
نبرامده تا جلوه‌های زیبایی و ادین
فصل جستجو کند .

بعد ، خود دوستم انگیزه این امر
را شرح کرد و نتیجه گرفت :
ایشان همه محصول تسلط کامل
طبیعت بر مردم ماست که بهد بختانه
هنوز این تسلط وجود دارد .

باغ جهان نماد در حال



نباغلی نجم الدین صالح ولسوال
خلم که آرزو دارد از طریق به بازار
جهان نما همکاری نماید .

باغیکه عظمت خلم است ولی در آن باصطلاح پشه پر نمیزند



آنجا باغیست بنام جهان نما که چهار
صدسال عمر دارد از آن گذشته خلم
بازار ستر پو شیده ای دارد که بنام
نیم یاد می شود و آنهم سابقه تاریخی
دارد هر خارجی که باین شهر می آید
از آنجا ها دیدن می کنند هم سفر هم
چنان صحبت میکرد خلم انجیروانار
خوب دارد که بد بختانه سال پارسیت
خشکسالی در ختان آن بکلی از بین
رفت و مردم همه بیچاره شدند امسال
امید داریم کمی حاصل بگیریم . من
تصمیم گرفتم در مدت کوتاهی اقامت
خود در خلم از جا های تاریخی آن
دیدن کنم و همین کار را کردیم و اینک
رپور مشا هدا ت خود را خدمت
خوانندگان مجله وزین ژو نلون
تقديم میدارم .

باغیکه بنام جهان نما یاد می شود
باغ با عظمت و تاریخی ایست که در
یک ساحه تقریبا هشتاد جریب زمین
بطرف شرق خلم بالای یک بلندی
واقع شده است . این باغ که از چار
طرف با دیوار های مر تقه و مستحکم
احاطه شده است در عهد سلطنت
ضیاء الملة والدین اعمار گردیده
و طوریکه میگویند اعمار آن دو سال
رادر برگرفته است .

باغ جهان نما دارای دو دروازه
ورودی میباشد که یکی آن چهار متر
در چهار متر به نهایت ظرافت سا خته
شده است .

آرروز که من برای دیدن و تماشای
این باغ قشنگ و زیبا با گادی روانه
آنجا شدم گمان کردم باغ با همان
طنطنه و عظمت که از بیر و نفس
پیدا ست نگهبانان مسلح و مجهزی
از آن نگهبانان می نمایند باغبانانی
در داخل مصروف کار خواهند بود
هر قدر بباغ نزدیک میشدم باشکوه
تر در نظرم جلوه گر میشد وقتی به
پای دیوار باغ رسیدم عظمت دیوار
های کنگره ای آن چنان مرا به حیرت

این باغ چندینست به و زادت
اطلاعات و کلتور تعلق گرفته است
و امید می رود در تر میم آن تو جه
بمحل آید .

با خود گفتم «یکاش بر فایک همرا ه
میداشتم تا بامهای پر برف آنرا پاک
می نمودم .

تیم یا بازار ستر پوشیده خلم که
در آن یکصد و شصت و پنج بشقاب
ویاله قاشقاری کار شده است
تاریخی و دیدنی است .
این تیم دارای پچهل و چار د کان
و چارده صفحه میباشد .

هر سیار و یا مسافری که به
ولسوالی خلم نزدیک شود بطرف
راست سرك عمارت باشکوه و با
عظمت تاریخی را ملاحظه میکند که
حتما از خورد و یار فقای هم سفر خود
می پرسد آنجا کجاست ؟ به چه نام
یاد می شود ؟ چقدر زیبا و دیدنی !
چه با شکوه و با عظمت !

من برای بار اول به دیدن یکی از
افارب که تازه با نجا تبدیل شده به
آن شهر قدم می گذاشتم وقتی مو ترما
به خلم نزدیک میشد چشمم به دیوار
های مستحکم و مر تقه احاطه ای
خورد که از آن عظمت شکوه و جلال
تاریخی هو یدابود از کسیکه پهلویم
نشسته بود پرسیدم آیا ولسوالی
خلم جا های دیدنی و تار یخی دارد
در حالیکه با دست آن دیوار های
مستحکم را بمن نشان میداد گفت : بلی

نبا غلی غلام حیدر یکتا از دکاندهان در تیم یا بازار تاریخی و قشنگ ستر
پوشیده خلم در صفحه اش نشسته و گلوش به خریدار عرضه می کند .

در آورده بود و ذوق زده شده بودم
که میخواستم هر چه زود تر گادی
در باغ داخل شود و من آنرا از نزدیک
مشا هده کنم گادی متصل در وازه
بزرگ و دلکش آن که نهایت قیمتی
است ابستاد من و گادی ران هر دو
بیاده شدیم تا درب این باغ را بکشائیم
ولی متوجه شدیم که از داخل بآن
قلل بزرگی زده اند افسوس که
قسمت های لکخ این در وازه تاریخی
از جا هایش بیجا شده بودند و معلوم
میشد کسی بآن توجهی نداشته
و ندانود . متا ثر شدم به گادی ران
گفتم .

باید به بینم در جوابم گفت : صبر
کنید صدا میزنم شاید کسی بیاید
و درب را باز کند گادی ران به صدا
کردن شروع نمود صدایش در بین
باغ می پیچید و دو باره بگوش
میرسید و بما می نهانید که کسی
در آن نیست به گادی ران گفتم برادر
برایت گفتم هر طوری هست این باغ
را باید مشا هده کنم او که مرد خوش
صحتی بود در جوابم گفت خیر من
شمارا از آن طرف باغ از یک ر خنه
بداخل باغ میرسانم . گادی اش را
گشاند و بدور دیوار باغ که تقریبا

لال ویران شدن است



نباغلی محمد ظا هر قابینباروالی
خلم که بحیث مدیر مسئول جریده
جهان نما هم کارمی کند .

مسا فرین خار جی بگنراد علاو تامی
تواند چنین جا هارا قوروغ کندوبرای
دیدن آن به خار جیها تکت ادخال
بدهد تایک منبععا یداتی برای ریاست
گرخندوی شود . گفته می شودتیم
سروپوشیده خلم در عهد امانی لیلالم
شدو آنرا عبدا لکریم خان والسی
خر یداری نمود که بعدا به علی احمد
خان ورکه اوتعلق گرفت قرلو یک
راپور دیگر مبلغی که عبدالکریم خان
در بدل این تیم از حکومت بدست
آورد یکلک وچهل وبنجهازار افغانی
بوداکنون این تیم متعلق به حکومت
است ودکا ندانن کرایه نمیبور داژند
و هر گاه د کانداران تعهد نمایند
این منطقه را پاک ونظیف نگهدا رند
نباید هم از آنها کرایه گرفته شود
چه ریش سفیدانی که درین دکانها
نشسته اند هم رهنمای خوبی برای

تورینسا وخارجی ها میباشند و هم
آنها کسانی هستند که از سالهاست
پدر آن شان در آنجا د کان داشته
اند. طوریکه یکی از د کانداران
اظهار نمود «اعلیحضرت معظم
همایونی پا د شاه محبوب ما هم
ازین تیم دیدن نموده وبه و کیل
جوان هم نباغلی شجاع ا لدین
فرموده بودند. که «این تیم را
وسعت بد هید ونگذا رند ا ینجا
ویران شو د واز بین برو ده» ولسوالی
خلم شا روا لی جوانی هم دار د که
کتابخانه ای را در خلم افتتاح نموده
ودرین او اخر به حیث مدیرمسؤل
جریده جهان نما نیز کار می کنند

تیم یا بازار سر پو شیده خلم - بالا
حصار قدیم خلم - مدرسه میرولی
(مدرسه خشتی) ودر وازه قدیمشهر
خلم را نام برد - بالا حصار قدیمخلم
یکی ازبنا های تاریخی است که در
سال ۱۲۰۸ هجری قمری تهداب
گذاری شده ومیگویند تاشقر غانیا
خلم باسم همین قلعه سنگی یابالا
حصار مسمی شده است چه سنگ
راتاش وقلعه راتر غان گو یند که
همان قلعه سنگی ازآن اشتقاق می
شودو ساحه خلم باستان واین منطقه
بنام همین قلعه یابالا حصار یعنی
تاشقر غان یاد شد مدرسه میرولی
که مشهور به مدرسه خشتی استهم
یکی ازآثار تاریخی ودیدنی خلم است
که در سال ۱۲۵۵ هجری قمری به
سبک معماری همان زمان اعمارشده
است.

تیم یا بازار سر پوشیده خلم در
خود هر گونه تمجید وتوصیف است
این تیم دارای چار دهلین ویک گنبد
میباشد طوریکه یکی از ریش سفیدان
اظهار نمود این تیم در زمان میسر
محمد امین بیگ والی یکصدو چهل
ویک سال پیش اعمار شده است تیم
مذکور دارای چهل وچار دکان ودر وازه
صفحه چامیباشد درگنبد آن تقریبا
یکصدو شصت وبنج نعلبکی سرباله
وبشقاب قا شقاری به شکل موزونی
کار شده که اکثر آنها شکسته واز
بین رفته است دروسط گنبد غوری
بزرگی نصب شده است خود گنبد
بهسبک خاص معماری شده هنوز
هم در دکانها صفحه چلهای آن
مردم نشسته وتولیدات خلم را به
داخلی هاوخارجی هاعرضه میکنند این
بازار دیدنی وجالب است گمان نمیرود
چنین جایی در کدام نقطه دیگر
افغانستان بچشم بخورد ریاست
گرخندوی را لازم است دادرمورد چنین
جاهای تاریخی با مفلیت هاولیفلیت
های به طبع برساند وبسد سترس

تقریبا به عرض دو متر تماشای
به منزل تحنایی وبام عمارت رهنمایی
میکرد در فرش این عمارت تخته
سنگهای بزرگی بطول یک مترکمتر
بازایاده تر غیر منظم کار شده بودند
سقف اطاق های دیگر را چار تراش
های بزرگ پو شانیده است وقتی
ببام عمارت بالا شدم باتاسف دیدم
که نیم متر برف در گوشه های سایه
بام موجود است باخود گفتم ایکاش
کدام برقپاک همراهی داشتم تا برف
های این قصر زیبارا افتخاراً پاک می
نمودم ولی چکنم که چاره نداشتم
وکاری از دستم ساخته نبود .

خلاصه بادیدن این عمارت به معماران
وگلکاران که این باغ رادر طول دو
سال اعمار نموده اند آفرین گفتم. از
یکطرف خوشحال بودم که موفق
بدیدن چنین باغ تاریخی شده بودم
ولی متاثر هم بودم که چرا باغی باین
زیبایی بدون سرپرست ازخاطره
هافرا موش شده است چون از باغ
خارج شدم نجم الدین صالح ولسوال
جوان خلم را که شخص با دردی بود
ملقات کردم او گفت گرچه از آمدنم
باین ولسوالی مدت کوتاهی میگذرد
ومیدانم که اکنون این باغ به وزارت
اطلاعات و کلتور تعلق گرفته است
ولی در همین روزها از اهالی دعوت
خواهم کرد تا لااقل در مورد نگهداری
باغ این عمارت با ولسوالی همکاری
کنند قرار اظهار نباغلی مصلح ریاست
گرخندوی آرزو دارد این باغ را به
شکل هتل آبرو مندو مجهزی در
آورد که خار جیها وتور یستها را
بذربرای کند .

من با آنها وعده نمودم که بانبا غلی
کشکی وزیر جوان و دانشمند

اطلاعات و کلتور در مورد این باغ
صحبت خواهم نمود واین وظیفه
را انجام دادم .
از نقاط دیدنی دیگر خلم میتوان

پانزده یاده دقیقه رادر برگزفت
باگادی در حرکت شدیم من گمان
بردم دیوار باغ در جایی منهلم شده
ولی وقتی گادی در برابر در وازه
کوچک دیگری ایستاد خودش برایم
دست داد در وازه را باز نمودم داخل
باغ شدم داخل باغ دلکش وزیباتراز
بیرون آن بود هر طرف درختان بزرگ
سرو در دو طرف جاده ها نظرسر
بیننده را جلب می نمود پیش روی
عمارت حوض آب بزرگی معلوم
میشد بعد ازین که چند دقیقه فقط
من باغ را مشاهده نمودم بطرف
عمارت باشکوه آن پیش رفتم. در وازه
های قشنگ وبزرگ عمارت را همه
دود سیاه کرده بودو هر در وازه یا
باسیم یا ریسمان بسته شده بودند
بعضی در وازه ها را تنها یک پارچه
سنگ بسته نگاه داشته بود باید
باتاسف بگویم که درین باغ باشکوه
که یک باغ تور یستی بشمار میرود
نه باغبانی بودونه نگهبانی وحتی
باصطلاح در آن بشه پر تمیزد خیر
بیش روی عمارت پارچه های خورد
چوب قطع شده زیاد دیده میشد وهمین
میرساند که در باغ قبلا کسانی
رفتو آمد کرده اند .

در وازه ها رایکی پی دیگر باعجله
باز میکردم ازآن دیدن میکردم ودوباره
آنها را می بستم اطاق وسطی این
عمارت که از همه بزرگتر اعمار شده
بود با تخمین ۱۰ × ۱۲ متر اطاقی
مربع شکلی می نمود در قسمت های
بالایی از هر چار سمت چار در وازه
شیشه ای بالای این اطاق تسلط
داشتند این اطاق بایک گنبد بلند
پوشیده شده بود دروسط گنبد حلقه
بزرگ آهنی دیده میشد که بیانگر
قندیل های بزرگ بود که از آنها
آویخته شده بودند ولی در سقف
هر اطاق از همین حلقه ها موجود
بود از دو طرف عمارت زینه های

سوال افزایش جراثیم و دهشت افگنی بین المللی

دهشت افگنان برای عملیات شان هیچگونه سرحد و حدودی قابل نیستند

انگیزه مبارزین فلسطین در عملیات تشدن آمیز

های استعمار گر داده نشده است هر گاه انگیزه عملیات تشدد آمیز امری را بدقت تحت مطالعه قرار دهیم معلوم میشود که اکثر این عملیات هدف سیاسی دارد تا اینکه جنبه روانی و سائیکولوژیک داشته باشد دوگیر یلای فلسطینی اخیرا کنترل طیاره جت خطه هوایی لوفت-هوزای جمهوری اتحادی آلمان را بر فراز ترکیه بدست گرفتند و تهدید کردند که اگر جمهوری اتحادی آلمان مبارزین فلسطینی را که از حادثه المپیا میو نیخ تا حال نزد جمهوری اتحادی آلمان توقیف میباشند رها نسازد طیاره را با سر نشینان آن منفجر خواهند ساخت . مقامات آلمان فیدرال بمنظور نجات افراد گروه کان باین مطالبه مبارزین جواب گفتند .

یک افزایش جهانی در جرایم
جرایم تشدد آمیز نه تنها نگرانی هارا در جوامع متقدم غربی بخصوص ایالات متحده امریکا بار آورده بلکه خوف های از این ناحیه در اروپا - افریقا و آسیا نیز ایجاد شده است . جرایم جدید سرحدات نمی شناسد و در زمینی ، آب و هوا میتواند صورت گیرد . بم های مکتوبی که در مالیزیا به صندوق پست افتاد بالاخره در سدنی و لندن منفجر شدو هم بته

اختطاف ، دزدی ، قتل ، غارتگری ، و دهشت افگنی بطور روز افزون در سراسر جهان توسعه یافته به مجرد مین و دهشت افگنان موقع داد تا یکجا متحد کار کنند . اکثر افراد بیگناه قربانی حوادث است جهان برای عملیات دهشت افگنی نسل جدید خانه بی مشا هده نمی کند .

شان قلمداد میکنند کذا گروه مذکور عقیده دارند که عملیات دهشت افگنی در مردم بیدفاع ایجاد اتحاد میکنند و به عقیده ژان پال سار تر فیلسوف شهیر فرانسوی دهشت افگنی میتواند جراحات وارد شده را تا حدی ایتیم بخشد .

عده بی میگویند بیکاری ، فقر ، ظلم و تبعیضاتی های اجتماعی منجر به مبارزات تشدد آمیز میشود .

دهشت افگنان معمولاً کسانی هستند که دارای تعلیمات خوب بوده و اکثراً آنها اشخاص حرفه ای و استوگرات ها میباشند .

در ایالات متحده امریکا افراد سیاه پوست که از لحاظ حقوق مدنی عقده هایی دارند عملیات دهشت افگنی را پیش میبرند .

در کشورهای افریقای ، امریکای لاتین و آسیا گروه هایی مبارزه میکنند که حقوق شان از طرف کشور

بیطرف میباشند .

مکتوب های که بعد از باز شدن در نقاط مختلف کشور های اروپای غربی منفجر شدند تنها عنوانی ادارات رسمی ارسال شده بود بلکه بر ای موسسات انفرادی نیز فرستاده شده بود .

در قبال افزایش این عملیات مصئونیت دیپلمات ها نیز چلنج داده شده و حوادث کانادا ، یورگو و جمهوری اتحادی آلمان ، ترکیه و ارمنستان این خوف را شمسدت بخشید .

البته عوامل مختلفی برای عملیات دهشت افگنی امروزی موجود است که از آن جمله میتوان محرومیت های زمان طفولیت ، تبعیضاتی های اجتماعی و مسائل جنسی را نام برد معبدا دهشت افگنان مخصوصا مبارزین فلسطین اهداف سیاسی را انگیزه فعالیت های دهشت افگنی

در جهان نیکه اکثر با صلح و صفا زندگی میکنند . دهشت افگنی ، قتل و چپاول عمیقانه در حیات مردم و ملل رخنه نموده است . اکنون دیگر تنها حکومت و طبقات بر سر افندار نیستند که بتوانند ایجاد خوف نمایند ، بلکه یک شخص عادی به تنهایی یا به همکاری یک گروه میتواند در اجتماع تولید خوف و دهشت نماید . این خوف میتواند در جاده در یک مسابقه ورزشی و در هوا ایجاد گردد . صرف نظر از اینکه این اشخاص مجرد مین و یا گانکستر های حرفه ای باشند صلح و امنیت جهان را تهدید میکنند باید گفت که حرکت جدید اکنون بسوی دهشت افگنی سیاسی است و بیش از هر وقت دیگر این امر محسوس است .

با ایجاد اخلاق جدید ، دهشت افگنان به خود حق میدهند تا در رسیدن با اهداف شان از هر وسیله دست داشته استفاده کنند و خود را نیز تبرئه نمایند دو سال قبل یک نطق جنبه مردم برای آزادی فلسطین گفت هیچگونه سرحدات سیاسی و جغرافیایی و یا محدودیت اخلاقی در مورد عملیات مردم بر ضد تجاوز موجود نیست . در جهان امروز هیچکس بیگناه نیست و نه کسی

های خا شخاش که در ترکیه زرع گردید قاچاق تر یاک را در ایالات متحده امریکا باعث گردید.

همچنان ترافیک آدو به مخدره توسط ما چرا جو یان ادامه یافت و بعضا این کار همراه با عملیات دهشت افگنی صورت گرفت.

در جهان پر آشوب موجود مردم محروم با سانی دست بعملیات میزنند و امروز پیش از هر وقت دیگر ارتکاب جرایم بشمول قتل، اختطاف و سرقه میسر است.

ارتور بر یمر در مار یلند جو راج والاس گورنو ایالت الابامای امریکا را که برای احراز نا مزدی حزب در انتخاب ریاست جمهوری مبارزه میکرد مورد تیر قرار داد و جامعه نارام امریکا را بیش از پیش نارام ساخت.

محصلین تجدید پسند فاصله های دور را می پیمایند تا در تظاهرات تشدد آمیز شرکت جویند، مبارزین عربی از سوریه با اروپا میروند تا

عملیات دهشت افگنی شان را علیه متجاوزین اسراییلی عملی کنند چنانکه سفر هوایی روز بروز توسعه یافت و تعداد مسافرین زیاد به مسافرت پر داخت دزدی و اختطاف هوایی نیز افزایش یافت در سال (۱۹۵۲) تعداد مسافرین هوایی در امریکا به (۴۶) میلیون نفر بالغ شد

در حالیکه در سال (۱۹۷۱) این رقم به (۳۲۵) میلیون افزایش یافت و اکنون روزانه (۵۰۰۰۰) مسافر در میدان هوایی جان اف کندی در نیو یارک فرود می آیند.

قاتلین اکنون با سانی میتوانند از طریق هوا اهداف شان را بدست آورند. روزانه در مطبوعات جهان اخباری نشر میشود که یکدسته ربایندگان مسلح طیاره را اختطاف کردند و رهایی طیاره و عمل آنها را بدریافت چند میلیون دالر مربوط ساختند.

افزایش جرایم تشدد آمیز از یک نظر نتیجه میسر بودن سلاح میباشد اکثر اختطاف کنندگان با تفنگچه تفنگ، ما شیندار سلاح بوزاک و مواد منفجره مسلح میباشند. بد بختانه خوف های موجود است که مجرمین و دهشت افگنان در یک دوده آینه

باسلاح ذره وی مجهز خواهند شد. حتی بدون سلاح ذره وی، مجرمین با وسایل متعدد در جوامع موجوده ایجاد خوف و دهشت میکنند.

برایلم جرم بطور عمومی در همه کشورها روبافزایش است. در جاپان سال گذشته عنا صر انراطی یک تعداد افراد بیگناه را بقتل رسانیدند در بریتانیا که جرایم نسبت بسال ۱۹۷۰ در سال ۱۹۷۱ شانزده فیصد بالا ریت در تعداد حوادث قتل و سرقت افزوده شد. همچنان در

جمهوریت اتحادی آلمان و سایر کشورهای اروپایی، آفریقایی و آسیایی مثال های بسیاری از نمونه های جدید جرم موجود است در جمهوریست اتحادی آلمان علیرغم تشدید تدابیر امنیتی (۳۲۰) حادثه سرقت بانک صورت گرفت.

باید گفت که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ جرایم بطور عموم بصورت قابل ملاحظه بالا ریت. تعداد پولیس



و افراد امنیتی که هنگام زرد خورد با مجرمین بقتل رسیده اند نیز روز افزون میباشد.

اهداف جدید دهشت افگنی.

باید گفت بادر نظر داشت اوضاع متحول جامعه امروزی، اهداف دهشت افگنان نیز به پیمانه زیادی از گذشته فرق نموده و اکثر اختطاف طیاره هدف سیاسی دارد.

در آیرلند شمالی، پروتستانت ها و کاتولیک ها از وسایل مختلف علیه هم استفاده میکنند و تا حال چندین عسکر بویتا نوی و افراد غیر نظامی در نتیجه انفجارات متداوم و مبادله آتشباری هلاک شده است. مبارزین فلسطین در کنار و گوشه جهان فعالیت های دهشت افگنی شان را علیه افراد اسراییلی اجراء میکنند تا سرانجام متجاوزین اسراییلی

مبارزین فلسطین و عملیات دهشت افگنی:

اعراب فلسطین که از چندین سال آواره و بی سرپناه با کمک موسسات تعاونی ملل متحد در داخل کمپ ها حیات بسر میبرند به فعالیت های دهشت افگنی شان علیه اسراییل و حاکم میان انگلستان افزوده اند.

مبارزین موسسه سپتمبر سیاه مبارزین فلسطین که مسوولیت حادثه قتل میدان لیدای تل آویب، ربودن طیاره خط هوایی جمهوریست اتحادی آلمان و حمله برقریه المپیک میونخ را متقبل شدند اخیرا سفارت اسراییل را در بنکاک اشغال کردند.

مبارزین مذکور که باما شیندار مسلح بودند نوعی سفارت را در کنترل در آوردند که سفیر اسراییل در خارج سفارت در یک مراسم حکومت تایلند شرکت داشت. آنها تهدید نمودند که اگر تل آویب افراد جاپانی مربوط به گروه انتحار انگلستان را بایک تعداد مبارز فلسطینی دیگر که نزد اسراییل توقیف میباشند رها نکند پنج دیپلمات اسراییلی را در بنکاک خواهند کشت سفارت اسراییل به تعقیب حمله مبارزین تحت محافظ شدید قرار گرفت و سه صد عسکر و پولیس آن را محاصره کردند.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوریست عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگلستان به قاهره رفتند بصر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسراییلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسراییلی و خانواده دیپلمات های انگلستان در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

مبارزین در نتیجه مذاکره با سفیر جمهوریست عربی مصر و مقامات حکومتی تایلند از انگلستان به قاهره رفتند بصر صورت این حادثه خوف و دهشت زیادی را متوجه دیپلمات های اسراییلی در کشور های خارجی نمود بطوریکه بعد از این واقعه سفارت خانه های اسراییلی و خانواده دیپلمات های انگلستان در کشور های مختلف تحت حمایت شدید پولیس قرار گرفت تا از حمله مبارزین برکنار باشد.

دکتر کوووالد هایم سرمنشی موسسه ملل متحد در قبال افزایش عملیات دهشت افگنی این موضوع را داخل آجندای جلسات مجمع عمومی کرد و نمایندگان مختلف در آن مورد سخن را نهادند.

جورج بوش نماینده ایالات متحده ضمنی انتقاد از عملیات دهشت افگنی و

یک رهبر مبارزین فلسطین عقیده خود را در زمینه چنین شرح داد: «ما باید با عملیات دهشت افگنی خویش غرب را تکان دهیم تا بیش از این از اسراییل حمایت نکند. ما حاضریم برای نیل به اهداف خود بمیریم».

چنانچه حمله بر میدان هوایی لیدای تل آویب و حادثه المپیک میونخ عملا این گفته را ثابت ساخت.

در حمله بر میدان هوایی لیدای تل آویب که توسط گروه انتحار جاپان و افراد موسسه سپتمبر سیاه مبارزین فلسطین صورت گرفت بیش از (۲۶) نفر هلاک و زیاد تر از (۷۰) نفر مجروح گردیدند.

بین سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۷ جمعا (۶۷) حادثه اختطاف طیاره در کشورهای مختلف جهان مخصوصا کشور های غربی را پور داده شده و از ۱۹۶۸ تا ختم ۱۹۷۱ جمعا (۷۵) حادثه ربودن طیاره ثبت شده است. ریکارد پولی که برای رهایی طیاره اختطاف شده دو گروه گان

ها تادیه شده به پنج میلیون دالر بالغ شده است. حکومت جمهوریست اتحادی آلمان برای رهایی یک طیاره خط هوایی لو فتهای انگلستان یک مبلغ گزافی را بر مبارزین عربی پرداخت و هم ایالات متحده امریکا مبلغ پنجاه هزار دالر و برای رهایی یک طیاره خط هوایی انگلستان و سر نشینان آن که برای دو بار در طرف روز در میدان هوایی کیوبا بزمین نشست، پرداخت.

ربایندگان طیاره ها که اکثر با سلاح مختلف مجهز میباشند بعضا رهایی افراد مربوط بدسته شان را در جمله شرایط شان پیشنهاد میکنند ربایندگان تهدید میکنند که در صورت عدم برآورده شدن مطالبات شان طیاره رها بر نشینان منفجر خواهند ساخت.

شعاع هفت و شهرت

ابراهیم بن



در نسب این شهزاده ای بزرگمنش
بلخ عارف عالی مرتبه ی اسلام روایات
مختلفی هست. از جمله دایرة المعارف
اسلامی نسب او را ابراهیم بن ادهم
بن یزید بن جابر تیمی عجلای بلخی
مینویسد ، طبقات الکبری ابرا هیم
بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی
مینگارد . سایح طنجه ای دو نسب
وی مینویسد :

«چنانکه مردم پنداشته اند پدر
ابرا هیم از خانواده ی ملوک نیست
وپادشاهی بلخ ازجد مادری بوی
منتقل شده وادهم از فقرای صالحین
بوده است. (۱) کنیت ابرا هیم ابو
اسحق ، و مرید فضیل عیاض (رح)
متوفی ۱۸۷ هـ بوده است . گویند
پدرش ، ادهم نام، قلندری بودو
بسیاحت میکردا نید که راجع
باز دوا جش بادختر پادشاه بلخ
(مادر ابرا هیم) داستان جالبی آورده
اندو نقلش درینجا طول میکشد : (۲)

۱- تحفة المنظار ج ، ص ۵۵

۲- این داستان حیرت انگیز را در
رساله شرح حال ابرا هیم عارف
گردون قباب ، تالیف استاد ابراهیم
خلیل مطالعه فرمایید .

خانه بحکمتی در آورد ! اما این عجب
است که توباجامه ا طلس و دیبا
بر تخت شاهی خفته خدای رامیخواهی
این سخن گفت و غایب گشت سلطان
ازین حرف بفکر فرو رفت و همان
لحظه ترك سلطنت گفت و سربصحر
نهاد .

در اثنای راه شبانی را دچار شده
جامه های خود را بدو بخشید و جامه
اورا بعوض گرفته پوشید و بصر و
رفت واز آنجابه نیشاپور آمده در غاری
مسکن گزید. روز های پنجشنبه از
غار برآمده هیزم جمع میکرد و می فروخت
نیم بنهای آنرا بفقرا داده نیم آنرا
قوت خود میساخت . وروز های
جمعه به مسجد آمده بعد از ادای نماز
در آن غار باز میگشت .

بعد از چندی بمکه معظمه رسید
بخد مت فضیل مشرف و بکمال
اطنیه فایز گشت .

آثار البلاد در سبب ترك سلطنتش
قصه صید را می آورد که در دیگر
کتاب نیز آمده و چنانست که روزی

سلطان گفت : « ای مرد نادان!
شتر بر بالای بام قصر شاهی
چگونه میتواند بیاید ؟
جواب شنید که « ای غافل! خداوند
قادر است اگر خواهد شتر را بر بام

در رساله شرح حال ابرا هیم ادهم
بن یزید بن جابر تیمی عجلای بلخی
مینویسد ، طبقات الکبری ابرا هیم
بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی
مینگارد . سایح طنجه ای دو نسب
وی مینویسد :

«چنانکه مردم پنداشته اند پدر
ابرا هیم از خانواده ی ملوک نیست
وپادشاهی بلخ ازجد مادری بوی
منتقل شده وادهم از فقرای صالحین
بوده است. (۱) کنیت ابرا هیم ابو
اسحق ، و مرید فضیل عیاض (رح)
متوفی ۱۸۷ هـ بوده است . گویند
پدرش ، ادهم نام، قلندری بودو
بسیاحت میکردا نید که راجع
باز دوا جش بادختر پادشاه بلخ
(مادر ابرا هیم) داستان جالبی آورده
اندو نقلش درینجا طول میکشد : (۲)

۱- تحفة المنظار ج ، ص ۵۵

۲- این داستان حیرت انگیز را در
رساله شرح حال ابرا هیم عارف
گردون قباب ، تالیف استاد ابراهیم
خلیل مطالعه فرمایید .

دجله شاعر

ادهم بلخی



حکایت دیگر :- حینی که از بلخ برآمد و چندگاه در کنار دجله متمکن بود امرا و وزرا با خیل وحشم دنبالش آمده دیدند که خر قه خود را بخیه میزد . اصرار میکرد دند که بازبلخ آید . قبول نمی فرمود . بالا خیره چون مبالغه از حد گذشت سوز نیکه در دست داشت بد جله افکنده گفت : «اگر این سوزن را از در یا کشیده آوردید آنچه میگو یید چنان میکنم» آنها دانستند که درین باره اقدامی سود ندارد . پس فرمود : «ای ماهیان دریا ! سوزن من را بیارید» فی الحال هزاران ماهی سوزنها بد هان برآمدند که همان سوزن نیز در آن جمله بود . سوزن خود را گرفته آنها را رخصت کردو بحضور فرمود که مرا خواهش پادشاهی بلخ نیست بروید و هر که را شایسته آن دانید مقرر سازید !!

پس آنها حیران واپس برگشتند آثار البلاد و اخبار العباد نیز این قصه را می آرد گرچه کتب تاریخ شاهان از پادشاه بودنش ذکر نمیکنند مگر میتوان گفت که عموم تذکره نویسان عربی و دردی و غیره السنه که بر پادشاه بودنش در بلخ شهادت داده اند درین مورد مرتکب اشتباه شده نخواهند بود . چه امارت وی از سوی پدر منتقل شده باشد چه از جانب مادر مثلاً سیاح معروف ابن بطوطه در سفر نامه و سلطان حسین میرزا در مجالس العشاق ، قبت الاسلام بلخ را مقرر سریر سلطنت او میگویند .

زینت المجالس و گنج تاریخ و غیره ابرا هیم بن ادهم راشاه و شهزاده بلخ گفته به صفت تارک سلطنت نامش را میبرند ، و هر کدام کم و بیش داستانهای مختلف و قصص عجیب و غریب از او می آرند که بهیچیک جای تردید نیست ، چنانکه ابوالمعانی بیدل (رح) گوید :

منتهای کاران خود رفتگان معلوم نیست .

منزل این کاروانها از تصور برتر است

خلاصه این شاه خدا پرست و عارف گردون قباد بلخی در میان همه مسلمانان نژاد های مختلف شهرت بسیار داشته ویرا یکی از معارف مشایخ تصوف و جزو هفت تن از بزرگترین عرفا میدانند .

استاد محمد ابرا هیم خلیل در صفحه ی پنجاه و یکم رساله و خویش توضیح میدهد که ازین عارف گرامی جز کلمات قصار عارفانه و نکات پر مغز صوفیانه اثر دیگری سراغ نیست خصوصاً شعر ،

اما شاعری میرزا محمد ابرا هیم نام داشت و بمناسبت نام خودیان سالک مقانی تخلص ادهم اختیار کرد که این ابیات ازوست :

زمستی غلط کرده بودم و هی فتادم قضا را به بیت الهی

مرا زاهدی سوی محراب خواند ز زهدش دماغ تر م خشک ماند

ندایی بر آید ز میخانه ام تراکی سر صحبت زاهد است

تو شاهد پرستی خدا شاهد است

مگر در صفحه ی دهم همین رساله زیر عنوان طرز معیشت او بعد تر که سلطنت چنین تذکری بعمل آمده است :

چون از سریر امیری بحصیر نقیری نشست و باد و یشان و طریقه حیات ایشان پیوسته ، گفت :

از نعمت این جهان نثای تو بس است

وز نعمت آن جهان لقای تو بس است

و بآنکه چنگ قوی بعروة اللؤلؤای تو کل زده بود نمینخواست که قوت

لایموت غیر از مردستر نج تهیه شود ازینرو هیزم کشی ، دروگری باغبانی و غیره کار خلق الله را بر خود روا دانسته از اجرت آن اعاشه خویش و نفقه ی درویشان و افرام می نمود .

مدفن عارف بلخی :- در تاریخ رحلت این شهزاده ی یزدان پرست اختلافات زیاد است ولی آنچه قرین حقیقت است بین سالهای (۱۶۱-۱۶۶هـ) میباشد . یاقوت در معجم البلدان جلده صفحه ۱۷۸ چاپ مصر چنین گوید : «محمد اسمعیل بخاری گفت ابرا هیم ادهم در سال ۱۶۱ وفات کرده دفن شد به سوقین که قلعه ای از بلاد روم است .»

و بر وایتی به مقبره ی حضرت لوط (ع) ، ابن بطوطه سیاح معروف از چشم دید خویش مدفن او را در جبله (موضعی است بساحل غرب دریای شام) میگوید . دارا شکوه نیز در سفینه الاولیا جبله ی شام و پروایتی در بغداد مینویسد . دایرة المعارف اسلامی که استناد به آغانی نموده از قول محمد بن کنانه شاعر معروف کوفی که خواهر زاده ی ابن ادهم است و در سال ۲۰۷ هـ وفات یافته و اشعاری در مرثیه و مدایح و شجاعت و حسن اخلاق امامای خود سروده مدینش را شهر غربی معروف به جبله میگوید .

روزنامه دوشنبه

نوشته نایل محصل حقوق



مرحوم فاروق صمدی

تراژیدی بی از مرگ يك جوان ناکام

در ظلمت ترس آور هستی موجدی
از ماتم و اندوه میبارد ، خورشید
دیگر آن فروز زندگی پیشین را ندارد
تا بش مطهر عش را از دست داده
و شمع سنگین و نیه جان آن در
کرانه نا بیدای طبیعت میلرزد ، در

بقیه در صفحه ۷۴

آیا به ازدواج آماده هستید؟

نظر به وعده که در شماره گذشته به شما خوانندگان از جمند داده شده بود . اینک در این شماره جوابات (آیا به ازدواج آماده هستید) را خدمت خوانندگان تقدیم می‌شود.

حالا جوابات شما را مقابل سوالات مندرکه از نظر میگذرانیم .
جوابات شما باید یا بلی یا نه باشد اگر تعداد جواب بلی زیاد از (نه) باشد برای از ازدواج حاضر هستید دارای يك شخصیت سرسیده و صاحب نشاط هستید در حیات عابثی از مشکلات نجات یافته میتواند دارای نزاکت و تمام مریای سعادت شخصیکه با آن از دواج نموده اید صاحب هستید و همس تان را در تمام قرارها طرفدار بوده و از هر نقطه نظر در تمام حیات با اعتماد و اطمینان او را تقریبه می‌دارید - خلاصه برای ازدواج حاضر می‌باشید دوم اگر تعداد جوابات بلی و نه در يك سویه باشد . تمام مریای ازدواج را صاحب هستید اما از طرف دیگر طرف که شخصیت شما را معرفی نکه بدارد نیز صاحب هستید اگر بایک شخصی به تمام معنی فهمید و ازدواج نسائید و سمود خواهید بود در ماه اول ازدواج احتمالاً بعضی مناقشات فکری پدیدان می آید اما از سیاست استفاده نموده به شرایط جدید حیات خود را آماده سازید این دوره هم گذشتنی است بالای بعضی بزرگسایپ های حیاتی فشار آورده اند غلط است فراموش نکنید که زندگی مثلثیگه فکر و خیال نموده اند نیست . سوم اگر تعداد جواب نی زیاد تر از بلی باشد اگر حقیقت گفته شود باید صبر نموده فوراً از دواج کنیزدودر صورت اقدام به ازدواج حیات شما به صبیقه و مشکل خواهد گذشت برای بدست آمدن حاکمیت

بقیه در صفحه ۷۴

بارجال سیاسی جهان آشنا شوید



احمدسو کار نو

نیکتا خرو شتقی:

سیا ستعمار اندو نری متو لسمال ۱۹۰۱ فارغ التحصیل بو هستو ن بانوک . از سال ۱۹۲۷ نما لیشهای نامیو نا لیستی خود را آغاز نمودند به پیشوایی و ریاست حزب نیشنل اندو نری رسید و چون در سسال ۱۹۲۹ نما لیشهای این حزب متو ن گشت وی نیز دستگیر و پس از محاکمه یجا رسال زندان محکوم شد (۱۹۳۰) : بازرس سال ۱۹۳۲ مورد عفر قرار کر فته و آزاد شد و مجدداً به حزب اندو نری پیو ست و بعدبه به پیشوایی حزب نایل آمد برای بار دوم

بقیه در صفحه ۷۴

بقیه در صفحه ۷۴

باهنر مندان اسپیندا آشنا شوید



سوفیا لورن

سوفیا لورن در بیست و سه سال ۱۹۳۴ در رم متولد شد. او تا سالهای ۱۹۵۵ ستاره گمانی بود.

سوفیا لورن برای اولین بار در فیلم های ایتالیایی شرکت جست، سپس از بازی در فیلم «آبداء» بوده که قدم بجاده شهرت و معروفیت نهاد و تا سال ۱۹۵۶ در بیست و هفت فیلم های ایتالیایی شرکت نمود و در پایان سال مزبور به آمریکا رفت و از آن تاریخ به بعد در زمره بزرگترین ستارگان سینما در آمد.

آثار مهمی که سوفیا در آمریکا بازی کرده است عبارتند از: «اسونگر دریا»، «غرور و شهرت»، «کلبه خانه قدیمی»، «دربورز نامور» و «وفا» از دواج ایتالیایی و غیره.



چارلی چاپلین

چارلز اسپنسر چاپلین با نام اصلی چارلز تو نستاین در سال ۱۸۸۹ در لندن متولد شد. از هفت

سالگی در روزی صحنه کاربار ظاهر گردید و با تروپ های سیارنمایشی به مسافرت در انگلستان پرداخت، در سال ۱۹۱۰ در تروپ نمایشی «فرد کارنو» استخدام گردید و با همین تروپ به آمریکا رفت. در سال ۱۹۱۳ در فیلم های موسسه فیلم سازی کی استون شرکت نمود.

اولین فیلم او «تدارک زندگی» نام داشت. سپس به موسسه فیلم سازی رسائی رفت (۱۹۱۳). در سال ۱۹۱۸ موسسه فیلم سازی چارلی چاپلین را افتتاح کرد. چارلی بیشتر از پنجاه و هشت فیلم را در کمپنی های مختلف کار کرده است.



والیبال

خصوصیات زمین

زمین مسابقه هجده متر طول و نه متر عرض دارد، در صورتیکه مسابقه در سالن صورت گیرد باید اندازه و ارتفاع سالن حد اقل هفت متر خواهد بود. خطوط سفیدی که به عرض پنج سانتی متر کشیده میشود جزء زمین بازی است. زمین مسابقه به دو نیمه تقسیم میشود و هر نیمه به فاصله سه متر از خط وسط مجزا میگردد و این ناحیه (نزدیک به جال) را ناحیه محله می نامند و محل «سرویس» و «توپ آغاز را میزنند در گوشه سمت راست هر نیمه زمین بیرون خط آنها قرار دارد.

توپ :

قطر آن از ۶۵ تا ۶۸ سانتی متر وزن آن ۲۵۰ تا ۳۰۰ گرم میباشد.

جال :

هوه متر طول و یک متر عرض دارد ارتفاع جال از سطح زمین تا بالا (آخرین قسمت) برای مردان ۲٫۴۴ متر برای خانها ۲٫۲۴ متر است.

بازیکنان :

هر تیم از شش بازیکن تشکیل میشود و حد اکثر شش بازیکن احتیاطی هم دارد. هر تیم یک کاپیتان دارد که نقطه کاپیتان میشود باید بسا داور مسابقه مذاکره کند.

مسابقه: مسابقه ها از سه دوره تشکیل میشود. و به پنج دوره نیز ادامه پیدا میکند. هر دور بهسازی با گیم با پانزده امتیاز پایان می یابد.

مؤسس این ورزش «ولیبال جی» مورگان و معلم و رئیس مسابقات جهانی آن در دو گروه مردان و زنان صورت گرفت و در پنجاه و سومین مجمع عمومی کمیته جهانی المپیک و المپیک در ردیف رشته ورزشهای که در بازیهای المپیک انجام میشود قرار گرفت و برای نخستین بار در سال ۱۹۶۴ بر گزار شد.

فدراسیو جهانی والیبال پسند داشت.



كاوشهای كیهانی اتحاد شوروی



«گامارین» باطراح بزرگ كیهانی اتحاد شوروی «كودولیف»

**امر كاوشهای كیهانی چنان خظیر و عظیم
است كه برای هیچ كشوری ممكن نخواهد بود**

**تا این امر بزرگ را به تنهایی به پیش برد. به
سخت دیگر، پیشرفت در زمینه كاوشهای**

**کیهانی، در پرتو همکاریهای نزدیک جهانی
پرشتابتر خواهد بود.**

مادر میانه دهه دوم عصر كیهان زندگی میکنیم. در واقع، هر روز كه میگذرد، سینه كیهان بسا موشكهای حامل سفینه ها در یده میشود. كیهان نور دان دلیر به مامور یتهای كیهانی میر وند وپیشا هنگان راه كیهان به سفر های دور و دراز در جهان ما میپر دازند. آدمی بیش از پیش به فضای خارجی دست مییابد. همه این تلا شها امروز به حیث بخشی از زندگی ما، بخشی از انكشاف

بیگیر ما پذیرفته شده است. پارسیدن پرتو اندیشه آدمی به گوشه های دور دست كیهان، مرز های زمین در هم شكسته میشود و آدمی میخواهد مرز های بیچیده ترجهان رافاش سازد. پانزده سال از روزی سپری شده است كه «بیپ بیپ» های اسپوتنیک اتحاد شو روی دمیدن سپیده عصر كیهان را اعلام كرد. امروز شماره وسایلی كه به كیهان رفته و یا هنوز در كیهان در حال گردش هستند، از هزار فزو نی میگردد. درین میان شش صد تا ازین وسایل مال اتحاد شوروی بوده است در حال حاضر، ارزش عملی كاوشهای كیهانی دیگر برای همه آشكار و هو یدا گشته است. تا این لحظه شش كشور یعنی اتحاد شوروی، اضلاع متحده امریکا، فرانسه، جمهوریت توده یی چین، جاپان و بریتانیا، میتوانند قمرهای مصنوعی خود شان را به فضاء بفر ستند. به همین صورت، عده زیادی از كشور های دیگر نیز در كار كاوشهای كیهانی به شكلهای گوناگون مشغول هستند. ولی با اینهمه در نظر باید داشت كه امر كاوشهای كیهانی چنان خظیر و عظیم است كه



نمونه یی از قمر مصنوعی سلسله «كوزموس»

هیچ كشوری نخواهد توانست آن پیشا هنگ داشته ایم، حق داریم بر رابه تنهایی به پیش برد. به سخت دیگر، پیشرفت در زمینه كاوشهای كیهانی، در پرتو همکاریهای نزدیک جهانی، سخت پر شتابتر خواهد بود. سفر كیهانی نخستین اسپوتنیک، به ذات خودش هدفی نبود، زیرا هر آزمایش اتحاد شو روی در كیهان تنها بخشی از برنامه ییست كه به سود دانشهای زمین و اقتصاد ملی درین سرزمین جامعه عمل میپوشد. به سختی میتوان در زمینه تلا شهای آدمیان ساحه یی را یافت كه از كاوشهای كیهانی تأثیر بر ندارد. خواه این ساحه میتیورو لو جی باشد و یا زیست شناسی. خواه اقلیم شناسی باشد یا طب. خواه زمین شناسی باشد و یا مخابره رادیویی. ما تا کنون راه درازی را پیموده ایم: از نخستین قمر مصنوعی ساخت بشر و نخستین مسافر كیهانی تا به كاوشهای سطح مهتاب و آزمایشگاه های چرخنده به گرد زمین. و ما ازینكه در جستجوی های كیهانی نقشی



«لوناخود» اول كه مدتی بر سطح ماه گشت و گذار كرد

شهزادگان مونا کا پیروز شدند

مسابقات شناوری پیش از المپیا در مونت کارلو

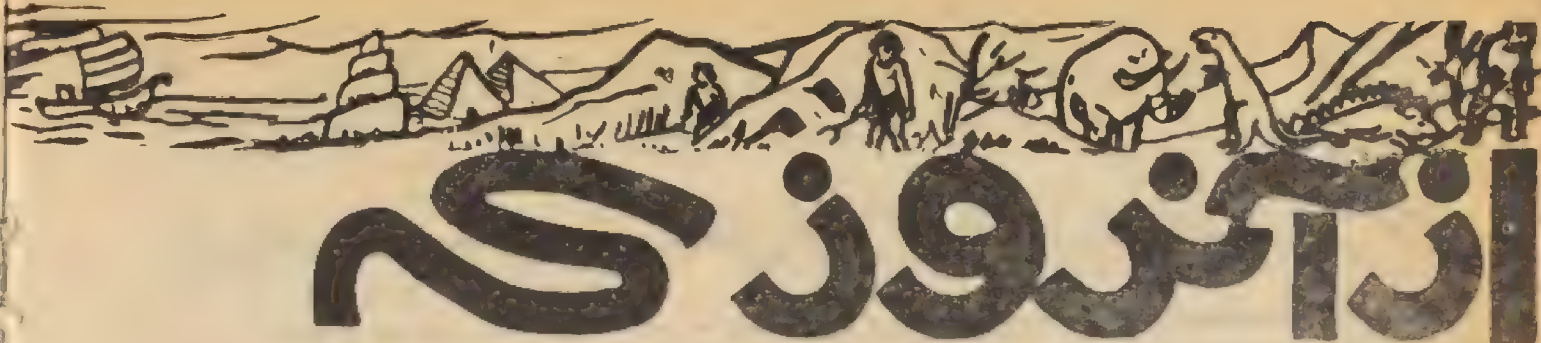


مونا کا سرزمینی ساحلی است که در دماغه بحر مدیترانه در جنوب شرق فرانسه موقعیت داشته و کشور توریستی ایست که مرکزش مونا کا میا شد نوع حکومتش شاهزاده نشین بوده زبان رایج آن فرانسوی و ایتالوی میباشد تعداد جمعیتش ۲۳۰۰۰ نفر است

مونت کارلو محل تفریحی و منطقه ای معالجوی است که در مونا کا بهایت غرور و خوش شایسی وی را موقعیت دارد . همراهی میکرد و طفل کو دک خانواده شا هدخت کوچک شناور در خط شای آتسر زمین میباشد بزودی در مسابقه شناوری فاصله ۲۵ متری کب پیروزی را تسلیم شد . مقام اول را کمایی کرد. شا هدخت وی در سال گذشته هم در درجه شتی فلنی ۷ ساله (تصویر بالا) که اول زینه پیروز مندان ایستاده بود.



شاهدخت کوچک پس از احراز مقام اول در شنا



صرف چند پوسته‌خانه محدود در مرکز وجود داشت و پس

قاصدان چا پار که مکاتیب فوری و ضروری دو لتی را با اسب بنام (پسته بردار) حمل مینمودند سا مان ولوازم مخصوص چرمی تهیه گردیده بود.

پسته رسان های پیاده سر نیزه هائیکه دارای زنگوله ها بود داشتند و پسته رسان های سوار یک شمشیر هم میبستند. این ترتیب تا سال ۱۹۰۷ دوام کرد.

در سال ۱۹۰۸ در عصر امیر حبیب الله خان امور پستی انکشاف بیشتری نمود، تعداد پسته خانه‌ها و خطوط پستی و همچنان حرکت مرا سلات و انواع آن افزایش یافت و تکتیهای پستی مر غوب چاپ گردید بر علاوه ارسال و مرسل پست کار تنها، کارت لیتر ها و پارسسل پست هم در داخل مملکت مروج شد.

یکنوع تکت مخصوص برای مرا سلات دو لتی بکار افتاد. مهر های تاریخ داری که بر علاوه اسم مبداء کلمه باطل شد و آن حک شد بود مورد استعمال قرار گرفت و دفتر پست به (داکخانه) مسمی گردید.

یک پسته خانه مو سوم به داکخانه دولت خدا داد افغانستان در پشاور تاسیس یافت که مرا سلات مملکت به خارج از آنجا صورت می گرفت. امور پستی تا سال ۱۹۱۷ به همین ترتیب جریان داشت ولی در عصر اعلیحضرت امان الله خان (۱۹۱۸) توسعه بیشتری کسب کرد به این ترتیب که یک اداره مرکزی برای انتظام و واری امور مخابراتی و یک مدیریت بنام مدیریت پست و تلگراف

جریان پست مر بوطه به تکمیل شدن تعداد مکاتیب بود، مکاتیب دولتی که کلمات «فوری و ضروری» روی آن نوشته شده میود به قسم پسته فوق العاده شناخته میشد و از طرف پسته رسان های سوار (چاپار) انتقال میافت.

توزیع مکاتیب توسط اشخاص بنام نامه رسان صورت میگرفت. بین شهر های بزرگ مملکت ارتباط پستی قائم نبود، هر وقت ارسال و مرسل مکاتیب دو لتی لازم میشد نامه رسان ادارات دو لتی به این کار میپرداخت، ارتباط پسته همچنان با خارج کشور قائم نبود، اما وقتی ارسال کدام مکتوب به کدام کشور دیگر لازم میشد قاصد مخصوصی به این کار میپرداخت.

این اجرا آت تا سال ۱۸۷۸ دوام داشت ازین وقت تا ۱۸۹۱ انتقال پست متوقف بود و اگر از سال مکاتیب به کدام مو ضع ایجاب مینمود بوسیله قاصدان سوار (چاپار) اجرا میگردد.

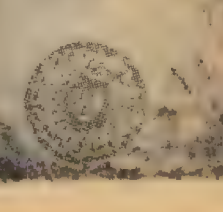
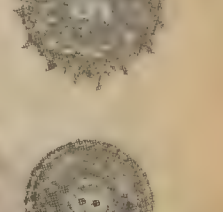
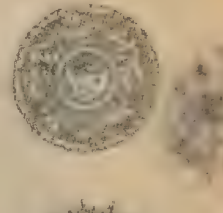
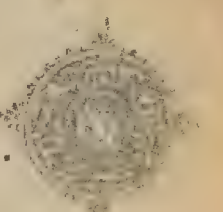
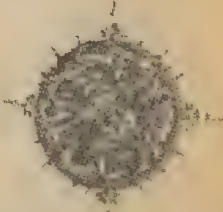
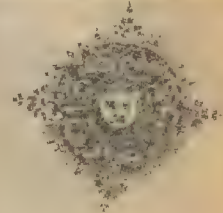
در سال ۱۸۹۲ در عصر امیر عبدلرحمن خان دوباره امور پستی جریان یافته بشکل منظم درآمد. درین وقت یک پسته خانه مرکزی بسط در سمت جنوب ارک تاسیس شد که در شماره قبلی هم از آن تذکره دادیم و ۳۶ نوع تکت پستی مختلف رایج گردید که در کاغذ باریک و ملون به طبع میرسید، مکاتیب دولتی بنوع نصب تکت با نشان مخصوص دولت قبول میشد. برای

جریان پست مر بوطه به تکمیل شدن تعداد مکاتیب بود، مکاتیب دولتی که کلمات «فوری و ضروری» روی آن نوشته شده میود به قسم پسته فوق العاده شناخته میشد و از طرف پسته رسان های سوار (چاپار) انتقال میافت.

توزیع مکاتیب توسط اشخاص بنام نامه رسان صورت میگرفت. بین شهر های بزرگ مملکت ارتباط پستی قائم نبود، هر وقت ارسال و مرسل مکاتیب دو لتی لازم میشد نامه رسان ادارات دو لتی به این کار میپرداخت، ارتباط پسته همچنان با خارج کشور قائم نبود، اما وقتی ارسال کدام مکتوب به کدام کشور دیگر لازم میشد قاصد مخصوصی به این کار میپرداخت.

این اجرا آت تا سال ۱۸۷۸ دوام داشت ازین وقت تا ۱۸۹۱ انتقال پست متوقف بود و اگر از سال مکاتیب به کدام مو ضع ایجاب مینمود بوسیله قاصدان سوار (چاپار) اجرا میگردد.

در سال ۱۸۹۲ در عصر امیر عبدلرحمن خان دوباره امور پستی جریان یافته بشکل منظم درآمد. درین وقت یک پسته خانه مرکزی بسط در سمت جنوب ارک تاسیس شد که در شماره قبلی هم از آن تذکره دادیم و ۳۶ نوع تکت پستی مختلف رایج گردید که در کاغذ باریک و ملون به طبع میرسید، مکاتیب دولتی بنوع نصب تکت با نشان مخصوص دولت قبول میشد. برای



تأمین و توزیع

دراکثر نقاط کشور پسته‌خانه‌های متعددی تأسیس گردیده است

استفاده بعمل می‌آمد. در اخیر سال ۱۹۲۷ یعنی آغاز سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید دولت به امور پستی توجه خاصی مبذول نموده و آن را نظم و نسق صحیح بخشید. در اخیر سال ۱۹۲۸ مدیریت عمومی پست، تلگراف و تلفون از وزارت داخله مجری و به شکل اداره مستقل در تشکیل دولت جاداده شده چندی بعد این تشکیل به ریاست ارتقا یافت.

در سال ۱۹۲۹ موترهای سرویس پستی تهیه و از کابل به سمت تورخم و قندهار به کار انداخته شد. بعد یک تعمیر پسته‌خانه در مرکز و پسته‌خانه‌های دیگری در ولایات بنساع گردید.

تمام انواع مراسلات از قبیل پست کارت‌ها، جراید، مجلات، نمونه‌ها، اوراق کار، بسته‌های کوچک به تمام مناطق داخل و خارج بصورت عادی، را جستری یک‌طرفه و دو طرفه، زمینی و برای ممالک خارج بصورت هوایی قبول و به مقابل پرداخت محصول معینه به مراجعش ارسال می‌گردد و در مرکز (۴) پسته‌خانه تکتبای پستی که دارای تصاویر و مناظر مواضع باستانی و تاریخی مملکت بود به اندازه‌های مروج و رنگهای موزون به قیمت‌های جداگانه در مطبعه دولتی طبع و تهیه گردید.

پس از این تاریخ اقدامات وسیعتری در زمینه بعمل آمده که ذیلاً خلاصه می‌گردد:

در سال ۱۹۲۸ - افغانستان عضو اتحادیه بین‌المللی پست شناخته شده و بتاسی از مقررات موضوعه اتحادیه مذکور، در باره مبادله وارسال و مرسل پستی با ممالک همجوار موافقه‌های جداگانه عقد گردید.

همچنان در سرحدات افغانستان اداره‌های پستی تأسیس گردید که به ترتیب آتی از آن نام می‌بریم.

الف - دفتر مبادله سرحداتی تورخم مقابل لندي کوتل، دفتر مبادله سرحداتی سین بو لنه مقابل چمن.

ب - دفتر مبادله سرحداتی تاشکدر مقابل ترمز، دفتر مبادله سرحداتی تور غندی مقابل کشک.

ج - پست ممالک خارج و تبا دله پسته‌های مذکور بوسیله دفاتر سرحداتی متذکره با ساس مقررات مراسلات هوایی برای ممالک خارجی از طریق کراچی فرستاده می‌شود. خلاصه امور پستی در داخل مملکت تا اواخر سال ۱۹۳۳ به همین ترتیب جاری بود.

از سال ۱۹۳۴ که مصادف به جلوس اعلیحضرت معظم هما یونی بود تحولات در خور وصفی در امور پستی کشور رو نما گردید که بعداً تا امروز انکشاف قابل ملاحظه نموده است، چنانچه در اوسط سال ۱۹۳۴ ریاست مستقل پست و تلگراف و تلفون بو وزارت مخابرات تعدیل گردید.

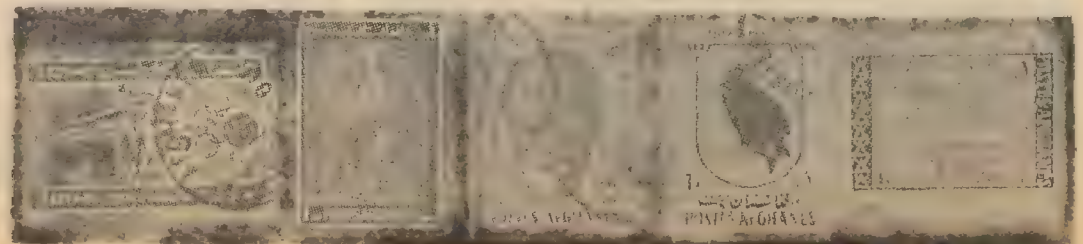
همچنان در خطوط انتقال پستی

توسط موترهای پست، بارسل پست‌ها بین ۲۰ تا ۲۰۰ کیلوگرام قابل قبول پنداشته شد.

در سال ۱۹۲۶ مراسله فضایی برای خارج به تخفیف محصول قبول گردید و از سال و مرسل پست عادی برای ممالک خارج از طریق پاکستان جاری شد. به همین ترتیب برای حمل و نقل پسته بر علاوه سابق پست و دو خط پستی مستقیم و موتر رو تدریجاً اعمار گردید که هر یک بین ۱۰۰ و ۵۰ کیلو متر طول داشت، ساختن عمارات پستی نیز متدرجاً انکشاف نمود چنانچه در مرکز ولایات و حکومت‌های اعلی و بعضی حکومت‌های پسته‌خانه‌های عصری اعمار گردید.

همچنان تعمیر مابقی پسته‌خانه‌ها در حکومت کلان طبق پلان سه تدریج اعمار شد. در مرکز بر علاوه پسته‌خانه سابق یک پسته‌خانه بزرگ عصری که دارای تمام لوازم پستی بود اعمار یافت و چندین پسته‌خانه‌های شهری در شهر نوسدارا لمان، چمن حضوری، جا ده میوند و بریکوت تأسیس گردید. شعبه اداری پست در سال ۱۹۴۰ بنام مدیریت عمومی پست و در سال ۱۹۵۱ بنام ریاست پست ارتقا یافت که بر علاوه امور پسته‌خانه مرکزی پسته‌خانه‌های شهری مراکز را نیز سرپرستی می‌کند برای تنظیم جریان پستی اداره مراقبت و کنترل پستی و در سال ۱۹۳۶ تأسیس یافته بود.

با قید ارد



... اما بعد از مدتی این کار از بین رفت و کسی متوجه نشد. علتش این بود که وقتی نقشه های شهر سازی روی کار شد و یک قسمت خانهای شهر کهنه از بین رفت مردم باقی مانده هم بفکر اینکه امروز یا فردا خانهای آنها نیز تحت نقشه خواهد آمد، حتی از ترمیم و کاگل بامها صرف نظر کردند چه رسد باینکه فکر کوچه هارا بکنند.



امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است. خانهای شهر کهنه از آن بدتر است زیرا هر کس فکر میکند که بزودی تحت نقشه خواهد آمد.

از بناغلی محمد عثمان مرد هفتاد ساله که عمرش در شهر کهنه سپری شده بر سینم نظر شما در مورد شهر کهنه چیست و چطور می توان زمینه یک زندگی صبحی را فراهم نمود؟ وی تبسمی کرده گفت بچیم من حالا پیر شده ام هفتاد سال را که در همین شهر کهنه گذشتانده ام می توان بقیه عمرم را نیز در همین جاسپری کنم اما باید بگویم که نظافت در شهر کهنه نسبت به سابق کمتر مراعات می شود. من اوقاتی را بیاد دارم که کوچه های مادر تا بستان های گرم جزئی ترین کثافتی نداشت همه روزه از سر صبح تا شام عملیه بلدیه و ناحیه هادر هر کوچه بازنیل و بیل مصروف کار بودند از طرف عصر همه روزه توسط سقا بان ناحیه تمام کوچه ها آب پاشی می شد اکثر اهالی کوچه خود شان مشترکاً آبرو های کوچه را به خندق هایی که نزدیک خانه شان بود وصل می ساختند و حتی در صفایی و نظافت کوچه یکی نسبت دیگر مسابقه صورت می گرفت. دکانداران محل علاوه از اینکه عملاً ناحیه پیشروی دکانهای شانرا پاک می کرد خود شان نیز یکی دوبار در طرف روز آنرا آب پاشی و جاروب می کردند.

مردم شهر کهنه در چه شرایط

در مواسم زمستان باو جبود برفباری های شدید و مداوم اهالی مرکو چه وقتی برف زیاد می شد مشترکاً نفراسخدام می کردند و برف های حویلی و کوچه های خویش را کشیده بستر یابی انداختند. در مواسم بارانی برای جلو گیری از گل و لای کوچه هار یک وجفله فرش می کردند اما بعد از مدتی این کار از بین رفت و کسی متوجه نشد علتش این بود که وقتی نقشه های شهر سازی روی کار شد و یک قسمت خانه های

شهر کهنه از بین رفت مردم باقی مانده هم بفکر اینکه امروز یا فردا خانهای آنها نیز تحت نقشه خواهد آمد حتی از ترمیم و کاگل بامها صرف نظر کردند چه رسد باینکه فکر کوچه هارا بکنند. امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است. خانهای شهر کهنه از آن بدتر است زیرا هر کس فکر می کند بزودی تحت نقشه خواهد آمد.

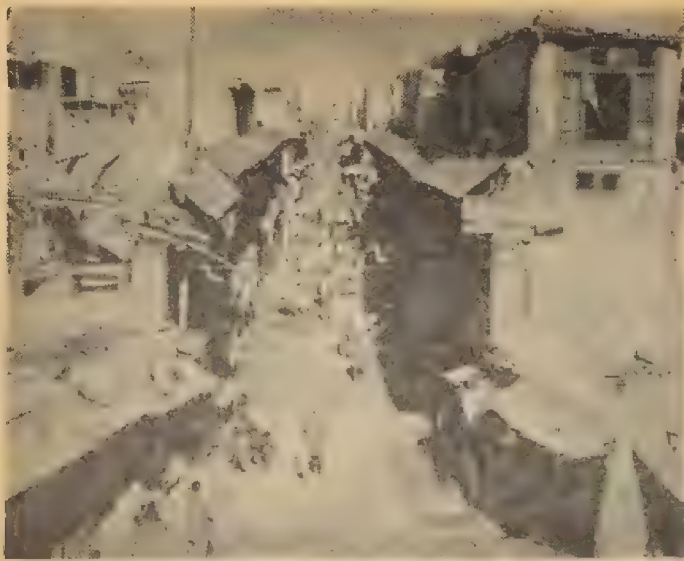


امروز وضع کوچه های شهر کهنه خیلی رقت بار است

بناغلی محمد عثمان میگوید: در هر کوچه هزاران ناوه از بالای بامها و بیت الخلاها بسوی کوچه کشیده شده و آنها بسوی اینک فکر کنند کسی از کوچه میگذرد آبهای کثیف را از طریق این ناوه ها بکوچه میریزند. از طرف دیگر گل و لای باندازه زیاد است که اکثراً تا زانو به گل ولای کثیف غرق میشوم.

درد کانهای این محله ها قطعاً مقررات و نر خنامه بناروالی مراعات نمیشود، با وجودیکه بناروالی امر کرده تا هر کس بالای دروازه خود چراغی نصب کند کسی پرداخت نمیکند.

برق و آب نل که از همه مشکل تر است. دکانداران این قسمت ها اشیاء و مواد غذایی کثیف و گندیده را همیشه به مشتریان عرضه میکنند اما با آنها به نظر به مشکلات اقتصادی مجبورم به همین جا زندگی کنم.



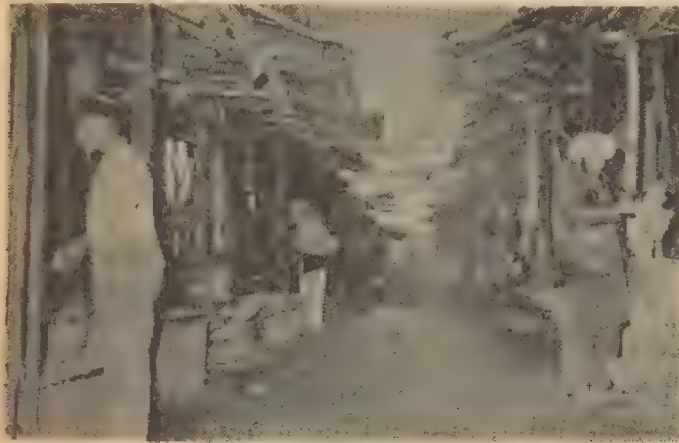
قسمتی از بازار کهنه فرو شی کابل
که زمانی از جمله بازارهای پر جمع

وجوش بود

یطی زند گی میکنند

بام هاوبیت الخلا ها بسوی کو چه است . دکا نداران این قسمت ها کشیده شده و آنها بدون اینکه فکر کنند کسی از کو چه می گذرد آب به مشتر یان عرضه می کنند اما با آنها نظریه مشکلات اقتصادی مجبورم به همین جا زندگی کنم . بکوچه می ریزند از طرف دیگر گل یک محصله بو هتتون که نام خود ولای باندازه زیاد است که اکثرا را کبرا معرفی نمود گفت : مشکلات

یکی ازین راها اینست که ریاست شهر سازی و خانه سازی بامالکین این خانه ها بتماس شده و بعد از موافقه آنها خانه ها را تخریب نموده و مطابق یک نقشه اساسی خانه های ارزان قیمت مثلی که در بعضی نقاط دیگر شهر ساخته اند بسازند . و به کسانی که خانه های شان تحت نقشه آمده در بدل قیمت خانه های شان توزیع نمایند .



گوشه از دکانهای بازار کهنه فروشی

زانو به گل ولای غرق می شویم ، در دکانهای این محله قطعا مقرر رات ونر خنامه مراعات نمیشود ، با وجودیکه بناروال امر کرده تا هر کس بالای دروازه خود چراغی نصب کند کسی پرداخت نمی کند . برق و آب نل که از همه مشکل تر

بناغلی محمد عثمان پیر مردهفتاد ساله در مورد تخریب شهر کهنه گفت : چون حویلی های شهر کهنه اکثرا خورد و اضافه از چند متر نمیشد و آنها دارای دو منزل است اکثرا این خانه ها از نور آفتاب هم محروم اند پس برای حفظ صحت ساکنین آن اگر تجویز اساسی گرفته شود بد نخواهد بود .

گفتم به نظر شما چه تجویزی لازم است در مورد آن گرفته شود کمی بفکر فرو رفت و گفت اگر بلدی یا با اصطلاح امروز بناروالی نقشه بسازد که هر کدام از مالکان این منازل بتوانند بمصرف کم مطابق نقشه مرتبه خانه های جدیدی برای خود آباد کنند و بلدی



شیری که نیمه سر شیر آن گرفته شده میباشد :

شیری میباشد که تقریباً نیمه کریم آن دور کرده می شود و بعضی دکتران ترجیح میدهند که آنرا برای تغذیه اطفال که نا بهنگام تولید می شوند (با اصطلاح هفتگی) توصیه می نمایند تا آنکه طفل در حدود پنج بوند وزن پیدا نماید زیرا شیر متذکره نسبت به شیری که کریم مکمل دارد بسیار بسپو لت هضم می گردد - البته می توانید شیر پودری این نوع شیر را از مغازه های شیرینی فروشی و دواخانه ها بدست آرید . بسیاری انواع شیرها مایع ساختن آن با تناسیب مخلوط گردید در اونس آب بایک قاشق نان خوری شیر پودری به شیری که نیمه کریم آن دور شده باشد تبدیل می گردد. اگر در مغازه های لبنیات شیر پاستور ایزد که نیمه کریم آن گرفته شده باشد یافته نتوانستید پس از شیر عادی که کریم آن گرفته نشده باشد خیده و خودتان نیمه کریم آنرا دور کنید .

شیری که قیماق یا کریم آن گرفته شده باشد :-

این شیر برای اطفالی که اسهال باشند اکثراً توصیه می گردد زیرا شیری که کریم نداشته باشد هضم آن آسان میباشد غالباً شیر های پودری نوع فوق را از مغازه های شیرینی فروشی و دواخانه ها بدست آورده می توانید . بسیاری انواع آن با تناسیب مخلوط نمودن در اونس آب بایک قاشق نان خوری شیر پودری به شیر مایع رقیق (کریم آن گرفته شده باشد تبدیل می گردد .

باید تذکر داد که وقتی میخواستید شیری که کریم آن گرفته شده است برای طفل که اسهال است رقیق بسازید . صرف نیمه مقدار شیر پودری که در بالا اشاره شد بکار برید یعنی : با تناسیب یک قاشق نان خوری شیر پودری را با چار اونس آب مخلوط نمایید.

شیر پودری :

شیر پودری کامل یعنی شیری که کریم عادی در بین آن موجود است. اگر با طفل خویش بکدام جایی سفر می کردید و یا اینکه خواسته باشید در محلی که شیر میسر شده نتواند بودو باشد اختیار می نمودید داشتن این شیر مفید است می توانید مقدار زیاد این شیر را بخود ببرید زیرا آنقدر وزن ندارد تا حمل آن اسباب زحمت شما را فراهم سازد البته نسبت به شیر پودری قیمت تراست و حتی در بسیاری ممالک نسبت به شیر غلیظ نیز قیمت تر میباشد . چون که بطفل می خورا نیدند با مخلوط نمودن تناسیب یک قاشق نان خوری شیر پودری یا دو اونس آب به شیر مایع بدل می گردد .

اگر طفلتان از فارمولای (شیر ترکیب شده) استفاده می نمود که حاوی ۱۰ اونس شیر غلیظ، بیست اونس آب و دو قاشق نان خوری شکر (بوره) استفاده می گردید می توانید ده قاشق نان خوری شیر پودری را باسی اونس آب و دو قاشق نان خوری شکر مخلوط و بطفل بدهید. آب مورد ضرورت را جوش داده و شکر لازم را در بین آن حل نمائید وقتی که به اندازه حداقل درجه حرارت وجود طفل آب سرد شده شیر پودری را در آن انداخته بایک پنجه و یا قاشق که تعقیب شده باشد شیر را با آب

مخلوط و حل سازید. بخاطر باسد داشت که وقتی سر قطی شیر پودری باز شد در بین یخچال حفظ شود و در جائیکه یخچال میسر شده نتواند در جای سرد نگاه داشته شود.

تحت عنوان فوق از شیر پودری کامل که کریم آن کم نشده و طوری عادی میباشد صحبت کردیم. یک تعداد شیر های پودری دیگری هم موجود است که در ترکیب عناصر مختلفه آن تغییر وارد ساخته شده است که مورد استفاده قرار دادن این چنین شیر ها باید با اجازت و دستور العمل داکتر صورت بگیرد. شیر الکتنیک اسید:

یکنوع شیر ترش است که بدو طریقه ساخته شده می تواند: یاد در مغازه های تجاری لبنیات و یاد در شفاخانه ، که با سیل لکتیک اسید (اسید شیر) در بین شیر پاستور دیزد انداخته می شود که شیر را ترش می سازد - طریقی دیگر اینست که مواد کیمیای لکتیک اسید با شیر پاستور ایزد با شیر غلیظ علاوه می گردد. البته این کار در خانه نیز انجام شده می تواند .

این شیر نسبت به شیر های عادی شیرین و سیله بعضی اطفال بسیار به آسانی قابل هضم میباشد. داکتر ها اکثر این شیر را برای اطفالی که از درک سو ها ضمه احساس درد می کنند و یا اطفالی که زیاد قی نماید و یا طفل که تمایل بیک اسهال داشته باشد توصیه می نمایند . بعضی داکتر ها ترجیح میدهند تا این نوع شیر بطور عادی برای تمام اطفال داده شود. این شیر نسوی با کتری های خطرناک و آباز میدارد، و بناء وقتی که مساله سرد نگه داشتن شیر دلخواه نباشد نسبت به شیر شیرین مصئون تر است - لا گفته

نماید که مقدار شیر، آب، شکر عین چیز بست که در فارمولای شیر عادی فوقاً تذکر داده شده است. ساختن شیر لکتیک اسید در خانه یک اندازه مشکل است. سه چیز مهم باید در نظر گرفته شود، شیر و آب خوب سرد ساخته شود، شیر بسیار به تدریج ترش ساخته شود، و شیر بعد از آن که ترش ساخته شد بسیار زیاد گرم نه شود. شیر را در یک ظرف جوش داده ، آنرا سرد ساخته بعد از آن در یخچال جابجا سازید. در یک ظرف علیحد آبه و شکر را جوش دهید بعدا سرد ساخته در یخچال سرد نگاه دارید. اکنون یک قاشق چای «یو. اس. پی. لکتیک اسید» به آب و شکر علاوه کنید (این است مقدار عادی برای یک بار مول ۲۴ تا ۳۰ اونس . برای یک فارمول کمتر به تناسیب کمتر کار بگیرید) حالا آب ترش شده را بسیار به آهستگی با شیر علاوه نموده و پیوسته شورهید هر گاه کسی باشما کمک نموده می توانست ، وی را موظف بسازید تا آهسته آهسته آب ترش را در بین شیر بریزاند شما بایک پنجه بطور لاینقطع شورهید. اما بسیار بکوشید تا از مخلوط کردن اسید زیاد در یک حصه شیر خود داری نمائید زیرا بشکل ماست بسته شده و از بین سر چوشک تیر نمی شود. از همین جا ست که اسید را اولتر در آب حل کنید پیش از آن که با شیر مخلوط گردد. هر گاه مجبور باشید که یک فارمولای تهیه نمائید که صرف شکر و شیر را بدون مخلوط کردن آب ایجاب نماید ، من نظریه دارم تا بهر صورت به لکتیک اسید یک یاد و اونس آب بیش از آن که شیر بان هاعلاوه شود مخلوط گردد .

باقیدارد

آفتاب تازه ، کرانه های افق دور
دست را برنگ گلابی رو شن درآورده
بود. باد خنک سحری با آهستگی
مانند ما دری که گاز طفلكش را با
دستمهای خواب آلوده صبحکاهی
شور بدهد، خوشه های گندم را که
از فرط پر باری بطرف پایین خم شده
بودند به ملایمت تکان میداد تا مبادا
بار امید بخش پیش از وقت بز مین
بریزد. کشتزار گندم که تا دور
دستمها پهن شده بود، مانند اندام
کو سفند پر واری چاق و فربه، بالا
آمده بود.

همه جا سکوت سحر آور صبح،
بال کسره نودو فقط کاکاهی صدای
خروسی در دور دست ها، که با
بانگش نزدیک شدن روز را گوشزد
میکرد، این سکوت رادر هم می شکست
و با ختمش دو بازه همان آرامش بر
قرار می شد.

لحظه ای بعد ، قسمت کو چکی از
قرص کم نورو پریدو رنگ آفتاب از
پشت کوه ها نمودار شد نور آفتاب
کشتزار گندم را رنگ طلایی روشن
بخشیده قطرات باز مانده شبنم
دوشینه بر تارک خوشه های گندم
مانند الماسی که بر زمینه طلا کار
شده باشد می درخشیدند.
همه چیز ازو فور نعمت و آماد
بودن کشت برای درو گواهی میداد
درده کنار کشتزار ، دود کمرنگی
که از بام خانه هابه آرامی بالامی شد
بصورت پرده نازک آبی رنگ بر فراز
بام ها پخش می شد .صبح به آرامی
به همه جا بال گسترده .

در یکی از خانه های گلی ده، که
از شدت بارانها و برف های زمستان
سال گذشته به کدالی ویرانسه ای
تبدیل شده بود . زنی نزدیک اجاق
گلی نشسته و با بیجو صله گئی آتش
زیر جای جوش چودنی را با سیخ
آهنی کج ووج شده ای، زیرو رومی
کرد. چوب تر به سختی می سوخت
و او مجبور می شد هر چند دقیقه
بایف های دراز و کوتاه آن را روشن
نماید. جای جوش به بیژیش آمد. زن
دید که آب نزدیک به جوشیدن است
ازینرو تنه اش را بطرف دیگر حویلی
که یکی دو اتاقک خفس پوشك قرار
داشت ، گشتا نده صدا کرد :

— او بایی نصر و بیخی صبح شد
درو ناوخت میشه .

مرد با آرامی از جاییش برخاست
داسی را که شب قبل به همین منظور
سبز کرده و اکنون به دیوار حویلی
آویزان کرده بود گرفت. بالنگی
گر باسی . کمرش را محکم بست.

داسی ربان آویزان کرده و با
خدا حافظی زیر لب ، از خانه برآمد.

لحظه ای بعد، دشته ای از در و
گران از ده بر آمدند گلبیدین نیز بین
شان با بیجو صلگی و بی میلی حرکت
می کرد .

آفتاب اکنون بالا آمده بود. اشعه
ی ملایم صبح گاه هیش اکنون گرم
و سوزان ، بر کشت گندم می تابید
بر همه جا گرمی می مزاحم و شله
شلاق می کشید .

آنها کنار کشت رسیدند. مرد
لحظه ای توقف کرد. کشت گندم
باغورور یک زن بار دار ، آهسته جم
می خورد. گندم به اندازه ای قدش
بالا آمده بود. خوشه هایش با فروتنی
به پایین خم شده بودند. چشمش
بدنبال پلوان های می گشت که مرز
زمین فرو خته شده اش را در بر
می گرفت ولی از آنها هیچ خبری نبود
همه در حدود زمین های او باب قتح

به تحلیل رفته بود . موج غم جانگاهی
وجودش را لرز اندهمه درد هاورنج
های درونی اش را در وجود قطره ای
اشکی جمع شده و از هر گوشه چشمش
بر چهره اش که از شدت گرمی
ملتهب و سوزان شده بود راه باز
نمود .

دست دراز کرد، چند خوشه گندم
بدستش آمد یکی دوتا بیش نبودند
ولی از فرط بزرگی دستش را پر
نمودند بهمرش چنین خوشه های پر

باری را لمس نکرده بود. درد تکان
دهنده ای سرا پایش را در هم فشرد
از فرط غضب خوشه ها را از جایش
کنندو فریاد ضجه آلودلیان گر سمه
زده اش را از هم گشود :

— لعنت بر تو ... لعنت ...

دیگر چیزی نتوانست بگو ید.
قطرات سرد عرق پریشانی اش
نشست. همه چیز برایش تمام شده
بود.

(پایان)

درو

با این گفته دو باره بکارش شروع و قسمت ما همین است .

زن تومی فامی که تنها ا میسد
ما که یک تکه زمین ..
مرد دیگر نتوانست چیزی بگوید
از فرط درد، گلویش نگره نمود
لحظاتی سکوت حزن آور همه جا
سایه انداخت .

مرامی خواست چیزی بگوید ولی
نمی توانست . تنه قوی و تنومندش
زیر بار سنگین غم، خم شده بود.
به پیاله جای بی رنگ که از آن تفت
به ملایمی بالا می شد سیل می کرد.
بافشار ، کلمات از دهانش بر آمد.

زن، زمستان همه چیز ماره از
ماگرفت ، طفل ماره ، گاو ماره
حتی زمین ماره زمینی که به تو به
چوچه گم مابه همه مانان می داد.

نوشته : صدیق وهیو

که آن را خشك نماید سر دسترخوان
نشست .
زنش پیاله غوره بی پتره شده را
با جای کمرنگی پر نمود. نان خشکی
را که خودش از سیوس های باقیمانده
درست کرده بود به مقابلش گذاشته
گفت :

چایته بخور که دیر می شد.
مرد، آه کو چکی کشیده چشمانش
بدون کمترین حرکت بکدام جای
راه کشیده بود. سکوت مرگبار را
نقط صدای ترق ترق زن که بدنبال

چیزی می گشت در هم می شکست
دو باره زن به ملایمت گفت:
— توره می گم ! کجا هستی ؟ به
چی فکر می کنی ؟

— به چی فکر می کنم . تو نمی فامی
می فامم ولی چه چاره ، نصیب
ماطلات هستن !

دوباره همان سکوت — زن چیزی
نداشت که بگوید . پیاله جای بدون
نفت، سرد و قیماك زده همانطور
باقی ماند.

زن جیر در وازه، سکوت را در هم
شکست و بدنبال آن پله ها بدور خود
چرخیدند و کسی سرش را بدرون
خانه داخل نموده فریاد کرد :

— گلبیدین زود شو ، همه بچه ها



يك سينماي جديد در شهر

طبيب قلبها

چندروز قبل سينماي ديگري بنام «ميوند سينما» شروع به نمايشات هنري نمود که با افتتاح آن تعداد سينماها معلوم می شود که شهر يان کابل به زنده سينما ميرسد و از اين تعداد سينماها معلوم می شود که شهر يان کابل به نمايشات سينمايي و هنري پيش از پيش علاقه ميگيرند و اکنون تنها مو ضوع که قابل تذکر است اين ميباشد که بايد درين سينما ها علاوه بر نمايشات سينمايي و هنري و ايراني و امر يکايي فلم های کشور های ديگر مهم تو ليد کننده فلم نیز به نمايش قرار گيرد تا ذوق همه مردم مراعات شده باشد اگر دو ياسه سينما درين کار پيش قدم شود گمان ميرود آنان نماشا چيان را زهر گوشه و کنا ر شهر به سينما های شان جلب خواهند نمود.

مېوش پو طن بر گشت

مېوش که روز بيست و پنج ماه قوس باشو هرش غلام فاروق طور خصوصي و شخصي به هند رفته بود دوباره بکابل آمد .
طوريکه خودش اظهار مي دارد موصوفه در دو پروگرام نيم سا عته راديو يی و دو پرو گرام ده دقيقه ای تلویز يرنی حصه گرفته و جمعاً چارده آهنگ به شنوندگان و تما شا چيان تلویز يون هند تقديم کرده است .
مېوش در يکی از پرو گرام های تلویز يونی با داکتر ناشناس خواننده محبوب و خوش آواز افغانی که فعلاً در هند مصروف فرا گرفتن و تمرين بيشتر مو سيقى ميباشد يکجا روی پرده تلویز يون ظاهر شده و خواننده است .
مېوش در مورد داکتر ناشناس از زبان خودش گفته است که آ ب و عواي هند بالای حنجره او تأثیری نا گوارای نموده و لذا بزود ي بکابل بر ميگر دد .

به نمايشات سينمايي و هنري و ايراني و امر يکايي فلم های کشور های ديگر مهم تو ليد کننده فلم نیز به نمايش قرار گيرد تا ذوق همه مردم مراعات شده باشد اگر دو ياسه سينما درين کار پيش قدم شود گمان ميرود آنان نماشا چيان را زهر گوشه و کنا ر شهر به سينما های شان جلب خواهند نمود.
بايد علاوه کرد که ميوند سينما چون در اخير جاده ميوند مو قعيت دارد از آنرو بنام ميوند سينما همی گرديده و دارای (۷۱۰) چو کی برای تما شا چي ميباشد .



کريمه رائي

پسور تصور نموده و در داستان کنجا نیده بود که ميتوان روی آن انگشت گذ اشت و آن بهوش آمدن فراد و طلاق گرفتن مار گريت در شفا خانه است که در طول چند روز محدود صورت ميگيرد در حالیکه لازم بود نو يسنده اين قسمت صحنه را بيشتر مطالعه ميکرد و آنرا جنبه واقعی ميداد بهر صورت اين داستان از نظر مو ضوع خود مخصوصاً اينکه دختر افغان فقط يکبار عاشق ميشود و هر روز دل در گرو اينو آن نمی بندد درخور تمجيد بود .

طور يکه در شروع داستان گفته می شد نو يسنده دختری بنام کريمه را اين بوده که در پو هنجی حقوق درس می خواند و خود در راديو افغانستان بحيث نطاقة اجرا وظيفه می کند .

بقیه در صفحه ۷۸

اعرج شاعر خلمي که موزيم کوچک شخصی اش را به کتابخانه خلم اهدا کرده است

بناغلی محمد اسمعیل اعرج يکتن از شعراي خلم که به تاريخ و آثار هنري و تاريخی علاقه فراوان دارد در ين اواخر موزيم کو چک شخصی اش را به کتابخانه خلم اهدا کرده است .

مو صوف در سال ۱۳۲۷ به گذر چها نگير يک خلم چشم بدنيا کشوده ابتدا کفش دوزی ميکرد تا اينکه از برادرش که آنز مان در خان آباد کاتب بود نوشت و خواندن را آموخت و ميگويد : شبها نظربه به علاقه که خوانندگی و نويسندگی داشتم ا ز بستر بر می خواستم و می نوشتم .
اعرج بعد از اين تاريخ چند سالی بحيث تحویلدار ، دکاندار و نو کيل کار ميکرد و ا مر از معيشت می نمود . اکنون او در نز ديکی تيم سر پوشيده



بناغلی اعرج

بقیه در صفحه ۷۹



ذغال و چوب قیمت معین

ندارد چند کلمه در باره هیئت

خریداری

خریداری را می شناسند و قیمت هارا
مثل چندین سال پیش یکنیم چند

بلند نرخ میدهند و فکر میکنند همه
هیئت های خریداری اندازه ای از

پول حکومت را بچیپ خود می اندازد
درین صورت نه هیئت خریداری جنس
را به قیمت ارزان خریداری می تواند

زیرا دکانداران آنها را یک رشوت
خور و خاین فکر می کنند دکانداران

هم عادت می کنند وعادت کرده اند
تاجنس را بالای هیئت های خریداری
به یک قیمت بلند نرخ بدهند و هرگاه

هیئت خریداری با اصطلاح باهم دیگر
ساخت و بافت داشته باشند واضح

است که بعد از گرفتن نرخ چیزی
خود حق میگیرند و چیزی به دکاندار
حق میدهند و این رویه دور از انصاف

است. درین صورت لازم است حکومت
بنیاد علی محمد موسی شفیق صدراعظم
متوجه شوند تا از وزارت و موسسات
گلم این گونه بیو کراسی را که روی
اهداف خاص مردم رشوت خور
و خیانت کار بمیان آمده است برچینند

و در عوض هدایت دهند تا هیئت
خریداری از جمله اشخاص بسیار

معتمد - صادق - پاک نفس و بالاخره

لایق و فهمیده انتخاب شوند و بانها
صلاحیت بدهند تا مثل سه نفر
دوست صمیمی که میخواهند جنسی
را بخرند به بازار رفته اجناس مورد

ضرورت را بدون اینکه دکاندار
بداند او جنس را برای خود می خرد
یا کدام وزارت موسسه دیگر
خریداری نمایند و بعدا در زیر همان
یک بل هر سه اعضا امضا نمایند
و باین صورت باین نوع بیو کراسی
و جنجال بیجا که جز ضیاع وقت
چیز دیگری نیست خاتمه دهند.

و بگویند خوب و ذغال آنرا یا ست
را در نقاط مختلف شهر عرضه کنند
تا جلو محترکین گرفته شود.

موضوع با اهمیت دیگر که
لازمست در مورد آن تبصره شود

موضوع خریداری و مشکلات هیئت
خریداری است با اساس اصول نامه

خریداری باید هیئت خریداری یک
موسسه یا یک وزارت اشیایی را که

می خواهند خریداری نمایند از سه
دکان جدا گانه نرخ بگیرند و این شیوه

برای آن بمیان آمده است تا تقلب و
دسبرد در پول حکومت صورت نگیرد

یکی از دو ستانم که شخصی وظیفه
شناس و متدینی است میگوید من

که عضو هیئت خریداری هستم ازین
وظیفه ام بجان رسیده ام زیرا نرخ

گرفتن از سه دکان جز ضیاع وقت
جز بیرو کراسی و جز برای تقلب و

دسبرد به پول حکومت چیز دیگری
نیست زیرا دکانداران هیئت های

بسیست افغانی هم میفروشند در حالیکه
در کارته و شهر نو یکسیر ذغال
بسیست و پنج افغانی بفروش میرسد

چوب هم گاهی فی سیر پانزده افغانی
وقتی سیزده افغانی زمانی چارده

افغانی عرضه می شود اکنون که
بنیاد علی فضل بعیت رئیس بنار والی

سرپرست مقرر شده اند لازمست
جلو این خودسری های چوب فروشان

و ذغال فروشان گرفته شود و برای
هر دو جنس یک قیمت معین تعیین

نمایند علاوه طوریکه رئیس از زاق
گفت: آنریاست مقدار کافی چوب
و ذغال ذخیره دارد لذا لازمست این

مقدار کافی در همین یکی دو ماه که
از زمستان مانده است به بازار

عرضه شود تا همه مردم احتیاجات
خود را به قدر ضرورت به نرخ معین

و قتا فوق خریداری نمایند و ایجاب
میکند ریاست از زاق و بنیاد والی

درین مورد مساعی مشترک بخرج دهند

در یکی از روز های جمعه نماینده
ریاست از زاق و احتیاجات عامه که

به پرو گرام میز مدور اشتراک نموده
بود اظهار داشت ریاست از زاق روزانه

یک مقدار کافی ذغال و چوب را به بازار
عرضه می کند مخصوصا یکسیر

ذغال در برابر شانزده افغانی
می فروشد. نمایانم را جمع به قیمت

چوب چه گفت اما اگر نرخ شاروالی
در مورد یکسیر ذغال شانزده افغانی

باشد پس چرا نرخها کنترل نمیشود
و ذغال فروشان یکسیر ذغال را به

بسیست و پنج افغانی بفروش میرسانند
در نواحی مختلف شهر قیمت ها

متفاوت است در شهر یکسیر را به

عشق احساس غیبی است ...

نگفتید که این عشق سوز ناک و پیر از رویا ها چه وقت پسران تو آمد، زیرا من یقین دارم که در مقابل این عشق درد ناک تو هیچ يك فاعله و اساسی مو جود شده نمیتواند. فکر میکنم که مو فقیعت شو هرم یعنی اوستین روی يك تصادف و عبارت بهتر روی اقبال و بخت بلند و صورت گریز، زیرا من در ازدواج خود کو چکترین جرقه عشق و صمیمیت فوق العاده را احساس نمی کردم. سارای عزیز! تو از نداشتن قاعده و چوکات هراسی نداشته باش، زیرا عشق به هیچ چیزی تکیه نمی کند و انسان میتواند گا هی عشق را برای عشق آرزو کند.

روز دیگر من و فلیپ در حالیکه یکدیگر را سخت در آغوش خود می فشردیم در کنار یکدیگر قرار داشتیم مافقط چند قدمی دورتر از اتاق خود ایستاده بودیم و یکس لباس های اودر عقب ما روی زمین گذاشته شده بود. ما قبل از آنکه فرصت بسته کسردن دروازه اتاق را پیدا کنیم یکدیگر را در آغوش گرفتیم چشمان ماوا اشك های شادی و خوشی فرا گرفته بود. فلیپ بالا خره گفت: سارا، من از دیدن تو نهایت محظوظ هستم. درین وقت من در چهره او همان علایم تحیر و شتاب زدگی را مشا هده کردم که یقین داشتم همان آثار در سیمای من نیز دیده می شد.

مادر بین باغچه خود داخل شده و بعد از يك گردش مختصر به طبقه فوقانی عمارت بالا شدیم. فلیپ منظره باغچه را که از پشت پنجره اتاق خواب من نمودار می گردید خیلی پسندید. ما برای چند لحظه در عقب پنجره ایستا دیم. فلیپ منظره باغچه را درلا بلای روشنائی کم نور بعد از ظهر تماشا می کرد. او دفعتا قیافه جدی را بخود گرفت و من خیلی آرزو داشتم که بدانم او بچه چیز فکر میکند.

گرمی و حرارت روز حتی در همان اوایل صبح نیز احساس می شد. فلیپ در موقع ناشتای صبح گفت: باید ایر کاندیشن (تهویه) را فرا موش نکنید.

خلاصه داستان

قهرمان این داستان سارایك بیوه جوانیست که برای رفع غصه و اندوهی که ازنا حیه طلاق وجدایی باشو هرش بوی عاید گردیده است از واشنگتن به نیویارک پناه آورده و درین شهر در تحت اثر يك نفر مؤلف و نویسنده که سیمون نام دارد کار میکند. سارا از وظیفه جدید خود بی نهایت خوش است.

سیمون يك کميته دارد که در اطراف هند رسن رئیس يك کمپنی بزرگ و قانونی مطا لسی را نوشته میکند. شخص درجه دوم این کمپنی فلیپ نام دارد. فلیپ که مؤ ظف است معلومات مورد ضرورت این کميته را تهیه کند در ضمن با سارا آشنا شده و مورد علاقه شدید او قرار می گیرد. اما مشکل بزرگي که بین آن وجود دارد مو ضوع داشتن خانم فلیپ است که آنها را از اتخاذ تصمیم مترددنگه میدارد. اما عشق چیزيست که همه چیز را حل میکند.

بصورت در ست تو ضیح نکرده باشم من میتوانم کلمات و عبارات را بصورت درستی بکار ببرم. تحلیل عشق و دوستی کار ساده و آسانی نیست. اوه، سارا، من آرزو میکنم که تو در عشق خود ...

دینا رفته رفته زبون و مستا صل میگردد و حتی احساس خجالت و شر مساوی میکند. اما فکر من درین وقت تماما متوجه فلیپ است. احساسات من در مورد او طور یست که جرئت نمی کنم حتی نام او را بر زبان بیاورم. با هزار مشقت مو قع شدم تا حواس خود را جمع کنم. در اخیر گفتم: دینای عزیز! فکر میکنم من مطلب شما را کاملا درك کرده باشم. اما واقعیت امر این است که که زندگی من از زندگی شما کاملا متفاوت است، حتی این تفاوت در آرزو و توقعات ما نیز بمشا هده میرسد. لذا من نمیتوانم که برای افکار، احساسات و عواطف خود کدام چوکات و اساسی را پی ریزی نمایم، حتی فرصت انتخاب و تشخیص نیز از من سلب گردیده و من خود را کاملا زبون و بیچاره احساس میکنم. دینا بایک لهجه بسیار خوش آیندی گفت: اوه، سارای شری! اما شما

دینا بار دیگر خاموش گردید و بعد چهره اش بصورت اعجاب آوری روشن شده و در حالیکه خنده بسیار ملیحی در لبان او دیده می شد چشمان خود را به سیمای دوخت، سپس چنین گفت: چیزی را که من میخواهم از آن مفارقت احمقانه گو شزدکنم اینست که نتیجه آن دوری و جدایی آنقدر که من فکر میکردم سنگین و طاقت فرسا نبود و شاید هم يك چیزی مبتذل و پیش پا افتاده ثابت گردید. اما سر انجام من این نکته را کشف کردم که دوستی و عشق اوستین يك چیز بسیار عمیق و غیر قابل اجتناب است. همین جدا یی موقت سبب شد که ریشه های دوستی و محبت بین من و او ستین بیش از پیش قایم شده و در اخیر بیک عروس و ازدواج مطلوب و خاطر خواه بیا نجامد. چه يك سعادت غیر قابل باور، سارا ی عزیز! رفتار من مضحك و احمقانه بود.

نخیر، رفتار تو احمقانه نی بلکه يك چیز تعجب آور است. در صد او لهجه دینا یکنوع لرزش و رعشه غیر عادی محسوس میگردد. من می ترسم که مطلب خود را

او طوری بمن نگاه میکرد که فکر می شد چنین می اندیشید: من رنج و مصیبت این امر را میدانم، اما اینقدر اضطراب و پریشانی از خود نشان ندهید. او مساله عشق را يك چیز مبتذل و پیش پا افتاده تصور میکرد. اما حقیقت این بود که عشق در حیات خودش يك چیز مبتذل و پیش پا افتاده نبود، بلکه صد مه و مصیبت های عشق را کاملا جشیده بود. دینا من ازین مو ضوع آگاه هی کامل دارم.

دینا به دنبال سخن خود گفت: سارا، تو خواه سخن مرا قبول کنی یا نکنی، اما واقعیت اینست که ما هیچگاه مرا حل درد ناک عشق را سپری نکرده ایم. البته این موضوع قدری عجیب و غیر قابل باور معلوم میشود اما حقیقت اینست که ما میگو شدیم تا مستو و لیت و وجایب خود را هر چه زود تر درك کنیم. ما تکالیف و مشکلات زیادی را چه در گردش های مختصر و چه در ساعات طولانی ایکه به هوا خوری و تفریح مشغول میگردیم احساس میکنیم و یا اینکه من چنان احساس مینمودم یکی از دوستانم پیشنهاد کرد تا گردش ها و تفریحات دو نفره خود را موقتا معطل نمایم. اما من ...

من می ترسیدم که دینا بار دیگر گریه راسر خواهد داد.

او چشمان خرد را برای چند لحظه فرو بست و بعد چنین گفت:

من همیشه از خود می شر مم. البته این احساس، يك چیز غیر قابل بخشش و حتی طفلانه می باشد. من آخرین تلاش های خود را در قسمت جدایی و مفارقت مو قتی از اوستین نمودم باین صورت من او را گذاشتم تا صدمه جدایی و مفارقت مو قتی را تا درجه ایکه لازم است احساس نماید.

دوست عزیز! فکر میکنم هوای گرم شما را به تکلیف ساخته باشد. منظور من از استفاده نکردن ایر کاندیشن این بود تا صدای پرندگان را در هنگام صبح شنیده بتوانیم.

بلی، شنیدن نغمه پرندگان لذت بخش است. درین وقت هر دوی ما خنیدیم. راستی هوای آن روز خیلی گرم و طاقت فرسا بود و با وجودیکه من بخاطر فرار از گرمی اتاق لباس پوشی را انتخاب کرده بودم اما با آن هم نو شنیدن جای وناشتای صبح به بسیا مشکل صورت گرفت.

من گفتم: فلیپ عزیز! فکر میکنم بهتر است که بعد از صرف ناشتا به کدام نقطه سرد پناه ببریم ممکن است باین صورت خود را از گرمی روز موقتاً آرام ساخته بتوانیم.

آیا شما فکر میکنید که ما میتوانیم کدام نقطه را برای گر دشی و هوا خوری پیدا کنیم؟ آیا درین نزدیکی کدام پارکی وجود دارد؟

اوه، بلی، بلکه یک پارک بسیا مقبول و زیبا. این پارک مانند یک جنگل کوچک است، مخصوصاً درین وقت که برگ های درختان به اندازه کافی لك و ضخیم می باشد فلیپ در هنگا میکه ما سرک من دحم را خا مو شانه وبدون گفتگو طی میکردیم و بعد در زیر سایه درختان انبوه قدم می زدیم گفت: واقعا این يك نقطه خیلی زیبا و راحت بخش است.

از خوشی فلیپ يك احساس مغرورانه بمن دست داد. من از اینکه میدیدم فلیپ قیافه بشاش و خندانی را اختیار کرده است بی نهایت خوش بودم، لذا مراتب قدر دانی و ممنونیت خود را از درختان پارک، روز آفتابی و سایر حاد ثاتی که تمام آن به نفع من تمام شده بود ابراز داشتم.

من گفتم: آیا شما درین جا تا صبح بکشنه دیگر توقف خواهید کرد؟ او هنوز هم خا موش بود و با نگاههای پراز اعجاب مراور انداز می کرد. بعد گفت: آه، معشوقه زیبایم من فکر میکردم که باید موضوع آمدن خود را توسط تلفون بشما ابلاغ کنم، اما این چیز میسر نشد من مجبورم تا فردا در اوقات بعد از ظهر به جستجوی طیاره پیر دازم. قرار است الکس برای گذشتن فتن رخصتی خود با من یکجا شود، ازین جهت فکر میکنم که من درین جاییش ازین توقف کرده نخواهم توانست.

«اوه، نی!»

نی، من می ترسم که همین چیز اتفاق می افتد. لطفاً از اینکه نتوانستم از موضوع توسط تلفون بشما خبر بدهم مرا عفو کنید. من نمیخواستم که چنین اتفاقی رخ بدهد، اما... کمتر از بیست و چار ساعت. آیا در مرور این بیست و چار ساعت چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ و ما کدام يك ازیرا بلم های خود را درین مدت کوتاه حل کرده خواهیم توانست؟ و بالاخر من چه توقعی را ازین يك توقف مختصر کرده خواهم توانست؟

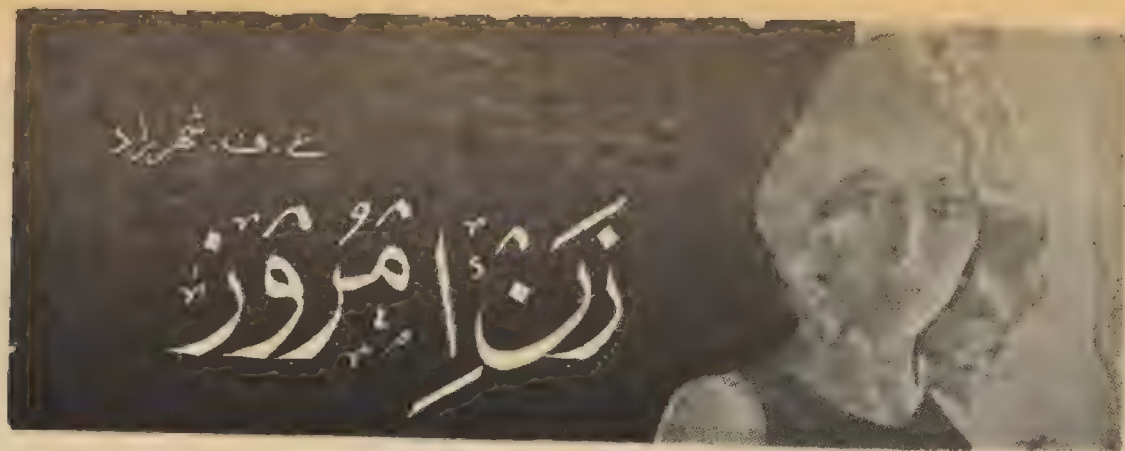
در چند قدمی مقابل ما چند میزو چند چوکی سخت برای کسانیکه به میله و هوا خوری می آیند گذاشته شده بود. ما مسافه بین ما و چوکی

های پارک را در حال خا موشی طی کرده و هر کدام در چوکی های جدا گانه و مقابل هم قرار گرفتیم و مانند اشخا صیگه در مورد کدام موضوع مهم مذاکره مینمایند آرام و با احتیاط کامل منتظر نتیجه بودیم هر دو یما چند لحظه محدود را بخاموش سپری کرده و بعد او دستم را در دست خود گرفت. این وضع برای من غیر قابل تحمل بود. من سرم را در بالای دست خود که روی میز حلقه شده بود گذاشتم. درین وقت اشك های من که از دو طرف رخسارم جاری شده بود روی میز میریخت. بعد از چند لحظه فلیپ گفت: من نمیتوانستم که درین جا برای توقف يك هفته بی بیایم. زیرا زندگی تو

درین جاخلی خوش میگذرد و برای من. «اوه، نی!» کلمات فلیپ رفته رفته مرا می رنجا نید و حالت سرور آمیز چند لحظه قبل من به یکنوع هیجان واضطراب غیر قابل باور تبدیل میگردد. چهره او درین وقت خیلی جدی و برا فرو خته به نظر میرسید بطوریکه من نظیر آن را قبلا ندیده بودم. رنگش گاهی سرخ و گاهی زرد شده و یکنوع اضطراب غیر قابل باور در سیمای او دیده می شد. من با صدای خفیفی گفتم: اوه، نی تو قبلا نقشه خود را ترتیب کرده بودی و آمدنت يك امر حتمی بوده اکنون من نمیتوانم که رفتن ترا باین زودی قبول کنم.

بقیه در صفحه ۷۹





و آزار دست واذ گشت ، اسباب اذیت ورنج زن و دختران میگرددند. پسران جوان نیکه بار خت و لباس عجیب و غریب ، یعنی پتلون های رنگه ، و پر پینه ، جاکت های چند

رنگ ، کمر بند های فلزی وچرمی بسیار خنده آور ، لاکت ورنجیرو

گردن بند ، و ناخن های دراز ورنج شده ، موی ورنش حیرت آور ، در

کوچه و خیابان دسته جمعی باهم در طول سرك وخیابان ، دست بدست میگشتند از هرنوع آزادی گفتا و

و بیان بر خوردار بودند. ورنج ورنج ورنج این آزادی نه ، بلکه بی بند و باری و ولجام گسیختگی ، بر جسم وروح

زن فرود میامد ، آنجا کسی نبود که مانع این حرکات و قیاحانه و شرم آور گردد ، واز حق مسلم زن و دختر

پشتی بانی کند .

وضع سر وپس بدانگو نه که گفتم ازیکطرف ناآرامی کوچه وخیابان

ازطرف دیگر برای زن ورنج آور واهانت آمیزاست ، زیرا در اجتماعیکه

هر دو یعنی زن و مرد از نظر قانون حقوق مساوی داشته باشند ، این رویه ناخوش آیند است .

ما از دوایر و موسسات مربوط چشم این داریم که آزادی و مساوات

زن و مرد را محترم بدانند ورنه ادعای تساوی حقوق زن و مرد ، باین طرز رفتار مردان - ونا- آرامی زن نان

بدان ماند که : سر شك از رخم پاك کردن چه حاصل ...

توقع ما از حکومت جدید این است که بادر نظر گرفتن تعداد زنان در فعالیت های اجتماعی ، این مشکل را حل نماید ، و موسسات و دوایر مربوط به این نکته ملتفت شوند که

دو و چهار سیت سر وپس برای زنان کافی و بسنده نیست . گذشته از

سر وپس در جا های عمو می مانند سرك ، سینما ، تفرجگاه ها زنان امنیت زیادی ندارند .

در هفته گذشته که روز های مقدس عید قربان بود ، و مردم با استفاده

ادعا زاده بدبینی و کورته فکری من نیست . بلکه این بی علاقه گی راهبر روز در هر کام ، در هر امری به چشم می بینیم ...

تا چند وقت پیش وضع سر وپس های شهری برای زنان اهانت آمیز بود ، ولی از مدتی به اینطرف ، تاحدی

این نقیصه رنج گردیده است ، اما مشکل بزرگ زنان از نظر استفاده

سر وپس های شهری تا هنوز حل نگردیده است ، در گذشته چهار سیت سر وپس مخصوص برای زنان بود

در این هفته نامه های زیادی داشتیم نامه های سر شمار از حسن نیست و علاقه خواننده گان گرامی .

این نامه ها چون از احساس پاک خواننده گان ارجمند را بیان میکند ، نزد ما ارزش زیادی دارد .

از میان مکتوب های سر اپا مهر دوستداران این صفحه ، این نامه را که بیانگر احساس ، عواطف و آرزو های يك دختر جوان است ، در اینجا نشر می نمایم .

خواهر گرامی :

من يك دختر هستم ، دختری جوان زاده همین سر زمین ، دارای حقوق اجتماعی و آرزو دارم که برای خاك پاك خویش مصدر کار نیکی گردم . تا چند سال پیش خدمت به وطن ، سهم گرفتن در فعالیت های اجتماعی تاحدی برای زن آرزوی محال بود . بل آنهم زنان در چند رشته محدودی که بدسترس داشتند لیاقت و شایستگی خویش را به اثبات رسانیدند . تا اینکه با انفاذ قانون اساسی مساوات و برابری زن و مرد اعلام گردید . و آرزوی دیرینه زن برآورده گردید .

ولی بعد از مدتی این حقیقت تلخ آشکار گردید که هنوز در اجتماع ما در بسیاری موارد ، در تطبیق ماده مساوات و برابری زن و مرد ، آنچنانکه باید ، و آنچنانکه زن آرزو دارد ، سعی و جدیت به عمل نمی آید . موسسات مربوط زن در این مورد خاموشی اختیار کرده است .

اینکه من میگویم در تطبیق ماده مساوات و برابری زن و مرد آنچنانکه همه انتظار داریم ، سعی زیادی عمل نیا مده است ، مبالغه نکرده ام ، و این

سر شك از رخم پاك کردن

از مرخصی خود به جلال آباد رفته بودند ، ناامن بودن زن در سرك در

پیاده رو ، کنار دریا ، در هر گوشه و کنار به وضاحت دیده میشد ، مردان

موتور دار با هارن های گویشتراش خنده های زشت و پرزه های مزخرف

و دور از ادب زنان و دختران را که پیاده میرفتند ، میازو دند . و مردانیکه

موتور داشتند با انداختن تفاله نیشکر ، پوست میوه از بام موتورهای

سر وپس یا لاری ، به سر و روی زنان زن مینه خنده ، ساعت تیسری

برای خود فراهم میکردند ، و جوانانیکه پیاده میرفتند ، هم بانیش زن بان ،

که این تقسیم بندی کهنه مفایر شرایط امروز اجتماعی است ، امروز سهم زن نان در فعالیت های اجتماعی بیشتر گردیده است . از اینرو زنان مجبور اند که از سر وپس های شهری استفاده کنند فاصله خانه تا محل کار را به آرا مش و آسوده گی خاطر بگذرانند و همچنان هنگام برگشت به خانه های خویش ، آرا مش خاطر داشته باشند ولی تا امنی خیابان ها و مزاحمت مردان چه موتور سوار چه بایسکل سوار ، و چه پیاده از یکطرف

ضیقت و محدود بودن جای مخصوص زنها در سر وپس ، از سوی دیگر مانع آسایش و آرامش روحی ، فکری و جسمی زنان است .



دردی از صدمه



ما بنو یسید ، ورنه از پاسخ به نامه
تان معذرت میخواهیم .

دوست گرامی : ع.م
شرط مهم واولی از دواج توافق
فکری و علاقه قلبی زن و مرد نسبت
بههمدیگر است چون در ازدواج شما
باد ختر کاکای تان این شرط یا این
تهداب اساسی وجود ندارد، ازاینرو
شما نمیتوانید که در کنار هم خوش
و سعادتمند باشید، پس کار معقول
که تاسفی در پر ندارد اینست که
باهم عروسی نکنید مو ضوع انتخاب
شریک زنده کی با غیرت و شهرت
و نام نیک خانواده زیاد بستگی ندارد
نامزدی شما هر دو اشتباه خانواده
تان بود حالا که شما جوان شده اید
و میدانید که نمیخواهید بههمدیگر
عروسی کنید، در حقیقت میخواهید
که اشتباه آنها را جبران کنید ..

خو شبختانه شرایط امروز اجتماعی
برای جوانان ما آزادی انتخاب و عمل
را میسر گردانیده است . و شما
میتوانید با پشتی بانی قانون ازدواج
خود شریک زنده گی تان را انتخاب
کنید .

برادر ارجمند الف :
من هم مانند شما متأسفم که چرا
شیرین در کابل احساس غربت
و بیگانگی کرد، چرا آغوش گرم
مهمان نوازی مردم کابل اورادر خود
جانداد تا این مهمان عزیز مدتی در
دیار مابه خوشی بگذراند، و لی
امید دارم که گپ پدرش را در مورد
مهمان نوازی مردم کابل ببیند.
خدا کند بار دیگر به کابل بیاید و
مارا ببیند تا خاطره تلخ میز
قدیم خود را موش کند .

خوانندگان گرامی

طوریکه در شماره های گذشته بار ها نوشتیم و تقاضا کردیم که
در نامه های خویش اسم و آدرس مکمل تانرا بنویسید ، و مطمئن
باشید که نامه تان به نام مستعار به چاپ میرسد . اسم و شهرت شما
زید اداره مجله محفوظ میماند ، ولی عده ای از دوستان محترم نامه
های بدون اسم و آدرس مکمل ارسال داشته و به اصرار از ما تقاضای چاپ
آنها نمودند.. و به نشر رسیدن بسیاری نامه های بدون اسم و آدرس
باعث گرفتاری من ورنجش خاطر دوستان گردیده است ، که این
گرفتاری ورنجش اثرات ناخوش آیندی به بار آورده است ، از اینرو
از دوستان محترم تقاضا میکنم که در نامه های خویش نام و آدرس مکمل
خود را بنویسند ، ورنه از چاپ آن معذرت میخواهیم ...

شنیدن این حقیقت از زنده گی شما
دور میشود ، و آنگاه شما میتوانید
در کنار زن و فرزندتان اندیشه های
بیجا صل را از خاطر خود دور کنید
هر قدر که بزنده گی خانواده گسی
مشغول باشید ، و وسایل سعادت
و خوشی زن و فرزندتان و فراهم
کنید، بهمان اندازه از قید این افکار
رهایی می یابید .

دوست عزیز اس-ع
از لطف و محبت تان تشکر ..
چون در نامه تان بعضی مسائیل
مربوط به روانشناسی وجود دارد،
از اینرو برای حل مشکل تان نظر
روانشناس را می پرسیم و آنرا در
شماره آینده نشر می نماییم، شما نیز
لطفاً نام و آدرس مکمل تانرا به

گردیده است باز چرا بادیده باز
میخواهید که در گرداب بدبختی
خود را سرنگون سازید، نه برادر
جان از اندیشه او که به دیگری تعلق
دارد. بگذرید ، چه سرمه از موده
را از مودن خطا است .. دنبال درس
بروید ، و خوشبختی تان را از این
راه تأمین کنید .

برادر محترم ع.م، د.ا
گذشته را با همه خوبی ها و بدیهای
آن فراموش کنید، و عشقی را که
متعلق به گذشته است از یاد ببرید
شما در برابر خانواده خود، زن و
بچه خود مسوولیت ایمانی و وجدانی
دارید، در برابر او نباید این وظیفه
سنگین را فراموش کنید حقیقتاً
برایش بگوئید ، یقین دارم که با

دوست گرامی م.ای-ی از بلخمری
شما نیز نام و آدرس مکمل خود را
ننویسیده اید ، چون در نامه تان نکات
مهم وجود دارد، از اینرو تمنا میکنم
که نام مکمل خود و سر معلم مکتب
را که قانون را محترم نمی شمارد،
بنویسید ، تا با دوایر مربوط وزارت
معارف در این مورد تماس بگیریم و
مشکل شما از راه قانونی حل گردد.

برادر عزیز خ- احمدزی :
در مورد انتخاب شریک زنده گی
خود تان باید تصمیم بگیرید، زیرا
بسیاری اوقات نظر اعضای فامیل
که تنها به اساس زیبایی ظاهر، یا نام
و نشان خانواده دختر صورت میگیرد
زیاد صایب نبوده و چه بسا که باعث
بدبختی زن و شوهر می گردد.. در
این مورد نظر شما بکلی معقول است
از دواجی که تنها بر زیبایی ظاهری
و انتخاب خانواده استوار باشد
خوشبختی به بار نمیآورد، در ازدواج
مهمتر از زیبایی توافق روحی و فکری
است که میان زن و شوهر موجود
باشد ، حال که این دختر باشما
هیچگونه توافق روحی و فکری ندارد
نمیتواند زن ایده آل شما باشد، چه
بهتر که از این وصلت چشم پوشید
و خانواده خود را نیز با دلایل منطقی
از این تصمیم باز دارید .

برادرم عاشق الله فریاد :
باخواندن نامه شما به این نتیجه
رسیدم که از این عشق بی حاصل
بگذرید .. شما زیان این گرفتاری
بی حاصل ورنج آور را یکباردیدید
از درس محروم شدید .. و مدتی رنج
و عذاب دیدید .. حالا که زنده گی
شما بهتر شده و زمینه تحصیل فراهم
شماره ۴۵

تقریباً نیم میل از شهر دور شده بودند که «جیم» نز ديك كلبه های بومیان موتر را ایستاد کرد. پیرمرد مو سپیدی از میان کلبه های سوئی موتر آمد و نامه یی به دست «جیم» داد تا به مقصدش برساند.

«جیم» پر سید :

وضع هوا چطور است ؟

پیر مرد جواب داد :

به زودی با ران خواهد بارید.

چه وقت ؟

تا یکی دو روز دیگر .

گفتگوی آندو با غرضی که ازدور میامد، بریده شد. این آواز از يك موتر جیب بود. موتر به آنان نزدیکتر شد و پهلوی «خانم پیر» توقف کرد راننده آن پایین آمد و گفت :

بگر میگردم که نتوانم به تسو

برسم ، «جیم» .

جیم گفت :

نز ديك بود که بروم. فرمایشی

داشتی ؟

راننده از زیر پیرا هنش سگ

کو چکی را بیرون کرد و گفت :

این را به الفی بده . هفته دیگر

روز تولدش است که ده ساله میشود

من و رینا بهش و عده داده بودیم که

يك سگ برایش بفرستیم .

«جیم» گفت :

به، چقدر قشنگ است ! بدهیدش

به من .

راننده به سوی دخترنگاهی انداخت

و بعد سگ کو چك را به او داد.

«جیم» گفت :

بسیار خوب میدهم .

وقتی مو تر به حرکت درآمد،

او بری گفت :

از این کار ها بول نمیگیری ؟

جیم پر سید :

از چه کار هایی ؟

حمل يك سگ و دادن آن به کسی

دیگر .

«جیم» گفت :

آقای شاد فکر میکنم لازم است

شما خیلی چیز ها را در باره مردم

اینجا بدانید .



دختری در میان صحرا

اؤ: تیلو یلیس

بخش دوم

ژوندون

«شاور» با خشکی گفت :

«واضح است . ولی اگر تمام خدمات پستی به اینصورت اجرا شود، مابه زودی ور شکست خواهیم شد .»

«جیم» گفت :

«ببین ، قرار داد من این است که نامه هارا بوسانم . وازین کارپول بگیرم . بغیر از نامه هرچه میبرم، مربوط به خودم است فهمیدی ؟ «شاور» جوابی نداد . اما «جین» از حرکات اودرچوکی پشت سرمیتوانست دریابد که ازین سخن بسیار ناراحت است .

دوست جیم که او هم در عقب موتو نشسته بود، چیزی شبیه یک اکود دیون کوچک را بیرون آورد و به نواختن پر داخت . «خانم پیر» دیگر مونگالا را پشت سر گذاشته بود و در صحرای هموارو یکنواخت پیش میرفت . سگکوچک در دامان جین آرمیده بود . انگار میدانست که راه درازی در پیش است .

پس از دو ساعت راه پیمایی، راه هموار به پایان رسید و موتو وارد منطقه سنگلاخی شد .

دریک سر بالا یی ، موتو نتوانست بالا شود وایستاد عرابه های مو تر در تلاش برای رسیدن به قله، رینگها را به اطراف میپراگند .

«جیم» فریاد زد :

«همه پایین شوید !»

بعد سوی «جین» نگاه انداخت : «زیاد غمزده نباشید، به دوستم کمک کنید .»

دو ستش که قبلا پایین شده بود وپارچه های چرمی را پایین میکرد، به جین گفت :

«این پارچه ها را زیر عرابه بیندازید .»

پارچه هاسنگین بود و جین دریافت که خیلی مشکل است آنها را زیر عرابه ها بلغزانند . درحالی که تلاش میکرد پارچه های چرمی را زیر عرابه بلغزاند ، دید که جیم نیز به کمکش آمد . اوبا آسانی پارچه

چرم را زیر یکی از عرابه هالغزاند . شاور در حالی که عرق از سروریش جاری بود ، میکوشید پارچه چرم را زیر یک عرابه دیگر بلغزاند . ناگهان عینکهای طلا پیش به زمین افتاد و او ناگزیر شد برای یافتن آن کورمال کورمال روی رینگها به جستجو پیروزدازد . درینحال مضحک به نظر میآمد و جین دلش به او سوخت . ازینرو به طرف او رفت که کمکش کند ، ولی او درحالی که چپ چپ به سوی جیم میدید ، با صدای محکمی گفت :

«نی ، خودم میتوانم .»

«جیم» به نظر میرسید که ازین وضع لغت میبرد .

«شاور» کوشید پارچه چرم را زیر عرابه بلغزاند . ولی بازهم نتوانست وپیراهنش پاره شد . پارچه چرم را انداخت تا پارگی پیراهنش را ببیند . «جیم» به سوی او رفت و گفت : «رفیق ، زیاد به فکر پیراهنت بنشین . خودت گفتی که باید مطابق برنامه حرکت کنم و من هم کردم دیگر .»

پارچه های چرم کار خودشان را کردند و «خانم پیر» به سر بلندی رسید حالا بایستی پارچه های چرم را دوباره به موتو بالا کنند . دوست جیم به جین گفت :

«دوشیزه ، شما سوار شوید . ما دیگر کار هارا تمام میکنیم .»

«جین» به چشمهای جیم تگریست و جواب داد :

«نه ، تشکر... نمیخواهم بخاطر تنبلی انتقاد شود .»

آن روز دوباره دیگر ناگزیر شدند از پارچه های چرم استفاده کنند و بار دوم جین چنان خسته شده بود که میخواست به خواب رود .

ناگهان در اثر احساس افتادن بیدار شد و در یافت که دست نیرومندی بازویش را محکم گرفته است : دروازه کنار دستش در اثر تکانهای مو تر باز شده بود و اگر «جیم»

بازویش را محکم نمیگرفت پا بین افتاده بود .

«جیم» مو تر را ایستاد کرد و شد و دروازه را بست درینحال سنگینی بدنش برپا های جین افتاده بود دختر این فشار را احساس کرد و لذت یک هیجان در دلش شعله کشید .

«جیم» با لبخندی گفت :

«نزدیک بود شما را از دست بدهیم .»

دختر گفت :

«از لطف تان تشکر .»

جیم گفت :

«کار مهمی نبود .»

«جین» از عمل خودش عصبانی بود و با خودش گفت که وضع خیلی مسخره است . بعد ، باخودش فکر کرد که در وجود جیم چیزی دوست داشتنی وجود ندارد اصلا وجه مشترکی بین آن دو موجود نیست و هیچگونه رابطه ای بین شان به وجود نخواهد آمد .

با اینهمه ، در طول راه چندین بار به خود آمد و در یافت که به چهره جیم چشم دوخته است . جیم کلاه بزرگش را تا نزدیک چشمهای جین آورده بود و دستهای نیرومندش جلو موتو را گرفته بود . یکبار چشمهای او هم به سوی جین گشت و به نظر آمد از سوالی که در دلش پیدا شده، ناراحت است .

در چندین نقطه به مردانی برخوردند که سوار بر اسب و یا جیب بودند . اینان از جا های دور دستی آمده بودند تا نامه ها ایشان را بگیرند یا نامه تسلیم کنند . دوسه نفر شان سخن پیر مرد بومی را تکرار کردند که به زودی با ران خواهد بارید یکی از آنان گفت :

«جیم» منطقه کویر میان سیل است . اگر آب زیاد شود، تو نخواهی توانست که از دای موند پو رفت بگذری .

«جیم» با دلتنگی گفت :

«یک کاری میکنم . ولی حالا

مجبورم بروم . یکی از کارفرمایان همراهم است . اگر مطابق برنامه حرکت نکنم ، قرار دادم را فسخ میکنند .»

این کلمه هارا در برابر شاور و زبان آورد و شاور چیزی نگفت . مو تر چندین بار تو قف کرد تا جیم نامه هارا به خانه های منزوی و دور افتاده برساند . هر بار که مو تر میایستاد ازخانه ها یککهای خانگی و پیر سرد میاوردند جین شروع کرد به اینکه علاقه آسترالیایی را به پیر در یابد . پیر پس از گردو خاک و گرما به آدم فرحت و تازگی میداد .

اما آنچه بیش از همه وی را متعجب ساخت ، علاقه و احترامی بود که مردم به جیم نشان میدادند چنان به نظر میآمد که وی دوست همه و قدمهایش سخت مسرت آور است . مردم گفته هایش را با دقت گوش میدادند . در یکی از کلبه ها ، بانوی خانه گذاشت آنان بروند تا جیم پارچه ای با پیاو نخواست . سرانجام ، جین با شگفتی دریافت که او مردی عجیبست .

هر وقت مو تر میایستاد ، کتابچه یادداشت شاور بیرون میشد و پس ازین توقف آخری که خیلی به دیر انجامید ، شاور از جیم پرسید که آیا ضرور است نامه ها طی مراسمی اجتماعی به گیرندگان سپرده شود . این بار ، پیش از آنکه جیم لب به جواب بگشاید ، جین پاسخ داد : «به نظر من ، این رفتار عالیست این مردم خیلی دور افتاده و تنگ هستند . در اینصورت سنگدلی خواهد بود که نامه هارا بیسندازد و بدون یک کلمه گپ برود .»

شاور گفت :

«ولی این کار از نظر پوست و رسانی درست نیست .»

«جین» پرسید :

«چرا درست نیست . چه چیز بیشتر اهمیت دارد : مردم یا وقت ؟»

بقیه در صفحه ۷۵

یامسی نهفته، بصرم ز کنار
خود لرزان و نرسناک
دورم نمود و گمت : که دیوانه
بسی .
آن سجه های نرم
وین جسم پرعتاب
هر دو ستیزه کار
آوج که در رواج محسب کتاب
عسقی
حق را گرفت و داد به خوبان
روزگار
امشب مرا ببخش گلی از بهار
خود
این آرزوست پاک
ای شمع - هوشدار که پروانه
نیستی
با حرف های گرم دل را بگو
جواب
مژگان بهم فشار
ما از کتاب عشق گزیدیم باب
عشق، این شعرهای نغز پیا نسند
یادگار
از مانشان شور محبت در ورق
از دام های صید گزینان پریده
رفت
مرغ گریز پا
تا طرز دلبری
نو شد به روزگار
در دست دلبران فسونکار گیرشد
پیچیده دام - هر چه فروتنتر
نیپیده رفت
آن صید بی نوا
افتاد در بلاد بال و پر فکا و
تا خواست برجهد که سراپا اسیر
شد
اکنون فتاده ام به کنارت زدهر -
دور آرام و نیمه خراب
اندر جبین تو
بینم تبسمی
ای شام تیره - پرده فروکش
خدای را
کز چشم حاسدان شود ایمن
دو تیره روز
دل - از حرارت نفسمت بر
گرفت نور
لب پوسه بی حساب
چرخد به دور من
خود فتنه گمی
زیبا فرشته ای به صفت شعر
منجمد،
دیشب کنار آینه تابا مداد بود
از : آینه

کعبه روان

ای خوش آنانکه خم طره یاری گیرند

يك دم ازیچ وخم دهر کناری گیرند

تا از ین بحر رسد زورق امیدلب

لبجوی لب جام و لب یاری گیرد

تا دین بی سرو بن صید که آزاد زیند

چا سرکوهی و منزل بن غاری گیرند

هیبت بادیه فقر و فنا بین که درو

هر صف مور چه را خیل سواری گیرند

بیقرانند چو آتش ز غمت سوختگان

تا نمیرند چه امکان که قراری گیرند

تیز بینان نظر از کحل بصر دوخته اند

در دشت کحل بصیرت ز غباری گیرند

جامی و روی بخاک در تو چون ز حرم

هر يك از کعبه روان راه دیاری گیرند

مولینا جامی

فال عافیت

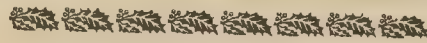
از آن بچشم ترم بیحجاب می آید
که کار آینه گا می ز آب می آید
اگر چه دیده بیایت نمیتوانم سود
خوشم که اشک محنت تارکاب می آید
چو بینمت نتوانم که ضبط گریه کنم
زدود زلف بچشم من آب می آید
بملک حسن کسی باتور و پرو نشود
سخن در آینه آفتاب می آید
حیا بگو شه آن چشم مست جا کرده
چو زاهد یکه بیزم شراب می آید
ز کشت سوخته ام بس که دود میخیزد
سر شک رحم بچشم سحاب می آید
بکار و بار جهان دیده رادگر بکشی
چه فال عافیت از این کتاب می آید
کدام خرمن گل را کشید در آغوش
کز آب آینه بوی گلاب می آید
جواب نامه همین پاره کردن است کلیم
مگو که قاصد من بیجواب می آید
کلیم

طلب بخت

چندانکه بعقل گیر و دارست مرا
صد گونه گره بکار و بار است مرا
ای عقل برو که از تو کارم نکشود
وی بخت بیا که باتو کار است مرا
فیضی فیاضی

مبانی عملی علم

کیهان نور دی



مبانی عملی علم کیهان نور دی

۱۵ سال پیش بایر تاب نخستین ما هواره جهان بمدار زمین جامعه بشر وارد عصر پرواز کیهانی شده است .

در اتحاد شو روی ازبدو احداث ورشد تکنیک کشتی های فضایی دانشمندان و متخصصین رهبری این کار را برعهده گرفتند که نقش قاطع چو امور عملی علم فضا نور دی ایفا کرده اند . حالا هم بسیاری از آنان رهبر گروههای سازنده گان اقصا و مصنوعی و سایر تجهیزات پرواز کیهانی هستند .

بدون شک آکاد میسین سر گی کار الف نقش چشمگیری در رشد عملی فن سا ختمان کشتی فضایی و سفینه فضایی ایفا نموده است . آکاد میسین کار الف یکی از آن دانشمندانی است که سمتهای کاملاً جدیدی در زمینه تحقیقات بوجود آورده . اند اصولاً بزرگتر کشفیات رمو فقیتهای و تحولات در علم و تاسیس مکاتب جدید علمی با فعالیت همین دانشمندان ارتباط دارد .

همه میدانند که گستا نثین تسیالکو فسیکی بنیاد گذار تئوری علم فضا نور دی است که در اوایل قرن بیستم بوجود آمده است . کار الف هم در دوران حاضر با اندازه تسیالکو فسیکی نقش بزرگی بعنوان یکی از واضعین علم فضا نور دی عملی بازی کرده است . خیلی ها هنوز این جریان را نمیدانند زیرا علم فضا نور دی بر اثر فعالیت هزاران نفر ترتیب یافته و فعلاً تار و پود بسیار کثیفی دارد و اصولاً تحقیقاتی در باره آن انجام نشده است . سر گی کار الف هنگامیکه در رشته ساختمان سفینه های کیهانی

آهنگان و متخصصین برجسته فعالیت مینمود . وی در سن بیست سالگی که بعنوان طراح پیاوه ها کار میکرد شیفته اندیشه های تسیالکو فسیکی گردیده بود ، و بهمین سبب تصمیم گرفت تمام عمر خو دروقف اجرای این اندیشه ها بنماید . کار الف در سال ۱۹۳۱ با تفاق فریدریش تسالندر یک گروه متخصصین را برای تحقیقات در زمینه حرکت عکس العمل تشکیل داد که از جمله اولین موسسات این کشور در زمینه ساختمان سفینه فضایی بود . کار الف در سال ۱۹۳۲ با اینکه جوان بود ، بر اثر استعداد فوق العاده خود رهبر این گروه متخصصین شد .

بعداً این گروه برای نخستین بار در اتحاد شو روی ظرف ۲ سال آزما یشهای محدودی در مودموتور های جت هوایی آزمایشی و آزمایشهای هم در زمینه پرواز اقصا دارای سوخت مایع انجام داد .

گروه متخصصین که تحت رهبری کار الف بودند در سال ۱۹۴۹ اولین سفینه فضایی مخصوص جیوفیزیکی را ساختند ، بعداً سفینه های نیرومند تر و مدرن تر از طرف آنها ساخته شد . پس ازیک سال تحت رهبری کار الف آزمایشهای در سطح تکنیک آن دوران شروع شد که میبایست عملاً راه رسیدن به احداث سرعت کیهانی را هموار سازد . بعلاوه از سال ۱۹۵۴ تحقیقاتی در باره مسایل ارتباطی ما هواره های زمین و بیرونی فضایی دیگر علم فضا نور دی انجام میگردد . نقش علمی سر گی کار الف در طرح این مسایل و حل آنها متجلی میشد . این امکان به وی داده شده بود که برای اجرای برنامه تحقیقات کیهانی آینده کار کند که برای مایان درازی در نظر گرفته شده بود .

بموجب این برنامه قرار بود تحقیقاتی درباره کرات نزدیک زمین و همچنین راجع به فضای کیهانی مجاور به کره زمین و در باره نقاط دور فضای کیهان انجام گردد .

در این پروگرام پرواز انسان بفضای کیهانی جای بسیار مهمی داشت و گذشته از این پر تاب ما هواره بمدار زمین بعنوان گام اول در راه اجرای پروگرام جامع تلقی میگردد . گروه متخصصین تحت رهبری کار الف باتمام قوا کوشیدند یک سفینه کیهانی قوی بسازند که بوسیله آن نخستین ما هواره بمدار زمین فرستاده شود .

این سفینه جدید را میتوان ماشین قرن نهم این سفینه دارای چنان خصوصیات عالی پرواز و ساختمان کاملی بود که پیش از این در فن ساختن آن جهان سابقه نداشت . سفینه حامل دارای نقشه فنی جالب و جامعی بود که موجب گردید بعداً برای نیازمندی های گوناگون علم فضا نور دی نو سازی شود . دانشمندان و طراحان شو روی تحت رهبری کار الف فکر فنی را جامه عمل از لحاظ فلز پوشا ننداده ، شالوده اجرای برنامه وسیع پرواز کیهانی را ریختند .

رشد هرچه بیشتر علم فضا نور دی علمی ایجاب میکرد سفینه های فضایی ساخته شود . کار الف این کار را هم رهبری میکرد . پس از اتمام کار ساختمان قمر مصنوعی نیرومند مقدور بود سفینه های فضایی برای کار های گوناگون از جمله سفینه های فضایی سر نشین دار ساخته شود . خصوصیات کلان الف در سازندگی این بود که همیشه سعی داشت مسایل اصولاً جدیدی ساخته شود و رشته های جدید تحقیقات

در رشته های جدید تحقیقات

علمی بکار رود . تحت نظری یک رشته دستگاهای فضایی از جمله ما هواره های علمی ما هواره مخا براتی مونیال سفینه های فضایی بدون سر نشین برای پرواز بسوی ماه مریخ وزهره و سفینه های فضایی سر نشین دار و استوک و واسخود ساخته شده است .

هنگام بحث در باره کار الف بعنوان دانشمند نباید این نکته فراموش گردد که وی مکتب علمی در فن ساختمان سفینه کیهانی بوجود آورده و تعداد زیادی طراحان در جریان کار در مورد احداث نمونه های جدید اقصا و سفینه فضا پی برورنده است .

کار الف مستقیماً کار اداره پرواز های فضایی را رهبری میکرد و با نهایت فعالیت در انجام کار های زمینی در مورد این پرواز ها شرکت مینمود . کار الف با چنین فعالیتی در کار ترتیب فضا نور دان نیز شرکت میکرد ، باعده زیادی از آنان رابطه دوستی فوق العاده صمیمانه داشت .

عده ای تصور مینمایند علم فضا نور دی یعنی فقط سرو کار داشتن با سفینه و موتور های جت و ولی در واقع بهمین اندازه تجهیزات بفرنج کنده شدن از زمین ، ایستگاه های زمینی دریایی و همچنین تربیت فضا نور دان حایز اهمیت برای تحقیقات کیهانی هستند . آکادمیسین کار الف نه تنها روابط متقابل همه تاسیسات مزبور و بسیاری موسسات و ترتیب میداد بلکه شخصاً هم نقش عملی در فعالیت آنها ایفا میکرد . همه کار های اساسی و بزرگی که طی دوره دهساله اول عصر کیهانی انجام گردیده بانام کار الف ارتباط دارد .

همکاری اتحاد شوروی و اضلاع متحده امریکادر ساحه تحقیقات کیهانی

مصارف اضلاع متحده امریکا در عملی ساختن آزمایشات و تحقیقات مشترک تقریباً به ۲۵۰ ملیون دلار می رسد.

سلیتون از نسبت فضا نوردان خارج ساخته شده و برای آن اداره پرواز را بدون پیلوت معاون منع قرار داده شده است . و بصورت فوری بحیث مدیر تشکیلات پرواز ها یعنی رئیس قومانده استرو نوردان تعیین شد . ده سال اخیر آن بحیث رئیس حاضر کننده تمام استرو نوردان امریکایی که در پروگرامهای پرواز های کشتی های کیهانی مارکیوری ، جیمین واپولون اشتراک می نمایند خدمت می نماید .

سلیتون دایم الاوقات بطور بسیار ثابت جناسستیک را انجام داده و بصورت منظم در پرواز طیارات حصه گرفته و تحت تداوی دایمی بهترین داکتران امریکایی قرار داشت . در سال ۱۹۶۷ داکتر پول دالی اویت یک متخصص بسیار مشهور در امراض قلبی به سلیتون مشور د داد که هیندین را استعمال نماید و آن عبارت از دزای بود که تقریباً در ظرف دو سال آن را استعمال میکرد ، در سال ۱۹۶۹ تمام علایم تصلب شرایین محو گردیده و حتی که سلیتون دوا را استعمال نمی کرد مرض مذکور تکرار ظاهر نشد .

در دسامبر سال ۱۹۷۱ داکتر جازلز بیرر رئیس داکتران اداره ملی فضا نوردی و تحقیقات فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا سلیتون را به رو جستر (مینیسوت) برای معاینات طبی به کلنیک «مایو» ارسال کرد . در جمله معاینات طبی یکی عبارت از داخل کردن تل باو یک دز شراپین و رساندن آن بطور

بقیه در صفحه ۷۴

همراه خود سیستم مپیا کننده زندگانی را میگیرند و برای آنها در ظرف دو ساعت او کسینج لازم را برای دی کمپرس فضا نوردان مپیا میسازد .

کدام یکی از استرو نور دان امریکایی درین پرواز حصه خواهند گرفت ؟ فعلا جواب دادن در مقابل این سوال مشکلا تی را تسو لید میکند . مگر درین جایک موضوع بسیار مهم است که باید توجه خود را در انتخاب قوماندان کشتی معطوف کرد .

در سال ۱۹۵۹ در گروپ استرو نوردان امریکایی هفت پیلوت - آزمایش کننده شامل بوده است . شش پیلوت آزمایش کننده ازان جمله در پرواز های کشتی های کیهانی یک نفری نوع مارکیوری (۱۹۶۱-۱۹۶۳) حصه گرفتند ازان جمله چهار پیلوت آزمایش کننده هم چنان پرواز های خود را در کشتی نوع « جیمین » و « اپولون » انجام دادند . پیلوت آزمایش کننده هفتمی عبارت از او «ناله سلیتون» بوده است در سال ۱۹۶۲ برای پروازی از کشتی های کیهانی مارکیوری آمادگی گرفت . مگر قبل از پرواز آن یک ونیم غیر نورمال قلبی دران کشف گردیده مگر آن باندازه کم و بی اهمیت بود که داکتران اداره ملی فضاء وردی و تحقیقات فضاء کیهانی اضلاع متحده امریکا مدت زیادی در نوسان بودند که آیا باساس آن لازم است که سلیتون را از پرواز منع نمایند و یا خیر مگر مشکلات باندازه اخیر رسیده و

کیهانی خود اپولون باز گشت می نمایند . در اثنای بازگشت آنها به کابین اتصالی مدت دو ساعت باقی می ماند . بمجریکه آنها کلکینچه را به تعقیب خود بسته میکنند فشار تایک بر سوم حصه پایان آمده و مقدار اوکسینج تا شصت و پنج فیصد زیاد میگردد . فشار آهسته آهسته کم شده و بعد کلکینچه کشتی کیهانی « اپولون » باز میشود . در صبح آینده عین عملیه را فضا نوردان اتحاد شوروی انجام داده و به ملاقات جوابیه هم مسلکان امریکایی خود بداخل کشتی کیهانی اپولون مهمان می روند بعد از مراجعت فضا نوردان اتحاد شوروی به داخل کشتی کیهانی خود سایوز کلکینچه را بسته کرد و شروع باجرا ی مرحله آخری آزمایشات خود می نمایند و درین تجارب یک سلسله جدا کردن و اتصال دادن شامل می باشند تا اینکه درین باره تجارب لازمی را حاصل کرده و در حال بسیار خطرناک کیهانی به کمک کشتی های کیهانی شناخته بتوانند بعد ازان کشتی های کیهانی اپولون و سایوز بصورت مکمل از همدیگر جدا گردیده و فضا نوردان شان بصورت مستقل یک عده مسایل علاوگی را قبل از مراجعت شان بر زمین حل میکنند .

در صورت بروز کدام عارضه در مودل اتصالی استرو نوردان امریکایی می توانند شکا فند ما را پو شید و از طریق کلکینچه های خار جسی از کشتی کیهانی سایوز به کشتی کیهانی اپولون مراجعت کنند . در زمان گذشتن به کشتی کیهانی آنها

در صورت پایان آمدن بسیار سریع فشار شاید استرو نوردان در نتیجه دی کمپرس یک عده صدمه را خواهند دید و این مانند آن خواهد بود که آب باز با سرعت بسیار زیاد از عمق آب به سطح آب بلند می شوند .

نایتروجن منحل شده در خون درینصورت در شراپین باعث تولید پوقانه ها گردیده و باعث تولید یک عده امراض میگردد . و در آینده تشکیل اتمو سفیر گابین های کشتی های اضلاع متحده امریکا عینا مانند اتمو سفیر کشتی های کیهانی اتحاد شوروی خواهد بود . دران وقت ضرورت به مدل اتصال لی حس نخواهد گردید .

نظر به پلان تصویب شده آزمایشات به ترتیب ذیل صورت می گیرد .

بعد از اجرا ی عملیه اتصالی یک ویا دو استرو نورد به مودل اتصالی داخل می شوند . آنها به تعقیب خود کلکینچه مخصوص را بسته کرده و دریچه معین را باز می نمایند و در نتیجه آن به مودل مذکور نایتروجن داخل میشود . این عملیه (داخل شدن نایتروجن) تا زمانی ادامه پیدا میکند که اتمو سفیر نظر به فشار و تشکیل خود عینا معادل به اتمو سفیر و فشار داخل گابین کشتی کیهانی «سایوز» گردد . دران وقت فضا نور دان اتحاد شوروی کلکینچه های خود را گشوده و استرو نوردان امریکایی به نزد آنها مهمان رفته و چندین ساعت با آنها یکجا صبری کرده و بعد ازان در اثنای شب واپس به کشتی

دلها همچون بدن آتش می‌شوند و زبان شازا از کلمات نغمه‌های مجنونه

یگتا پرستی

در بیان فضیلت عشق تحقیق

از خواجه عبدالله انصاری :-

ای عزیز هر کس داند حقیقت چیست داند که عشق کدام است، و عاشق کیست در این راه مرد باید بود و بادل پردرد باید بود و هر که را رنج بیشتر تمنع از بیشتر عاشق باید بیباک باشد اگر چه او را بیم هلاک باشد عشق آدمی خارا است، نه نام دارد نه ننگ نه صلح دارد نه جنگ، عشق علتی است بر دوام حیات نه وسیله است بر اتمام محبت عشق دردی است که او را دوانیست، و کار عشق هرگز به مدعا نیست مدعی عشق بی بلا نبود و چون بلایی رسد او را بلا نبود عشق هم آتش و هم آب هم ظلمت است و هم آفتاب بی صبری در عشق عذاب جاو دانی است و بی اخلاصی در طاعت و بال زندگانی است، عشق مایه آسودگی است هر چند مایه فرسودگی است، هر که عاشق نیست ستور است روز راجه گنه زانکه شبیره کور است دل عاشق همیشه بیدار است و دیده او گهر بار است محبت او پیوسته با محبت قرین است عاشق را صد بلادر پیش و درین راه گریه یعقوب باید یاناله مجنون یادل پر درد باید باناله پر خون، اینجا تن ضعیف و دل خسته می‌خزند کس عا شقی بقوت باؤ و نمیکند.

ای عزیز پس هر کس عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بر دارد و هر که قصد حرم دارد گویا به بار گند و عاشق را دلی باید دمی غشو و بهمان صبور و جفا کش وسینه از شوق پر آتش درین میدان هر کس اسیر نمیتواند تا خت و در این بساط نردنتواند باخت دل عاشق خانه شییر است کسی در آید در او که از جان سیر است ازما جرای درد عشق حکا بت خطاست و از محنت محبت اظهار شکایت ناروا ست بر هر که بر نوی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت.

و چیزها

« هر انسانیکه صرف خودش را بخواهد و غایه هستی را محدود بدور کله و شکم خود ندارد - سخت‌مريض بوده و يك شخص میان تهی میباشد. »

« اندر یگایله »
کنیدی رئیس جمهور امریکا از مطالعه و تجارب تاریخ چنین نتیجه گرفته بود که : « هر گاه احتمال برود بار راه گریز و خروج را بر دشمن داخل جنگ شوید باز هم برای آخرین که با رقیبان و دشمنان خویش مستقیما

(سالنجر)

مبنیدید .

آشکار و ضروری است .

(نوبه)

هرگاه نظر کنی شهر های ز یادی می بینی که در آن ممکن است علم، سیاست، صنعت، یا حرفه و بی نیازی نباشد، ولیکن هیچ شهری نخواهی یافت که از خدا شناسی خالی باشد.

(پلو تر)

کلمه ای که انکار خدا کند لایهای متکلم را میسو زاند .

(لافیه)

سر چشمه و مبداء همه چیز نیروی بزرگ و مرکز قدرتی که عرفا آنرا خدا مینامند ضروری است، در تمام اعصار و در همه نژاد ها، افرادی یافت شده اند که از عالیتین پایه این موهبت برخوردار بوده اند.

(داکتر الکسیس کارل)

تقلید عمومی تمام ملتها، از قرون نخستین، بما تعلیم میدهد که کلیه موجودات از خدا صادر و بخدا اقامت است.

(ارسطا طالسی)

« بار یتعالی ازل وابد یست، مبداء ایجاد اشیاء او است و از حوصله ادراک خلق بیرون است هویت او که مبداء جمع هویت است یکتا و منفرد و واحد است نه مانند واحد اعداد چرا که این متکثر میشود، و ذات بار یتعالی از تکثر منزله مبرا است.

(انکسپانسیس حکیم)

درون مابهیستی خدا اعتراف کرد، بیش از آنکه خرد او را کشف کند.

(نوبه)

خدا کسی است که ادراک میشود ولی تو صیغ نمیشود و در عین حال

یگتا پرستی

هست کلید در گنج حکیم نام خدا نیست بر او ختم کن پیش بقای همه پا بندگان مرسله پیوند گلو ی قلم پر دگی پرده شناسان کار هست کن و نیست کن ممکنات آخر او آخر بی انتها است باشد و این نیز نباشد که هست او است مقدس که فانی نیست بندو جود از عدم آزاد شد کار ملک بود گره در گره مزرعه دانه تو حید او است (نظا می)

بسم الله الرحمن الرحيم فاتحه فکرت و ختم سخن پیش و جود همه آیندگان سا بقه سالار جهان قدم پرده گشای فلک پرده دار اول و آخر بو جود و حیات اول او اول بی ابتدا است بود و نبود آنچه بلند است و پست هر چه جز او هست بقا یش نیست چون که بجو دش کرم آباد شد درهوس این دوسیه ویرانه ده خاک نظا می که بتا نید او ست

خاندان ليو وانی

مهر با نه شمره

راغله دستم په خیال ودریده پښیمانه شوه
او ښکې یې په مخ شولې روانې او روانه شوه

عشق کښې می شکو نه خدایه عقل نه سوا شولو
ماوی دیقین دنیاو دانه شوه خو وراڼه شوه

زړه کښې می وه غلاڅکه می نیم ورته کتې نه شول
خو مړه چه می ځان سا تلو هومره بد گمانه شوه

وصل کښې لږ گل شم چه خه ویم ژبه می ونښلې
ماته د هجرانه د وصال بد حالې گرانه شوه

ښکاری په خپل ځان یې آینه کښې زړه بایللی دی
څکه خو په ما باندې نا ترسه مهر بانه شوه
«مفتون»



مین یم

دو چو شو نلو په خندا مین یم
دلمد سترگو په ادا مین یم

زه داشنا به جفا کار نه لرم
خدایرو دخپل زړه په وفا مین یم

د لاروی نه تپو سو نه کوم
آخر زه څوک یمه په چا مین یم
چه ماته یې ځای دتوبې وښودلو
زه به هغې زا هد پار سا مین یم

به زوره یې چیغې کړی وی خدای یادوه
به چو بیدونکې ناخدا مین یم

ددرو غمجنو خپلوی نه کومه
دد ښمنا نو په رښتیا مین یم

جدایی غواړم د وصال په بدل
زه په دنیا کی د عقبی مین یم

چه دنیا په قارون لاری تو کی
زه به هغې مسکین گدام مین یم

دفرش نه سرگی رپ کی عرش ته رسی
دیتیمانو په ژړا مین یم

په رگوهر وی زه مینتوب نه کوم
اصغره راشه وروره بیامین یم

«پیر گوهر»

خاندی ليو وانی

خاندی ليو نی چه په مجنون کښې به لاڅه وی ؟

گوره چه د عشق په موج خون کښې به لاڅه وی ؟

مست چه د ساقی په یوه عتاب پیاله نسکوره کړه

خدازده د زاهد به شپې خون کښې به لاڅه وی ؟

خام په یوه جلوه د تر کو ناز بی سده کړی دی

گوره چه د مینې به نرون کښې به لاڅه وی ؟

مور نه د زړو نه لا زړه غمو نه پاتی دی

خدا زده چه د عصر نوی یون کی به لاڅه وی ؟

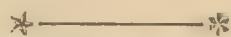
توری چه په سپینه ژبه سردانسان لری که

گوره داتوم په سره لې مون کی به لاڅه وی ؟

خوځی زلزلې بیاد نړی په تنابونو کښې

گوره چپاوونو د گردون کښې به لاڅه وی ؟

«لایق»



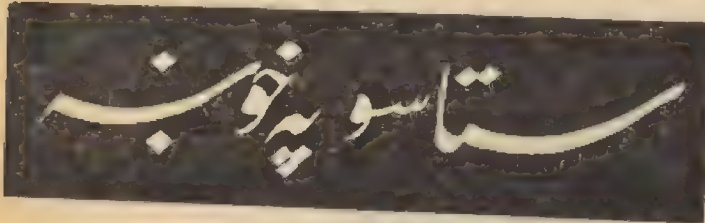
د مینې دسر

خومره دی چه مینه په ما گرانده
خومره دی دهر شنه ستو مانده
کله می زړگی صبر بزی تا خنسی
خکه چه بنکلادی هم بی شانه ده
خلک که می زوغ یا لوی نی بسوی
خوینیم پری خوینیم چه له تانه ده
ماته خو محبوبی گرانه درازی
نه یو هیږمه دامینه له کوم خوانده
بوساعت می له زړگی نه بسوزنه یی
اوس دی جدایی هم راته گرانده
په شنه عادلہ ترحم و کړه
خودی دخوانی دوره روښانه ده
روغ به دی بیمارشی په کتو کرانی
وگوزره په مینه خو دنیاو دانه ده

محمد کاظم «بیمار»

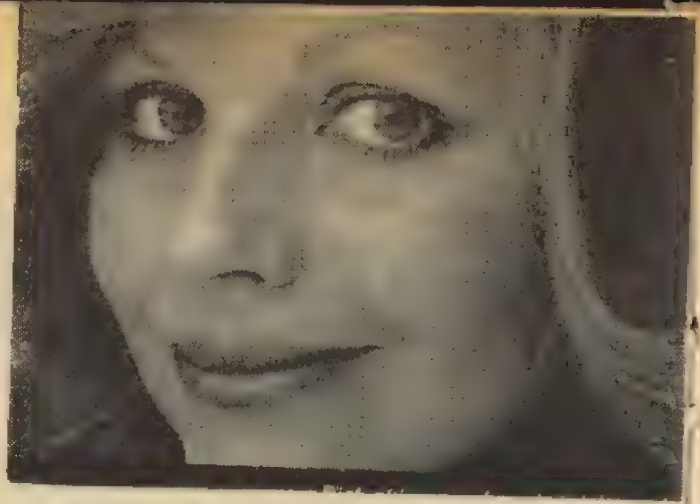
اوس نو

تاپسی می مینی تو پانی شو لی
تاپسی می هیلی اسمانی شو لی
داکا نی خو تاو کړی په مایا ندی
او سرنو زما او ښکی تو متی شو لی
تا چه دا او ږ دی زلفی رالنهی کړی
لا پری تلو سی زما سستی شو لی
سره نو کا نه چه ښکلو، او ږده بر ښو دل
په زمانه زړگیه! لا زخمی شو لی
تاجه کړی بر بند ی سپینی متی نن
خدا ږ وولوی می ار مانی شو لی
غمی چه سپینی نیمی ښکاره کړی لی
په لیونی ژونده سودایی شو لی
ښکلی می خپل خان ته لمسولای شی
نن می ویده مینه و ښو لای شی
رازقی



د مینې ننداره

چهدی زلفی په سپین مخ باندی خوری وی
په نړی دی دمخ بندی پلوشی وی
چه دمخ رنا دی نهوه تروږ می شوه
په هر گوټ کښی دیلتون توری تیاری وی
انگی دی زلفو لاندی وو پست کړی
دیلتون شیبی دی په ماباندی او ږ دی وی
سپینو غاښو نه دی خوله کښی رنا تلله
بی اختیاره دی د ستر گو خواوی سری وی
ستا خمارو سترگو هسی فسادو کړی
چه هرچائی دیدن کړی پری لمبی وی
په دی ټولو کښی دی زده ږیر سخت ناروغ کړم
زما زړه کښی ستا دلا سه خو گیلی وی
چهدی رحم په ماند کاوه ناتر سی
زما تاته ودعا په خای بییری وی
تا په نازوخیال نظر کاوه جهان ته
زما مخ باندی داوښکو فواری وی
زه (حزین) دی ورته لم خپلی خواند
دغضب به تاراغلی جذبی وی
محمد عمر (حزین)



د مینو، کړیدون

په کو گل کی می بل ستا مینی اوور شو
لوټ بیلتون کی دی زما دز ږگی کور شو
ستا را تنو ته یم په طمع لا رخا مه
انتظار کی شوم سستی وجود می سکورشو
نور د مینی کړیدون زه لیو نی کړم
دجنو غږ می په کور اوکلی خپور شو
دو صال، به تمنا به خو ژپړم
دغماز په نا کړدو خو می زړه تور شو
خدا یرو ستا د مینی دام کی یم کښو تی
ستا نظرا خڅه و لی په بل لور شو
تاو یل چه را مین شنه زه دستا یم
او س دی هغه وعدی لاپی چل څه نور شو
هیڅ نظر دی د قدو سی په لورونه کړی
نور دی عشق کی لعل بوروال وږدیغورشو
را شه، راشه ای د زړه قرا ده را شنه
په زړگی می نور بل ستاد مینی اور شو

عبد القدوس لعلپوروال

راپخلا شه

ستاد امیدو نو په لمن کی تی می تر می اوښکی تو یوم نو بس کړه نور
دی دغضب سیند ته بند واچوه زما د بختی پشهاد منظور کړه راشه
اورا پخلا شه .
دهجران دتر خو شپو د تیروالو قدرت نور په خپل ناقوانه وجود کی
نهوینم له لوی مشکل سره مخا مخ یم بس د مینی په فنا کی دی دیدار
نمیکړی رازیم نو راشه ز خمی زړه ته می کو شیر شه اورا پخلا شه،
تاته می دستر گو فرش خور کړ او د خپل زړه جونگری ته می بلنه
درکړه مگر زما ملمستیا دی په غضب خواب کړه چه زما دخیال جو ږه
دنیاگی دی ورانه کړه سر په سودا شوم . نو لږ می سو دای تووب
دستر گو دکنجو نو په کتو کی رانه واخله اود شو نوو تبسم کی دی ما
دلیو تنوب له حالتنه راواپه را شنه اورا پخلا شه .

محمد سبحان وزیر نسیمی



هاتلورن

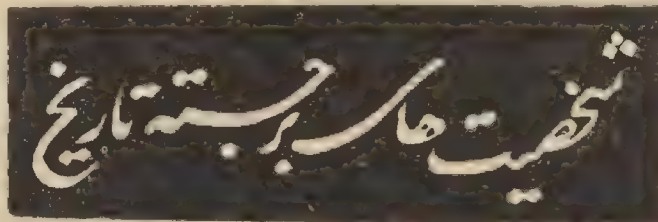
نویسنده که تا چهل و شش سالگی با گمنامی می زیست

این نویسنده شهر امریکایی از ایالات نیوا انگلیند بود که در سال ۱۸۰۴ در یکی از شهرهای ایالت نیوا انگلیند بنام سالم پابه عرصه وجود گذاشت.

خودش در باره خود می گوید که تا سن چهل و شش سالگی گمنام ترین مرد ادبی امریکا محسوب می شد مولی بعد از نشر اولین اثرش بنام (نامه از غوانی) آفتاب اقبال طلع نمود و شهرت ادبی فراوانی کسب کرد.

ها تورن سالیان زیادی با رو زنانه هاو مجلات امریکایی همکاری قلمی داشت و اکثر داستانهای خویش را به نشر می رساند. وقتی جوان شد

با دختری بنام سوفیا از دواج نمود و در همان شهر زادگاهش بکار مشغول شد بعد از نشر کتاب نامه از غوانی سفرهایی در ارق میادرت



ورزید و بسیاری از کشورهای شرقی را دیدن کرد. بعد از انجام سفرش بحیث قو نسل امریکا در لیود پول مقرر و اعزام شد.

در همین وقت بود که اثر مشهور دیگرش را بنام نیم خدای مرمرین انتشار داد و بانشر این اثر شهرت ادبی فراوانی کسب کرد.

سرانجام مریضی عایدالش شد و دست ازنوشتن برداشت و باوجود علاقه که به سفر و باز دید از کشورهای دیگر داشت نتوانست آرزویش را برآورده سازد.

اکثر آثار این نویسنده که زمان حیاتش بنشر رسیده است عبارت از داستانها نامه های خصوصی یادداشت های سفر بود علاوه برآن

داستانهای معروفی ازو باقی ماند که از جمله خانه هفت شیروانی، مهمان شهرت طلب و چهره سنگی بزرگ را می توان نام برد.

ها تورن در سال ۱۸۶۴ چشم از جهان بست.

از ذغال سنگ قهوه ای گانبدست می آید

صنایع ذغال سنگ المان تر دید ندارند که، آینده تولید برق دراتم

نهفته است. همچنین میدانند که تا اواخر قرن کنونی ذخایر گاز طبیعی جهان بیا یان خواهد رسید و بهسر

حال منابع بزرگی در دسترس نخواهد بود. از اینرو از هم اکنون دواقدام را در نظر گرفته اند.

یکی از این اقدامات عملیات

است که یک هیأت تحقیقاتی آلمانی در حوالی دریاچه خرگوش در شمال کانادا بعمل می آورد شرایط طبیعی

در این محل بسیار سخت است. اینان وظیفه دشوارشان را در سرمای

بسیار شدیدی و دشتهای انبوه از برف و دور از هرگونه آثار تمدن انجام

میدهند و وظیفه دشوار این هیئت یافتن اورانیوم است. نتایج تحقیقات

نشان میدهد که منابعی موجود است ولی در ظرف ده سال استخراج و تمام

خواهد شد. هزینه این طرح را کانادا

نیسها می پردازند و آلمانا نیسها کارهای فنی را انجام خواهند داد.

اقدام دوم در زمینه یافتن راه حل مقرون بصرفه اقتصادی برای تولید

گاز از ذغال سنگ قهوه ایست که

در آلمان منابع عظیم دارد و در این زمینه پیشرفت های امید بخش حامل

شده است یکی از کارشناسان برجسته آلمانی اظهار داشت: هم

اکنون نمیتواند گاز طبیعی برای تولید نیروی برق را بمقادیر پیش بینی شده در ایما نهاو سر موعد تحویل دهند اشکالات در این زمینه بیشتر خواهد شد با امکان تولید گاز از ذغال

سنگ قهوه ای راه جدیدی بروی تولید گشوده خواهد شد.

حق باطرا حان شهر المپیک

مونخ بود و اگنهای مترو مونخ

که یکی از مدرن ترین تر نهایی زیر زمینی جهان است، طی یک سال

گذشته ۱۶۷۱۰۰۰ کیلو متر پیموده اند و این مسافت مساویست با پیمودن دوبار فاصله بین کره زمین

و کره ماه با حمل ۳۴۶ نفر مسافر در مدت مذکور، و کورد پیش بینی

شده شکسته شده است. تنها چهار ملیون از تماشاگران مسابقات

المپیک از متروی مونخ استفاده نمودند پیرو این نتایج، مقامات

مربوطه در نظر دارند شبکه ۱۶ کیلو متری کنونی را، با وجود هزینه

سنگین به ۳۶ کیلو متر توسعه دهند زیرا بمیزان محسوسی از تعداد

موترها در شهر مونخ خواهد کاست.

توپهای لازر

دهقانان روستای وتزل در جنوب آلمان فد رال هنوز به همسایگان عجیب خود عادت نکرده اند بااین وجود ، دانشمندان انستیتوی ژنودا نژی فرا نکفورت توانسته اند نوجه آنان رابه مرکز نظارت بر ماهواره ها که ، در این نقطه بر پا کرده اند . جلب نمایند. مرکز نامبرده فواصل از زمین تا اتمام مصنوعی رابد قیق ترین گونه اندازه می گیرند برای این منظور ، در زیر سقف متحرک این مرکز ، یک توپ سیار لازر نصب نموده اند که بسیار گرا قیمت است و بزودی آغازکار خواهد کرد. تعیین دقیق مسافت ماهواره ها از سطح کره زمین حایز اهمیت قاطع در پروگرام های تحقیقاتی است . بدینگونه امید دارند که به تغییرات احتمالی در محیط و حجم کره زمین ، همچنین جای بجا شدن قاره ها یا قسمت های آن کره زمین پی ببرند. و برای نیل باین هدف توپ فوق الذکر یک اشعه لازر بسوی ماهواره شلیک می نماید. اشعه مذکور را ماهواره منعکس مینماید و بسوی سیله یک دستگاه غامض

گواتیمالا

کشور یست در شمال غرب امریکای مرکزی که در سال ۱۸۳۹ بحیث یک کشور جمهوری عرض و جود نمود. گواتیمالا تا سال ۱۹۶۱ تحت تصرف دولت هسپانیا قرار داشت و در سال ۱۹۶۱ با آزادی رسید.

قوپیهای یک پارچه کنسرو

پس از تحقیقات دشوار و طولانی مدت سر انجام در پوهنتون فنی برلین طرز جدیدی برای ساختن قوپیهای کنسرو یافته اند . هدف اولیه این بود روشی بیابند که در ساختن قوطی از حلبی سفید ، ضمن صریح جویی در مصرف فلز ، کیفیت کتونی آن حفظ گردد . در حالیکه امروزه با مدرن ترین ماشینهای اتوماتیک ، قوطیها فورم میگیرند و لحیم میشوند در پوهنتون فنی برلین متد کشش را برای ساختن قوطی ابداع نموده اند که مشابه متد فورم دادن به شاسی است. باین صورت دیگر نیازی به لحیم کردن نیست و قوطی یکپارچه با حلبی به قطر ۱۰۰ میلیمتر برای رویه رنگی در درجات حرارت زیاد شایستگی داد .

مساحت گواتیمالا چهل و دو هزار و چهل و دو مربع میل بوده و دارای تقریباً پنج میلیون نفوس است. مرکز آن شهر گواتیمالا دارای پنجصد هزار نفر است. مردم آن هسپانوی و مذهبشان کاتولیک است گواتیمالا شمالی ترین کشور امریکای مرکزی بوده از طرف غرب و شمال به کشور مکسیکو ، از طرف شرق به هند لاس برتانوی از طرف شرق و جنوب به السلوا دور و از طرف جنوب به محیط آرام محاط می باشد . دارای اقلیم گرم و معتدل می باشد.



گواتیمالا یک کشور زراعتی عقب مانده بشمار می رود . هفتاد فیصد مردم آن مشغول زراعت اند . تولیدات عمده آنرا کیکه ، قهوه ، پنبه ، نیشکر جواری و برنج تشکیل می دهد . مالدار و تربیه مواشی نیز پیشه اساسی مردم آن است. معادن نقره ، طلا ، مس و آهن نیز دارد. از نظر تولیدات قهوه سومین کشور جهان محسوب می شود . صادرات عمده آن چوب های قیمتی ، قهوه و کیکه میباشد . واردات آنرا ماشین آلات ، مواد غذایی و غیره تشکیل داده و اکثر از امریکا و اروپای غرب وارد می کنند. صنایع در کشور گواتیمالا انکشاف نکرده و در تمام کشور در حدود دو صد و سیست صنعتی و جود دارد که در آن سی هزار نفر مشغول کار اند. بیرقی: سه قطعه عمودی ب رنگ های آبی ، سفید و آبی بایک نشانه در قطعه سفید . واحد پولی : کتیزال معادل چهل و پنج افغانی .

با استفاده از مطالب این مجله و در زمینه مسابقات ساد و در زمینه مسابقات ژورنالیزم اشتراک کرده و می توانید

۱- پاسخگوی مجله

۱- قصر حمرا در کجا واقع است
لطفاً درباره تاریخچه آن معلومات
دهید.

عبدالله از مزار شریف- احمدجان
و غلام علی از شیر شاه میته

۲- درباره سنگهای کره ماه
معلومات دهید.

عبدالمجید از خیابان

قصر حمرا از جمله یادگارهای
دوره اسلامی در هسپانیا میباشد.
دوره اسلامی در هسپانیا در قرن هفتم
دوام داشته و این دوره در تاریخ بنام
مدنیت اندلس معروف است.

قصر حمرا که یادگار این دوره
است یکی از قصور با عظمت بوده
و توسط سلسله پسی احمد که در
آنجا حکمرانی داشتند بنا نهاده
شده.

و شهرت آن بیشتر از آنست که
بنای آن با دقت کامل و بخرچ دادن
استعداد معماران خیلی باتجربه
نهاده شده و از نظر فن معماری دارای
نفاست و ظرافت خاص بوده و از
آبدات خیلی تاریخی و قیمتدار جهان
بحساب می رود.

باید متذکر شد که در دوره قرون
وسطی سلاطین اسلامی قصرهای
محیر العقول بنا می کردند که مقادیر
زیاد طلا در آن بمصرف می رسید
مخصوصاً در آن زمان در بغداد قصر
های ساخته شد که در هر یک از آن
چندین میلیون طلا صرف می شد.
این قصرها از نظر تزئینات دارای
خصوصیات خاص بود مثلاً در آن
حوض های آب بازی از طلا و نقره
اعمار می گردید درخت های از طلا

غرس شده و شاخه های آن از الماس
ساخته می شد و بر نده هایسی از
هر وارید، زمرد و یا قوت بر شاخه
آن نصب می گردید که در اثر وزیدن
باد این پرنده ها بالحن خوش آیندی
نغمه سرایی می کردند در همین اوقات

بود که در اندلس قصر مجلل برپا شد
و قصر الزاهرا در قرطبه آن وقت
ساخته شد. قصر قرطبه از جمله
قصرهای محیر العقول قرن دهم بشمار
می رفت. قرار بعضی اسناد تاریخی
این قصر دارای چهار هزار و هفتصد
ستون و یک عده غدیر ها و حوض ها

بود. حتی در اتاق نشیمن سلطان
یک حوض طلایی اعمار گردیده بود
که در اطراف آن مجسمه های جانوران
از قبیل شیر، پلنگ، اژدها، مار، فیل
کبوتر، طاوس، باز، خرگوش
و اقسام مختلف طیور از طلا ساخته
شده و نصب شده بود.

دهن این همه جا نوران و حیوانات
و طیور از الماس ساخته شده بود
و از آن آب بروی حوض جریان داشت.
قصر الزاهرا چندین بار بعد بدست
عیسویان افتاد و مسلمانان برای
تلافی آن قصر الحمراء و در غرناطه
اعمار نمودند که از همه قصوری که
تا آن وقت ساخته شده بود خیلی
مجلل تر و عالی تر بود مساحت زمینی
که قصر حمرا در آن ساخته شده بود
اضافه از دو میل مربع زمین بود.

قصر احمر در قرن چهارم هم توسط
یکی از حکمرانان معروف بنام (ابن
احمر) اعمار گردید.

در ساختمان قصر زهرا در طرف
چپ سال بیست میلیون طلا صرف
گردید اما چون قصر احمر نسبت به
قصر الزاهرا بزرگتر و وسیع تر بود
مجلل تر بود از آن سبب در حدود
سی میلیون طلا آن وقت صرف شد.

این قصر بحیث یک شهر در
غرناطه محسوب می گردید و آب غدیر
ها و حوض های آن از جایی سرا زیر
می شد که پایتخت غرناطه را آبیاری
می کرد.

در ساختمان قصر الحمراء که
ساکنان متعمری اعمار آن دوام نمود
همه روزه در حدود ده هزار عماله
و یک هزار و پنجصد حیوان مشغول
کار بود.

این قصر از سببی بنام الحمراء
شهرت یافت که قبرهای که در بین
قصر وجود داشت برونک سرخ رنگ
شده بود قصر الحمراء دارای دودهلین
مستطیل و طولی بود که یکی از این
دهلین ها در سپتمبر ۱۸۹۰ در اثر
یک حریق خساره برداشت.

بنا بر آن می توان گفت که از آثار
مدنیت اندلس همین قصر محسوب
شده و با وجود یک تغییراتی در بکار
رفتن فلزات قیمتی آن صورت گرفته
با آنها تا هنوز زیبایی و عظمت
تاریخی خود را حفظ نموده است.

۲ - پاسخ گوی مجله

برای تعیین عمر ماه در هاید البرك ابداع گردید . دانشمندان انستیتوی ماکس - پلانك در كتور مركز تحقیقات سرطانی را بكار گرفتند تا روشن سازند كه آیا حبابهای احجار ماه محتوی گازهای هستندیانه كه در اثر این تحقیقات در سنگهای کریستالی ماه آثاری از گاز های آزوت ، هیدرو ژن و منان پیدا کردند در حالیکه از بخار آب کاربن مونو کسید و کار بن دی اکسید اثری بدست نیامد .

دانشمندان آلمانی همچنین مسئله باد های خورشیدی را روشن ساختند معلوم شد اینها نوعی ذرات تشعشی از خورشید هستند كه به علت ضعف میدان مقناطیسی ماه بلا مانع بر كره مذکور فرود می آیند در گازهای بادهای خورشیدی علائمی از هیلوم هیدرو سولفیت ، آرت هیدرو کاربن متان اتان و پروبان بدست آمد .

پانزده دانشمند كیمیا و فزیک در انستیتوی ماکس - پلانك چشم برآه دوصد گرام غبار ماه و مقداری از سنگهای هستند كه ابو لو ۱۴ آورده است آنها اندازه گیری های لازم را برای تعیین درجات حرارت در كره مادر ادوار پیشین انجام خواهند داد و عمر محل هائی را كه غبار ها و سنگها از انجاها بر داشته شده است تعیین خواهند كرد . به علاوه تاثیر تشعشعات كهكشانی و كیهانی از سیلهای وارده از آنها را بررسی علاوه بر ادوات مخصوص كه خواهند نمود .

موفقیت های درخشان دانشمندان آلمانی در بررسی غبار ها و سنگهاییكه ابو لو یازده و ابو لو ۱۲ از كره ماه آورده بودند همه گان را به تعجب انداخته است انستیتوی ماکس - پلانك كه از سال ۱۹۵۵ مشغول تحقیقات درباره شباهت ثابت كرده كه كره ماه از احجار انواع مختلف تشكيل میشود . به وسیله ادوات و شیوه های نوین دقیق عمر كره ماه ممكن گردید . عمر انستیتوی نامبرده تعیین نسبتا سنگهای دریای آرامش ۳۷۳ میلیارد سال و دریای طوفانها ۳۳۳ میلیارد سال بر آورد شده است . برخی از ذرات غبار ماه گویای عمر بین ۴ تا ۸ میلیارد سال میباشد . در نتیجه این بررسی هافرضیه پیشین كه ماه از زمین جدا شده است مردود شناخته شد زیرا عمر كره در حدود ۳۷۳ میلیارد سال تخمین می شود . در عین حال دانشمندان آلمانی موفق به حل معمای تفاوت عمر بین ذرات برخی از غبار ها و خود دریا های ماه شدند . شباهت هاییكه بر فراز ماه فرود آمده اند غبار ماه تا هزار كيلو متر در دریا هایدراكندند .

پاسخ به دوستان این صفحه

نیماغلی شیرین دل از ولایت لوگر!
سوال تانرا در شماره شانزدهم سال جاری جواب داده ایم . لطفاً شماره مذکور را مطالعه فرمائید .

نیماغلی محمد عباس از مزار شریف!
کتابی را كه معلومات خواسته بودید همین اکتون در اكثر كتاب فروشی ها پیدا میشود و نویسنده آن مرحوم كهكدای است .

نیماغلی محمد مهدی از سرای شمالی!
هنرمند مورد نظر تان در شماره های قبلی معرفی شده امید است آنرا مطالعه كرده باشید در مورد سوال دوم آن كه آنهم معرفی يك هنرمند هندی بود در آینده وعده میدهم .

نیماغلی محمد شعیب از گدرگاه!
در مورد فاطمی هادر شماره های قبلی معلومات داده شده لطفاً كلكیسون های مجله تانرا ورق بزنیدو مطلب مورد نیاز تانرا در آن مطالعه فرمائید .

پیغله حسینه از شیر شاه مینه!
هنرمندان مورد نظر گان دوائر خواهش خوانند گان محترم در صفحه هنرمندان معرفی شده است چون تكرار آنرا لازم نمی بینیم از شما خواهش میکنیم تا شماره های قبلی را ملاحظه فرمائید .

نیماغلی حشمت الله از ننگرهار!
در مورد سوال تان قبلا در شماره سی و نهم معلومات داده شده است لطفاً به شماره سی و نهم مراجعه فرموده و موضوع مورد علاقه تانرا مطالعه فرمائید .

ساز و نوبت جواب داده میشود

به هر گونه سوالات مشابه

آهنگ شبا ویز

برای من ناخوشایند و لذت کننده بود! بلای مامای تو و ناصر را شنا ختم و بخاطر آوردم که همیشه از مقابل شدن با وی جدا خود داری میکردم و جز با کراهیت به خواهش او جواب نمیگفتم و در برابر لطف و صمیمیتی که نسبت به من ابراز میداشت هرگز نمیتوانستم احساس اطمینان نمایم و خرما و حلوائی را که گاهی بخاطر خوشنودیم تعارف میکردم، نمیتوانستم بطیب خاطر بپذیرم.

بلای مامای خود ناصر را شنا ختم و بخاطر آوردم که من نسبت با او سخت بد بین و آزوی که متنفر بودم تا حدی که بعضاً به نسبت این همه سوظن و شدت تنفر، خوشتر را مورد ملامت قرار میدادم تا اینکه پدر ما بقتل رسید و آنگاه دیدم که بامادرم چگونه بر خورد می نمایند و بدون آنکه ببیند یشد ماسه تنی بی سرپرست مانده ایم با چه قسمتی در مورد ماده تصمیم میگیرد. او در آن موقع فقط روی یک موضوع می اندیشید و آن اینکه مردم راجع به قتل پدر ما چه خواهند گفت و بطور این حادثه برای او مایه تنگ و عار خواهد بود...

هنوز از حادثه مدت زیادی نگذشته بود که یک روز صبح با قیافه ای گرفته و رویه ای خشن نزد ما آمد و با لفاظ خشک و قاطع مادرم را بلزوم سفر قناعت داد و گفت که وسایل این سفر را خود شما فراهم خواهید آورد و ما را تا عبور از (بحر) مشایعت خواهد نمود و بجا بگامصونی در یکی از دیکه های آنجا خواهد رسانید. تا اینکه روز موعود فرا رسید و او ما را از منزل خود بیرون کشید و از قریه ما و از سر زمینی محبوب ما تعیید نمود و بیکی از دهات پراکنده ماوراء بحر رهای مان ساخت و بعد از آنکه ما را بدست سر نوشت نامعلوم سپرد خودش از راهی که آمده بود برگشت تا با اعضای خانواده خویش در آسایش و راحت بسر میبرد. از آنروز متیقن گردیدم که در قضاوت خود راجع بوی اشتباه نکرده بودم و داوریم در مورد او ظالمانه و نوندون

تا اینجا داستان

زهره زن بادیه نشین بعد از آنکه شوهرش بقتل میرسد، با دو دختر خود آینه و هنای بیکی از شهرهای کوچک مصر پناه می آورد و در آنجا هر سه در خانه های مامورین بحیث خیمه استخدام میگردند. زهره پس از دو سال ناگهان تصمیم میگیرد تا آن شهر شوم را ترک بگوید و هر سه یکجا پای پیاده از شهر خارج گردیده شامگاهان بیکی از دهات مجاور میرسند و در آنجا با زنوبه، نفیسه و خضره آشنا میشوند...

این صدای مادر مابود که بلند شد، من با زنوبه و خضره در گوشه ای نشسته روی موضوعات مختلف صحبت داشتیم و خواهرم غرق در دنیای پر از اندامه کلام خوشی آنطرفتر نشسته بود. چون صدای مادرم را شنیدم دویده نزدش رفتم. او در حالیکه پرده رنج و تأثر از چهره اش ظاهر شده و جای آنرا نشاط و مسرت فرا گرفته بود تبسم کنان با دست خود اشاره کرد و بمن گفت: - ببین... خوب نگاه کن: آن دختر از (بنی و رکان) است.

دیدم عرب بادیه گردی که گویی شیطان مجسم است دوشتر بزرگ را در نزدیک خانه میخواست و یک مقدار باری را که با خود آورده است، پشت یکی از آنها بر میدارد. مادرم از خوشی در پوست نمیگنجد و هر لحظه اشاره کنان میگوید: - مگر مامایت ناصر را نشناختی؟ مگر این دو دختر به نظرت آشنا نیستند؟

مامای خود را شناختم... در ایام خردسالی بارها با او بر میخوردم. از مواجه شدن با او چقدر میترسیدم و از خشونت ذاتی او در برابر همگان که خاصه گفتار او بود و آن قاطعیت انعطاف ناپذیر که حین ادای کلمات ابراز میکردید و هیچگونه برگشت و مجادله را موقع نمیداد، چقدر

تمام زنان در صحن حویلی گرد آمده بانها نظر میکردند و من نیز در جمله آنان قرار داشتم. اما ناگهان تکانی خوردم و حالت عادی خود را از دست دادم، قلبم بشدت می تپید بسیار بدشواری ترانستم. جلوسو فریادی را که میخواست از گلویم بدر شود بکیرم دیدم ما درم خاموشانه مرا با خود میکشاند و به صحن خانه میرود و بعد از آنکه کسی او را میسازد میگوید:

- زنهار که خود را بری نشان ندهی و یا از اینجا دور نروی، زیرا اگر ترا ببینند حتماً با خودش خواهد برد.

من مامور مرکز را در جمله هیئت دیده بودم.

چرا با خود دروغ بگویم: بیش از یکبار تصمیم گرفتم تا نزد وی بروم و از احوال خدیجه پرسم و از وی خواهش نمایم تا مرا با خود ببرد و نعمت حیات مرفه و سعادت مندانه را برایم باز گرداند و ازین ظلمتکده ملال آور که بدون اراده خویش بسوی آن کشانده میشوم، نجات دهد.

بلای اینها را تصمیم گرفتم و خواستم عملی سازم، اما دیدن وضع پر از ادبار مادرم و مشا هده حالت فلاکتبار خواهرم و ادارم ساخت تا از راحت خود چشم پوشم و یکجا با آنها منتظر آینده نامعلوم باقی بمانم. - آینه... آینه... اینجا بیا!

اهل منزل ازین دق الباب و از صدای بلند سراسیمه از خواب بر میخیزند و صاحب منزل نزدیک دروازه میشتابد و می بیند که کلانتر از شدت هیجان بر خود میلرزد... بدخل خانه پا میگذارد و تمام اطافها را بدقت جستجو مینماید، مگر هیچگونه اثری از دزد ها نمیتواند بدست آورد. مردم از خواب بیدار شده و دور او حلقه میزنند و او بید سوگند تاکید مینماید که داخل شدن دزد ها را در منزل بچشم خود دیده است.

سر از آن شب اهالی قریه در باره این حرف میزدند که کلانتر در معرض خطر مرگ قرار گرفته است و اهل خانه را بخاطر آن در تشویش افکنده بود که او را بپناه دهند و از شر تعقیب کنند گان نجات دهند. دیگر همگان مطمئن بودند که افراد یکی از قبایل تصمیم قتل او را گرفته اند و ممکن نیست الاشر آنان خود را نجات دهد. بالاخره آنها تصمیم خود را عملی میسازند و عبدالجلیل را بقتل میرسانند.

ملک قریه بدیعت مصروف فعالیت بود، افراد خود را اینطرف و آنطرف میفرستاد و به تلاش این یا آن خانه هدایت میداد و اشخاص مظنون را تحت مراقبت قرار میداد. آرامش قریه برهم خورده بود، از هر طرف تشویش و بیقراری میبارید.

جسد بیجان عبدالجلیل که بدشواری جان سپرده بود، توسط اشخاص موظف نگهداری میشد منتظر بودند تا پولیس و هیئت نفتیش از شهر برسند. آنها بعد از دیدن آفتاب رسیدند و مدتی بر اساس تشریحاتی که بطیب عدلی میداد روی جسد به تحقیقات پر داخندند و آنگاه به طرف قریه آمدند تا پس از صرف چای و تناول غذا در منزل ملک، به کار خود ادامه دهند.

نبوده است و احساس تنفرم از وی احساس صادقانه دختر ك معصوم و بیگناهی در برابر انسا نسی قسی القلب و بی عاطفه بود است. مادر و خواهرم بانگاه های محزو نانه خویش او را تالعله ناپدید شدن تعقیب میکردند ، گویی صورت زادگاه خویش را که از آن تعبید شده بودند، در وی مجسم میدیدند . اما من فقط بسمت غرب همان جهتی که او روان بود چشم درخته بودم ، اما او را نمیدیدم ، چرا که هیچگونه اوزشی برایش قایل نبودم .

میگو شیدم ازورای این فاصله دو ر و این ساحه وسیع گسترده شده به دهکده آرا می که از آن کشیده شدیم نظر خود را نفوذ دهم تا شاید بتوانم خانه پدری خویش را ببینم و میدان فراخی را که با دختران و پسران همسال خویش در آن مصروف بازی میشدم از نظر بگذارم، اما نه دهکده را میدیدم و نه خانه به نظرم میرسید فقط تپه های ریگی بلند بانظم بازی میکردند و من چنین می پنداشتم که دهکده مادر عقب یکی ازین تپه های نسبتاً مرتفع قرار دارد ، و میدیدم آب دریا چون خطی فاصل بین ما و این صحرای زیبای نا محدود گسترده شده حایل است

اما می که تصور میکردم شیطانی بیش نیست بعد از آنکه شتر های خویش را جابجا ساخت ، جویای صاحب خانه گردید افراد ملك بوی اطلاع دادند که اعرابی ناشناسی که مظاهر قوت و ثروت از و جانش پیدا است او را میطلبند ، ملك با جبین گشاده از وی استقبال کرد و بدخل خانه تکلیف نمود

بعد از آنکه اعرابی مورد اعزاز لا کرام میز بان قرار گرفت و چند ساعت روی موضوعات مختلف سخن رفت ناگهان به صاحب خانه گفت:

ای ملك قریه ، کسانی ازمانزد تو هستند ، آنها را بما باز گردان: زیرا خداوند گفته است که اما نات باهل آن برگردانده شود ! ملك پاسخ داد :

ای شیخ عرب ، امانت تو نزدما محفوظ خواهد بود و بتو برگردانده خواهد شد :

حالا بگو منظورت چیست ؟ اعرابی گفت :

زنی است با دودختر که چندی قبل اینجا پناه آورده اند و تو باکمال مهمانوازی پناه شان داده ای و مقدم شانرا گرمی داشته ای و ما پیش از دیگران حق شناسیم .

این زن و دخترانش باتو چه نسبتی دارند ؟ او خواهر من است .

آری ، آنها را با جبین گشاده استقبال کردیم و جز وجیه خود چیزی در برابر شان انجام ندادیم چه سودی ازین خانه عاید خواهد بود اگر دروازه هایش بر روی غربا گشوده نشود . اما آنها را زمانی بتو خواهم سپرد که مدتی چند نزدما بگذرانی و مارا از مصاحبت خویش مجبوظ گردانی ، زیرا سخنان اعراب مارا بسی خوش آید و مایه مسرتعان گردد ...

بدین سان بین اعرابی و ملك و دیگر مصاحبین صحبت در گرفت ...

خویش را از وی پنهان دارم ، خبر ورو د مامای مان را با اطلاع وی رساندم و برایش حالی ساختم که با احتمال قوی فر دا بادمیدن صبح سفر خواهیم کرد

مگر خواهرم سخنانم را نمیشنید و یا اینکه می شنید ، اما چیزی از آن درك نمیگردد .. او هم مانند من علاقه نداشت بسمت غرب سفر کند ، او نیز مشتاق مشرق بود جایی که قلبش را گذاشته بود. درآن خانه زیبای محاط به باغچه وسیع که تحت نظارت باغبانی از اهل قریه قرار داشت و جوانی که بنام سر انجنیر یادش میکردند در آن حیات پسر میبود .

قلب خواهرم در آنجا بند بود و از همین جهت حالت بهت و حیرانیش پایانی نداشت و ناتوانتر از این بود که حرف ما را بشنود و بمحتوای آن بی پروا سوالات مارا پاسخ گوید. مگر او از که میترسید ؟ و این هراس کشندای که علایم آن گاه گاه بر چهره اش هویدا میگردد و گاهی بالرزه شدیدی سراسر وجودش را تکان میدهد چیست ؟

این درست است که سفر ما بسوی غرب ملال انگیز و پراز یاسی و تأثر است و قلب انسان را جریحه دار میسازد و در آتش رنج میسوزاند ، اما به هیچ صورت ترس آور و دهشت انگیز نیست و هرگز این لرزش های ناگهانی را در وجود انسان بر می انگیزد ...

نه : او اشتباه نکرده بود .. و این ترس وصف ناپذیر او مبالغه آمیز نبود .. او به چیزی بی برده بود که من نتوانسته بودم. و حوا دلی پیش بینی میکرد که من نتوانسته بودم پیش بینی نمایم .

گام پرمیدار اما نمیتواند کوچکترین مقاومت نشان دهد و کمترین مخالفت ابراز نماید .

آه این چه نیروی مرموزی است که بر روح انسان چهره میگردد و شخصیت او را محو و نابود میسازد ، این نیرویی که بنام حیا ، و رعایت عرف و عنعنه یادش میکنند!

من بخواهرم دروغ میگویم و آنچه را که خود از آن نفرت دارم برایش می آرایم ، اما او به احدی دروغ نمیگوید و نسبت به آنچه می شنود هیچگونه اعتنایی نشان نمیدهد و بدون آنکه خویشتن را فریب دهد عنان اختیار بدست سرنوشت سپرده و باین اعتقاد رسیده است که بعد از ترك شهر بر اساس فیصله مادرمان که بدون چون و چرا مورد قبول مان واقع گردید ، دیگر بهترین لحظات زندگی خویش را از دست داده است.

قلب خواهرم در آنجا بند بود و از همین جهت حالت بهت و حیرانیش پایانی نداشت و ناتوانتر از این بود که حرف ما را بشنود و بمحتوای آن بی پروا سوالات مارا پاسخ گوید. مگر او از که میترسید ؟ و این هراس کشندای که علایم آن گاه گاه بر چهره اش هویدا میگردد و گاهی بالرزه شدیدی سراسر وجودش را تکان میدهد چیست ؟

این درست است که سفر ما بسوی غرب ملال انگیز و پراز یاسی و تأثر است و قلب انسان را جریحه دار میسازد و در آتش رنج میسوزاند ، اما به هیچ صورت ترس آور و دهشت انگیز نیست و هرگز این لرزش های ناگهانی را در وجود انسان بر می انگیزد ...

نه : او اشتباه نکرده بود .. و این ترس وصف ناپذیر او مبالغه آمیز نبود .. او به چیزی بی برده بود که من نتوانسته بودم. و حوا دلی پیش بینی میکرد که من نتوانسته بودم پیش بینی نمایم .

(باقیدارد)

ژیلیت

بابا بد

زن نداشته

باشد

— کارهایم همینطور است! زنکه!
در حالیکه سگرت جدید را روشن
میکرد رفته و کنار پنجره نشست
مہتاب یک اندازه کبود و در عین زمان
از دو طرف یک اندازه فشار داده
شده و شکل بیضوی را بخود گرفته
بود. درست مثل یک چشم.
سوتیر یک غم بزرگ روحی را
متحمل میشد. او بازنش کرا مفل
خیلی موضوعات را حل و فصل
نکرده بود. و دایما اختلاف نظر
بین آنها موجود بود کرامفیل او را
احساس کرده نتوانسته و راجع به

تازیکی همه جا را فرا گرفته است.
هوا گرم و ملایم و مہتاب بین
قطعات پراکنده ابر شنایکند و منظره
شاعرانه ای بوجود آورده است.
سوتیر خواب نکرده است،
نزدیک پنجره ایستاده سگرت میکشد
واز پنجره همان مہتاب شاعرانه را
تماشا میکند، آسمان با آنهمه
زیبایی که ابر هادر آن منظره عجیبی
رسم نموده بودند و درخت ناک کج
و ستاره های مختلف همه او را بخود
جلب می کردند. دفعتا به آواز بلند
گفت:

— بلی! .. کیهان ... فضای
لایتناهی ...
در بستری که نزدیک دیوار قرار
داشت کرامفیل خوابیده بود. بلی
خوابیده بود و یک نواخت تنفس
میکرد و از شدت تنفس او پرده های
نازک کلکین می لرزید.

کرامفیل یک زن بزرگ و جسیم
است، در محله حتی در همان قریه
جوره ندارد. در فارم و قتیکه او
حتی پای پیاده میرود مردم میگویند
او به همراهی موتر خود روان است.
سوتیر کیهان و ستارگان را بحال
شان گذاشته بداخل خانه مشغول
قسم زدن شد. از نزدیک تلویزیون
تا گلدان بزرگ درخت لیمو میرفت
و برمی گشت. بعد به دیوار سفید
تکیه داد درین حالت بیک تابلوی
نقاشی ذغالی شباهت پیدا کرده
بود. یک قیافه سیاه، کوچک و خشک
بطرف کرامفیل دیده آهی کشید و
یک بار گفت:

سوتیر هنوز هم در بین اطاق قدم
می زند و یک سو تفاهت هم بین او
و زنش خیلی او را رنج میدهد زیرا
در غیر آن یک مفاد بزرگ در انتظار
اوست. سوتیر دایما به این فکر
میکند که روزی پول زیادی بدست
آرد. و آنرا یک موتر ماسکویچ
بخرد. . . . بعد فکر می کرد و با
خود می گفت:

— ماسکویچ . . . خوب موترک
است. به همراهی چهار چراغ،
رادیو . . . زبان پینو شاید تئله
شود. . . پینو به حیث فرو شنده در
مغازة آلات آهنی کار میکند. . . یک
موتر ز پوروئر ینسه دارد. و تمام
روز آنرا در مقابل خانه خود میشوید
.... پینواز معامله ای فایده
کرد. . . . مثلا به همراهی تیل خاک

زیرا تمام قریه ما بخاری تیل خاکی
دارند و پینو تیل خاک فروشی را
پیشه ساخت. دو بیلر بیست لیتره
می گرفت و لی هیچ گاه آنرا تا آخر
همانطور پرسو دا نمی کرد. و اینه
دگه . . . اینجا نیم لیتر و آنجا نیم
لیتر. . . بالاخره یک لیتر مکمل
میشود. و یک لیتر تیل خاک ده
ستوتیک قیمت داد. اینجا ده
ستو تینک. . . آنجا ده ستوتینک. .
اینه دگه یک لیوا. . . نی. . . این
دگه استادی نیست بلکه یک دزدی
است. . . موتر ز پوروئر یتسه خرید
ولی و جلدان خود را فروخت. . .
دزدی هر کس میتواند بکند. . .
ولی مفاد بزرگ هیچ کس نمی تواند
بکند. . . مفاد بزرگ استادی
میخواهد. . . استعداد میخواهد
نیوغم میخواهد. . . عینا به مثل
ژیلیت. . . همان ژیلیت که پاکی
های ریش با ستو ریزه شده نقره را
به میان آورد و نصف فابریکه های
تیغ ریش را در اروپا و جهان شکست
داد. این یک مفاد بزرگ و موفقیت
بی نظیر است. مردانیکه ریش خود
را می تراشند خوش هستند و هم
خود ژیلیت خوش است. . .

ژیلیت یک استاد است. این
سخنان را به آواز نسبتا بلند تر
میگویند و در بین اطاق قدم می زند.
بعد از آن خیلی با تأثر بطرف زن
جسیم خود می بیند که چطور خوابیده
است سوتیر نزدیک او ایستاده است
ولی کرامفیل او را بخوبی درک کرده
نمی تواند. او نصف حویلی را پیاز
کاشته. حالا در بازار پیاز چندان
پیدا نمیشود و در زمستان مردم
صوفیه مثل دیوانه ها برای پیاز
پول میدهند. برای اینکه مردم
صوفیه مژه دهن خود را اهمیت
میدهند.

آنها همه چیز را همراهی پیاز
دوست دارند. سوتیر نیز به این
امید در حویلی پیاز کاشت فقط یک
حصه حویلی با قی مانده که کرامفیل

آنها گل کشت نموده و بدون کدام
فایده زمین را بند انداخته است. یک
بار سوتیر خواست همراهی او درین
باره دوستانه صحبت کند، برایش
گفت:

— این گلها ی لاله به چه دردی
خورد؟ آیا از آنها سوپ درست
میشود؟ . . . مشروب از آن تیار
میشود. . . چرا گل کاشتی؟
ولی کرامفیل به لجاجت تمام
جواب داد:

— همین طور! به آنها ضرورت
دارم.

— اما آخر چرا. . . بخاطر

چی؟
— فقط همین طور. . . آنها را
دوست دارم. . . چون خیلی مقبول
هستند. . .

— اوه خدایا. . . زن دیوانه!
آخر در شهر گل های پلاستیکی
می فروشند. خیلی قشنگ و زیبا. .
فقط لازم است یگان و قمت خاک های
آن را پاک کنی. . .

من آنها را نمی خواهم . . آنها گل های مرده است و من گل زنده کار دارم . .
 چه فرق میکند ؟ آخر مثل اصل آن است . .
 بصورت عموم این زن چون اهل و رجا نسکی است خیلی لجوج است . . خیلی کار ها را نافهمیده و به لج دیگران انجام میدهد .

سو تیر باز هم بطرف مهتاب بزرگ و نسبتا کم رنگ نگاه میکند درخت ناک کج را می بیند ، قمرهای مصنوعی و بشقاب های پرند. بعد بطرف کرانفیل متوجه میشود . خیلی بزرگ و وزمین است . دستش از بستر بطرف زمین آویزان است و پرده از شدت تنفس او می لرزد . دفعتا مفکوره ای در مغز سو تیر چرخ می زند . به آواز بلند بخود میگوید :
 - بلی فقط همین یک چاره موجود است .

با ترش رویی سو خسته سگرت خود را در خاکستر دانی فشار میدهد . بعد از آن بلند شده با پا های برهنه در حالیکه فقط یک نیکر بتن دارد به حویلی می بر آید . کج بیل را گرفته در بین گرد گل داخل میشود . درین لحظه او به این فکر میکند و میگوید :

- فقط همین قدر که بیدار نشود .
 و یا به بیرون نبر آید . بیل را بکار انداخت با نیکر و زیر پیراهنی سفید در آتش به شبح و ارواح خبیثه شباهت پیدا کرده بود . گلبا یکی بعد دیگری بقتل می رسیدند مهتاب از بین ابر ها بیرون می لغزید و اطراف و یا گوشه های مهتاب روشن تر بنظر می رسید عینا به مثل لبه های تیغ های «ژیلت» .

- سو تی
 این صدای زن نش بود که او را صدا می زد و او را بجایش خشک کرده بود .

سو تیر بجایش میخکوب شده و شباهت به مجسمه داشت که از کج ساخته شده باشد و خیلی به مشکل تنفس میکرد .

- سو تی ! چه میکنی ؟
 - هیچ ! فقط . . درین جا . .
 گل ها . . چی ؟

در حالیکه این سخنان بی ربط ارد هانش می برآمد عرق سردی از پیشانی اش جاری بود عینا مثل آرتیست فلم های پولیسی که در کدام جایی گیر مانده باشد و پولیسی در چند قسمی او واقع باشد . باز هم ادامه داد :

- آن دکه . . فیصله کرده بودیم که . . همه جا را پیاز بکاریم . .

وای . .
 - کدام پیاز را فیصله کردیم . .
 هیچ کدام فیصله درین باره نکردیم . . سو تیر از کارش دست بر داشت زیرا از کلکین قیافه زن نش رادیده که عملیات تخریب کارانه او را می بیند . سو تیر میخواست چیغ بزند و لی اما سو تیر او را زن نه بلکه در آن صدایش بیرون نشد به آهستگی



لحظه فیل تصور میکرد . . درد لاش گفت . . و قتیکه با هم از دواج کردیم چقدر خورد جثه بود . . کرانفیل دفعتا چنان چیغ زد که مانده بود تمام قریه از خواب بیدار شود .
 - اوه خدای من ! گل هایم اواخ . .
 چه کردی ؟
 واز شنیدن این چیغ سو تیر چشمانش را مثل طفلی که منتظر سیلی خوردن باشد بسته کرد . وبعد چون دید سیلی محکمی برویش اصابت نکرد گفت :

- ایشت : غالمغال نکن . برای اینکه همسایه ها بیدار میشوند . گلبا ! بسیار مهم نیست .

برایت گل های پلاستیکی می خرم !
 برایت لب سرین می خرم . . و همچنان تکه برای پیراهن ! تنها کرانفیل بیه
 غالمغال نکن . .
 آهستگی از پله ها پائین آمده و

سو تیر به عقب می رفت ، کرانفیل خاموش شد اما خیلی بشدت و به آواز بلند تنفس میکرد . شباهت به لوکو موتیف بخار داشت . گفت !
 - لبسین - برای مهمی خری ؟
 تکه برای پیراهن ، گل های پلاستیکی بطرف کرد ها رفت . کدام فکر خطرناکی کرده و این فکر او را سو تیر نیز دوک نموده به آهستگی میگفت :

- فقط غالمغال نکن . . فهمیدی . .
 خواهش میکنم . . کاری نکن که . .
 کرانفیل درین وقت یک بیل در دست داشت و بجان پیازها افتاد ، سو تیر میخواست چیغ بزند و لی سو تیر او را زن نه بلکه در آن صدایش بیرون نشد به آهستگی



گفت :
 - وای پیاز ها رفت پشت کار شان . . . هوش کنی که پیاز ها را خراب کنی من قبر میشوم اینرا خوب باید بدانی . . .
 کرانفیل بایک صدای آرام جواب داد .

- چیغ نزن . . همسایه ها بیدار میشوند . . .
 بیل را بکار انداخت . . دوست مانند یک بولدوزر ! سو تیر به تضرع میگفت :

- کرانفیل جان . . . کرانفیل قند . . کرانفیل عزیزم . . خوبی ندارد . . تو این کار را بصورت ارادی میکنی ؟ هله دکه یک اندازه متین شو ! اوه کرانفیل جان ! در حالیکه این سخنان را می زد در پهلوی کرانفیل قرار داشت و کوشش میکرد اگر بتواند دست او را حکم

بگیرد و لی کرانفیل متین نشده و برعکس به هیجان آمده بود . به تدریج کرد های پیاز به خرابه تبدیل میشد بعد از مدتی از همان پیاز های اولی اثری نماند . و زمینش قلبه شد .

- کرانفیلو . . . او چوچه فیل . . تو زندگی مرا سیاه ساختی . . . ولی بعد از مدتی سو تیر به فکر افتاده یک اندازه تسکین شد . نزدیک درخت ناک کج رفته و سگرتی روشن کرد . قیافه او خیالی متین بود خیلی زیاد به عکس های پاسپورت شباهت داشت .

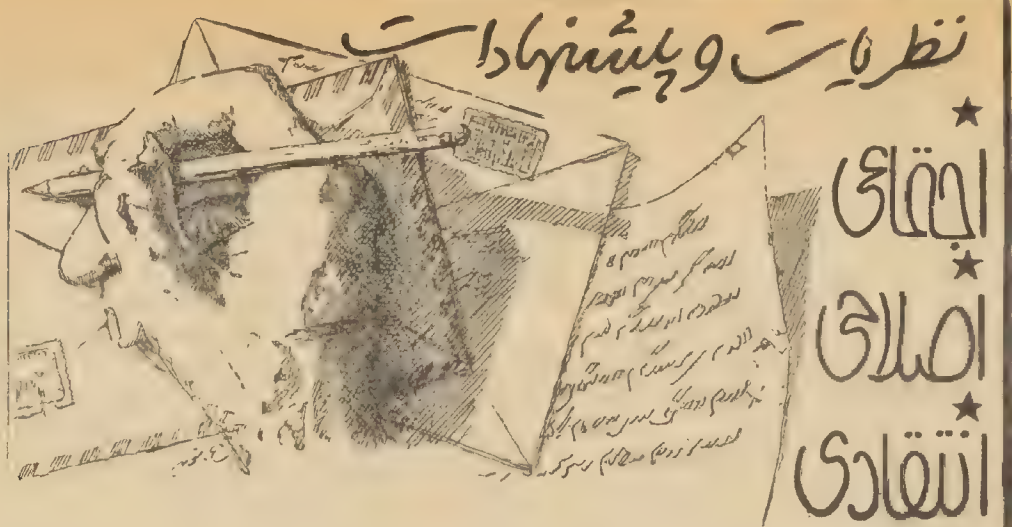
او مثل اینکه بر فراز ابر ها پرواز میکرد با خود گفت :

- ژیلت حتما یا زن خود را طلاق داده و یا زنش مرده و یا هم امکان دارد هیچوقت از دواج نکرده باشد . به هر صورت ژیلت با این موفقیت خود حتما باید زن نداشته باشد ، مرد زن دار برای در آمد بزرگ ساخته نشده . . این چیز واضح است . از پس عصبی بود کم بود سگرت و ابجود و کرانفیل هنوز هم بکان بنه پیازی را که مانده بود سر وزیر میکرد بعد از آن بیل را دور انداخته و از کرد بیرون بر آمد و روی پله های زینه نشست . او نفس نفس می زد چشمانش پر از اشک بود سو تیر درین وقت فکر می کرد و در دل میگفت :

- اینه فیل را ببین که حالا دکه گریه هم میکند .
 سو تیر رفته پهلوی او نشست . زیرا از یک طرف دلش بحال او می سوخت و از طرف دیگر اگر زورش می رسید او را شاید شدیداً جسزا می داد .

هر دو نقشسته بودند . شب گرم و مهتابی بود ، معلوم دار که آسمان هم پر از ستارگان ، قمر های مصنوعی و بشقاب های پرنده بود .
 - پایان -

ترجمه: زلمی نورانی



از هیاهوی بی مورد هتلیهای شهر جلال آباد جلوگیری شود

چرا فابریکه قند جلال آباد ترمیم نمیشود ؟

خنده استمزا آمیز به من رونموده گفت که این فابریکه قند است و سالهای متمادی به بهانه اینکه چون چند پروژه آن خراب می باشد بدون اینکه از آن استفاده شود به همین شکل باقی مانده من راستی بچیت یکی از افراتو و ن دوست کشور خود بسیار غمگین شدم . از سبب آنکه چندی قبل حکومت برای اینکه از قلت پوره بکا هد از ممالك همجوار و دیگر کشور های

دوست پوره وارد نمود . من این چند کلمه را به این صفحه نوشتم . خدا کند که تو چه مقامات مسئول در این باره معطوف شود و فابریکه مذکور بعد از تکمیل و ترمیم پروژه جات آن دو بار به فعالیت آغاز نماید.

با احترام

محمد عظیم آبرو مند معلم صنف نهم لیسه نجات .

چندی پیش که خودم بعد از اخذ رخصتی زمستانی می خواستم که بافا میل خود یکجا برای سپری کردن ایام تعطیل به جلال آباد بروم . در جلال آباد بعد از گذشت چند روزی که خیلی به خوشی سپری شد ناگهان همین خوشی و سرور ما به غم و اندوه مبدل گردید .

وقتیکه می خواستیم دو باره بطرف کابل و هسپار شویم چون موتر ماتیل کم داشت خواستیم از تانک تیل بگیریم همینکه در محوطه تانک رسیدیم یک عمارت بزرگ که شبیه فابریکه

هابود تو چه مرا بخود جلب نمود اما متأسفانه چون به آن شهر آنقدر بلدیت نداشتیم از نفر موظف همانجا پرسیدیم این عمارت که به عقب تانک واقع است کجا است وی بعد از

و کبابی ها و بلند نمودن رادیو گرام ها ، تاپ ریگارد ها که به آهنگ های خار جی خصوصاً هندی مجهز میباشد شروع میشود که به عصاب همشریان تاثیر خیلی نامناسب می نماید حتی دیده میشود که شاگردان به شپلان های بی مورد و صد اگر دن همشهریان تاثیر خیلی نامناسب و این وضع آنها خیلی خجالت آور میباشد .

ازین گذشته چون شهر جلال آباد در بین شاهراه ترانزیت میان افغانستان و پاکستان موقعیت دارد پس طبعاً عبور و مرور خارجیها درین شهر خیلی زیاد است و شاگردان مذکور علاوه بر صداها و اشپلاق ها بالهجه خاصی با آنها تکلم مینمایند که این عمل آنها در مقابل خارجیها تاثیر بد مینماید لهذا برای اینکه ملت غیور و مہمان دوست افغان به همچو اعمال در مقابل خارجیهای بد معرفی نشده باشد مقامات مسئول متوجه این اصل گردیده جلوگیری نماید . شینگل «مدد یار» از جلال آباد مامور بندر نور خیل

شاید اکثر خوانندگان محترم یا خود شهر جلال آباد رادیده باشند و یا از هیاهویی که در فصل زمستان درین شهر بر پا میشود چیزی شنیده باشند حالاکه اینجانب نوشته کننده مضمون شاهد اینهمه هیاهو شهر مذکور میباشم در باره زیبایی بعضی باغها پارک ها ، فارم ها و تلهایی چیزی نمی نویسم زیرا شاید اکثر خوانندگان آنرا به چشم سرمشاهده کرده باشند پس توصیف آن چندان خوش آیند نخواهد بود اما همینقدر میگویم که بعضی اشخاص نسبت به همه آن بی اعتنا هستند . ولی شهر زیبا جلال آباد که در فصل زمستان اکثر وطنداران غرض تفریح به آن جامیروند بعضی تواقص هم دارد مثلاً رفتار بعضی هوتلیان و کبابیها در مقابل همه ناخنجار بوده قابل اصلاح و ترتیب صحی میباشد . طور مثال زما نیکه از طرف روز عقر ب ساعت ۱۱ ونیم بجای از طرف شام به ۵ ونیم نزد یکتا شده میرود در شهر غالمغال های دلخراش شاگردان هو تلهای و سما وار چیها

فروشگاههای بزرگ از طرق کریدت بامردم کمک کنند

از سایر فروشگاه ها مخصوصاً فروشگاه بزرگ افغان این تو قع را دارند که ماری این اصل تقریباً آرای عامه را در مورد به این مجله بنشر رسانیدیم تا سایر فروشگاه ها هادرین زمینه اقدامی بعمل خواهند آورد .

معامله نمایند ، این امر هم به مفاد خود فروشگاه تمام خواهد شد و هم سهولتی برای مردم ما ایجاد خواهد گردید .

قسمیکه مطالعه میشود یکمده زیاد مردم ما مخصوصاً مامورین دولت

ولوازم خانه احساس مینمایند اما باتا سف که قدرت خرید آن را در مقابل پرداخت پول نقد بصورت یکبارگی ندارند .

ولی هرگاه فروشگاه ها مانند فروشگاه های سایر ممالك از طریق کریدت بامردم خاصه طبقه مامورین

در همه فروشگاه ها مخصوصاً فروشگاه بزرگ افغان اکثراً وسایل ولوازم ضرورتیکه خانواده ها به آن احتیاج دارند سراغ شده میتواند اما صرف یکمده مردم ما قدرت خرید اینگونه وسایل را ندارند و عده کثیر دیگر مخصوصاً طبقه مامورین در حالیکه ضرورت مبرم به وسایل



داستان

جاء پنهان شده ام .
مادرم بحیث مادرکلان عقیده دارد
که این اطفال همه ضرورت به تعویذ
دارند و از آن سبب نزد فالبین هارفته
باصطلاح خودش روی طالع او را می
بیند و از فالبین با پرداخت يك مبلغ
پول تعویذ می گیرد .
من هر قدر از خانم خوا هشتمی
کنم که رویه اش را تغیر دهد وی با
دلایل غیر منطقی خودش می خواهد
مرا قانع سازد که گناهی ندارد
و تماماً گناه هان ازدو طفل بزرگترش
است .

راست بگویم این رویه خانم سخت مرا
به تشویش می اندازد دو متأثر می سازد
تا نرم بیشتر در این است که آیا
آینده این دو طفل چه خواهد شد زیرا
نا اندازه که من می دانم و مطالعه دارم
آینده خطرناکی در انتظار آنها است .
از شما خوا هشتمی م این نامه ام را

نشر کنید و نظر خود را نیز بنویسید
که با این رویه خانم چه کنم ؟
محمد عثمان از میوند وات :

بناغلی محمد عثمان از میوند وات!

نوشته تانرا نظر به خوا هشتمی نان

بجای رسا ننیدیم . ما هم باشما باین
عقیده می باشیم که اگر رویه خانم
تان در باره اطفالش تغیر نکند حتما
آینده خطرناکی متوجه آنها خواهد
بود .

کار را می کردیم تا ما را دوست داشته
باشند ...

وقتی از موضوع خبر شستم
خواستم ما نند همیشه مادرش را
توصیه کنم تا ازین رویه يك جانبه
خویش صرف نظر نموده و رویه
خویش را در برابر همه شان یکسان
سازد . ولی خانم بمجرد شنیدن
این موضوع با عصبانیت کامل هر دو
طفل را زیرلخت و کوب قرار داده و آنها
تهدید نمود دو شبانه روز

آنها را در حالیکه گناه خود را
نمی دانستند از تفریح و غذا محروم
ساخت و نتیجه این شد که یکی
مریض شد و مدتی به بستر افتادگر
چه بعد از مدتی صحت یاب شد اما يك
حالت غیر نورمال در آن بمشاهده
می رسید مثلا روزها بدون اینکه به
بازی و ساعت تیری مانند اطفال
همسال خود بپردازد بحالت متفکر

و متأثر درگوشه می نشیند و شب
ها ز جایش برخاسته در گوشه
خانه نشسته آهسته آهسته گریه
می کند و یا اینکه در همان نیمه شب
بروی حویلی برآمده در کنج حویلی
بخواب رفته وقتی خبر می شوم و او را
بخانه می آورم باز هم بگریه می شود و می
گوید مرا می کشند ازین سبب این

مدت ۷ سال است که ازدواج کرده
ام در همین مدت راست بگو یم زنده گی

بر من تلخ می گذرد . خانم با وجودیکه
تعلیمیافته و ما موز دولت است اما
باز هم عقاید پوچ و خرافاتی دارد .
صاحب سه طفل استیم طفل کوچک

ما که سه ساله است نزد مادرش از
دو طفل دیگر در هر چیز برتری خاصی
دارد و این کار باعث درد سرد هائی
بر ما شده است .

خانم نظر به علاقه بیشتری که
به طفل کوچکش دارد او را در مقابل
دیگر اطفال آن قدر ناومی دهد که باعث
حسد دیگر اطفال می شود و آنها
یکنوع بد بینی در مقابل برادر خورد
خود پیدا کرده اند . و با وجودیکه

هنوز کوچک استند حرکاتی در مقابل
مادر شان و برادر کوچک شان از آنها
سرمی زند که بعضا خطراتی را از دید

است تو لید نماید . مثلا یکروز
این دو طفل به فکر کود کانه شان
تصمیم گرفته بودند که برادر کوچک

شانرا بقتل برسانند و تصافا مادرم
که با ما یکجا زندگی دارد از موضوع
خبر شده بود .

وقتی علت را پرسیده بود ابتدا
گریه و ناله کرده بودند و بالاخره
گفته بودند مادرم ما را بخاطر او
دوست ندارد ازین نسبت ما این

باز درون بخندید



فانتیزی

ترجمه: نورانی

مرغابی غمگین

خلاصه چه کاری بسو دکه نکردیم بخاطر اینکه غمگین نباشد ولی او هیچ تغییر نمی کرد . در زیردرخت گیلاس ایستاده و غمگین و خموشانه نگاه می کرد چرت می زد، غذا نمی خورد و طور یکه ما می دیدیم و متوجه شده بودیم روز بروز لاغر شده می رفت و ما این موضوع را تحمل کرده

نمی توانستیم زیرا عنقریب سال نوی آمدنی بودو درین جشن بزرگ همه خوشحال هستند واز خوشی آواز می خوانند و هیچ غمگین نمی باشند ودر عین زمان چرت هم نمی زنند .

سال نو آمد ورفت . واز همان وقت به بعد ما هم غمگین و خاموش هستیم گاهی بیرون میرویم . به ابرها نگاه می کنیم چرت می زنیم مخصوصا وقتی که تنها باشیم و فتنه یی را هم تحمل کرده نمی توانیم و مردم دونا یرون نمی توانند از غم و غصه مابکا هند بعضی اوقات مو زیك سرود رامی شنویم و لی مارا خوش ساخته نمی تواند .

نمی دانیم که چرا اینطور شدیم بعضا میگویند که بخاطر خزان است و دیگری برای ما میگوید از سبب بهار است و شاید از سبب آب و هوا باشد و شاید این غم ها از سبب مرغابی باشد و ما هنوز هم او را بخاطر داریم اودایما به همراهی ماست در وجود همه جا گرفته است .

من اکثرا خاموش و غمگین هستم هیچ گاه تنهایی را تحمل کرده نمی توانم و یگان شخص از دو ناپرون غم مرا هنوز شدید تر می سازد از همه زیاد تر گر دش ابر ها واشکالی که در آسمان بو جود می آورد خوشم می آید .

و شاید این هم برای این بود که قلب مرغابی حصه من رسیده بود.

پایان

ژونون

می بود بیرون میکشیدیم او بطرف برها می دیدو باز هم مثل سابق غمگین بود . يك تشت بزرگ را پراز آب کردیم و او را در بین آب گذاشتیم ناآب بازی کند . او آب بازی کرد و پر های خود را تکان داده و با چشمان سرخ خود بطرف ما دیده و باز هم زیر درخت گیلاس رفت زیرا دایما در همان جا ایستاد میشد . و برای اینکه او را مشغول ساخته بتوانیم واژه هایی شبیه آواز مرغابی میکشیدیم حتما آواز ما شبها همت زیاد به آواز مرغابی نداشت زیرا او حتی چار طرف خود را هم نگاه نکرد . بعد از آن يك مرغابی دیگر خریدیم . باز هم مرغابی سفید از جنس دونا یرون . آنرا نزد مرغابی غمگین آوردیم . او مرغابی دونا یرون را دیده و يك بار نور آن چرخ زد . باز هم زیر درخت گیلاس ریخته و ابر ها را تماشا می کرد .

درین وقت يك نفر دیگر از جمعیت ما پیشنهاد کرده گفت :

— بیائید برای او موزیک و ترانه های مسرت بخش بشنوایم ! زیرا مرغابی ها بعضا خلاف انتظار موزیک دوست می باشند شاید بدین ترتیب او خوشحال شود . این پیشنهاد را نیز عملی کردیم و آنهم يك مرتبه نی بلکه چندین بار در روز ! يك گراموفون را در نزدك پنجره گذاشتیم و موزیک سرود را گذاشتیم . او خموشانه گوش می داد سرش را شور می داد و چشمان سرخ و غمگین او متفکرا نه جلایش یافت .

میکند . جای تعجب است . مرغابی حجبی است .

رفتم که او را ببینیم او زیردرخت گیلاس ایستاده بودو بطرف ما خموشانه می دید ما پر سیدیم : — چطور هستی مرغابی جان قندو نبات ؟ ...

او هیچ جواب نمی داد مدتی بطرف چشمان او دیدیم از دیدن چشمان غمگین او مانیز متاثر شدیم او را قدری نوازش کردیم و با خود گفتیم :

چه مرغابی روشن فکر ؟ .. شاید از مرغابی های جوان آ زوده شده باشد و حالا از اجتماع متاثر است . شوخی که شوخی بودو لی مرغابی هر روز از غم زیاد چرت میزد و روز بروز لاغر شده میرفت . ما نمی توانستیم هیچ کس را به این حال بگذاریم حتی مرغابی را !

یکی میگفت : شاید دوست دارد که دایما به ابر ها نگاه کند . قبول کردیم و فیصله نمودیم که هر وقت آسمان ابر باشد او را بیرون ببریم تا خوب ابر ها را مشا هده کندو تنها و تنها غمگین نباشد . یکنفر دیگر نظریه داد که شاید دلش میخواهد آبیازی کند دیگری گفت که چنین مرغابی ها وقت غمگین می باشد که تنها زندگی کنند تنهایی را تحمل کرده نمی تواند ما خیلی مسئله را جدی گرفته بودیم . و یکر می کردیم که مرغابی از کدام چیز متاثر است از همین سبب اقدامات جدی نمودیم . او را به وقتیکه ابر ها در حرکت

مرغابی سفید و غمگین بود . به برف کوچ شبها همت داشت . در بین حویلی تاو بالا گردش می کرد و دایما خاموش بود . ما او را تماشای کردیم و با خود می گفتیم که زمان چقدر تغییر کرده و حالا حتی مرغابی غمگین است

او در بین حویلی گردش می کرد و قتی که به چشمان او نظرمی انداختیم غم و اندوهی را مشاهده می کردیم که از دیدن آن ما هم غمگین می شدیم با وجودیکه او يك مرغابی بودو لی مایه صفت انسان باید يك کاری را انجام می دادیم . ولی هیچ کس نمی دانست که چه چیزی ضرورت است که از نداشتن آن مرغابی رنج می برد و قتی که از کار بر می گشتیم می پرسیدیم .

— چطور شد ؟ ... هنوز هم غمگین است ؟ ...

— بلی هنوز هم غمگین است . تمام روز بطرف ابر ها نگاه می کرد و خاموش بود .

— این ابر ها چه دارند که مرغابی مابطرف آنها از صبح تا شام نگاه

~~~~~



بنون شرح

# آدم های معروف و گف های خنده دار

آمییر فز یکدان معروف به هوش  
پرکی معروف بود ، يك روز موقعی  
که از خانه خارج میشد روی در لوجه  
ای پخت که روی آن نوشته شده  
بود:  
من خانه نیستم .

اتفاقا بعد از ساعتی خودش  
دوباره برگشت و قتیکه لوحه را دید  
باخود گفت :  
من خانه نیستم .. بهتر است  
بسانتر بیایم تادرخانه با شم

چارلی چاپلین هنرمند نا بغه  
سینما گفته است :  
بزرگترین افتخار من خنداندن  
مردم گر یان است .  
فرستنده : گل احمد

توماس جفرسن رئیس جمهور و  
سابق امریکا گفته است :  
آدم بیسواد بهتر از با سواد است  
که معلو ماتش از روی روز نامه باشد .  
...

## نکته نکته

افکار انسان مانند پراشتوت  
است ، اگر به موقع باز نشود بدرد  
میخورد .  
...

تاسف خورد ناز روزی شروع  
میشود که مو های آدم روبه سپیدی  
میرود .  
...

نویسنده ای که از نوشته های  
تعریف میکند ، مانند ماری است که  
از زیبا بی اطلاالش صحبت میکند .  
...

اگر میخواهید با موضوعی  
آشنا یی پیدا کنید ، در باره اش  
کتاب بنویسید .  
فرستنده : تعیم یوسفزی



زن: بی عزیزم اوژن وشو هر  
جوان چقدر باهم صمیمی هستند و  
حرف های عاشقانه بهم میگویند

صفحه ۶۱



اوهو ... براستی کانسرو بسیار نازه بوده

## تاسف کودکانه

مفتش از يك بچه خرد سال دوصنف پرسید :  
دو جمع دوچند میشود ؟

چهار  
آخرین ... پس این چهار دانه شیرینی را بگیر جایزه ات است .  
پسرك بعد از اینکه شرینی هارا گرفت در دلش گفت :  
کاش میگفتم دو جمع دو سسی میشود .  
...

## علت تاجر فیلبان

مردی بدیلن یکی از دوستانش که در سیرك فیلبان بود رفت ، اما او را  
خیلی غصه دار و اندو هگین دید ، پرسید :  
چرا اینقدر جگر خون هستی ؟  
امروز فیل بزرگ مرده  
عجب بخاطر فیل غصه داری ؟  
حتما فیل مذکور را بسیار دوست داشتی .  
نه موضوع ازینقرار است که طبق مقررات سیرك باید قبر فیل  
رامن بکنم .  
فرستنده : فریمه رشید

معلم :- بگو احمد ... گی بهار میشود ؟  
شاگرد : صاحب اول بهار .

اولی وقتیکه در بحر شنا  
میکردم بایک سو سمار مواجه شدم .  
دومی : چطور از چنگ آن نجات  
یافتی ؟  
اولی : ساده و آسان ... آنقدر  
سرش را زیر آب گرفتم که از خفگی  
مرد .  
...

شخصی از یکنفر پرسید :  
ببخشید سواد رابه «ص» نوشته  
کنم خو بست یابه «ص»  
وی جواب داد:  
این دیگر بسته به سواد خود  
تان است .  
...

معلمی روبه پسریکی از شاگردانش  
کرده گفت :  
آقا ... بالای پسر تان کو شش  
کنید ... خیلی ضعیف است .  
پدر شاگرد جواب داد :  
فرق نمیکند ... او را پیش داکتر  
می برم و دوا ی قوت برایش میگیرم  
در ضمن به سپورت تشویقش میکنم .



بدون شرح

شماره ۴۵



# کورژون پناک مردم



فکاهی... انتقادی... اجتماعی... فکاهی... انتقادی... اجتماعی...

## لوژ پائین یعنی چه؟؟؟

### صحنه اول



در حالیکه در سایر ممالک جهان سینما یکی از وسایل تفریح مردم بحساب میرود در کشور ما فعلاً متأسفانه یگانه وسیله تفریح مردم میباشد، زیرا تیاتر حرکت خیلی بطی و سنگ پشته دارد و معلوم نیست که چرا ریاست ثقافت و هنر برای دایر کردن نمایشات هنری بصورت سریعتر و وسیعتر موقع نمی یابد. بهر حال

چون از دیگر تفریحات هم خبری نیست ناچار میماند و چند سینمای دولتی و شخصی. اینکه سینما داران و دار ساخته میشوند فلم های خوب و آموزنده وارد کنند بجای خود ولی چرا از هر نوع خود سری شان جلو گیری بعمل نمی آید بر خلاف سینما های دولتی در سینما های جدید شخصی شیوه جدیدی بمیان آمده و آن مساله لوژ پائین؟؟ است. و من نفهمیدم که لوژ پائین یعنی چه؟ اگر مقاماتی که وظیفه کنترل این خود سری ها را دارند و یا خود سینما داران جوابی به این سوال دارند بفرمایند بنویسند تا هم این بر تقصیر و هم سایر خوانندگان مجله بدانند و بعد ازین انتقاد بیجا نکنند. در سینما های شخصی مانند سینما های دولتی

بالاخره از درک متضرر شدن مردم اداره ای مسئول خواهد بود و این اداره بایست از همین حالا مسئولیت خود را درک و جلو این خود سری را بگیرد و دامنه لوژ پائین بازی را برچیند.

یکی از دوستانم گفت از بس تقلب زیاد شده من پرهمه چیز مشکوک هستم حتی بخودم.

گفتم:

حتی بخودت؟  
- بلی... هر روز صبح وقتی که به اداره میروم خود را در آینه نگاه میکنم تا ببینم خودم هستم یا کس دیگری خندید و گفتم:  
- زیاد مبالغه نکن.... بگو چرا دفعتاً از تقلب حرف زدی؟

کابل شهر موتر های رنگا رنگ و شهر از دحام است. درین سرویس های شهری و از دحام موتر های مختلف الشکل و عراده جات مانند بایسکل، موتر سایکل گراچی اسپر کراچی دستی و غیره که در جاده های تنگ و باریک اکثراً باعث تعارفات ترافیکی میشوند وضع بس های شهری قابل توجه جدی است، آباروژی خواهد رسید که به این مساله واقعا توجه شود؟

یک لوژ وجود دارد که قیمت تکت آن یا نزده افغانی است (بشرطی که بتوانید تکت را از غرفه بخرید!!) و بعد در طبقه پائین هم قسمت زیادی از سالون را لوژ پائین (؟) نام گذاشته قیمت تکت آنرا همان پانزده افغانی تعیین کرده اند، بعد چند چوک محدود بنام ده و دوازده افغانی می ماند و بس این مطالب البته برای صاحبان سینما های شخصی نوشته نشده بلکه انتقاد متوجه اداره مسئولی است که مرا قبت سینماها را بعهده دارد زیرا سینما داران هم نظیر یک انتقاد تجارتی و روز نامه ها در مورد تشکیل بازار سیاه و سایر موضوعات اهمیت ندادند. این انتقاد را هم که با منابع شان مستقیماً تصادم میکند اهمیتی نمیدهند، ولی



# وقتی که در انسان انصاف نهاند در نهگ هم شوری نهی، ماند.

## صحنه چهارم

در بین سر ویس دوفنر باهم صحبت میکردند. یکی از آنها گفت: فلم سنباد علی بابا واله دین را دیدی؟

آندیکری گفت:

نه چطور بود؟

حوبش بود... چه صحنه هایی داشت... سه نفر سر قالینچه پرنده ده هوا میرفتند. فلم جادو گری داشت... فلم هندی بود... بچه فلم هم سلیم بود هم صحبت اولی گفت: غنی فلم ایرانی مرغ تخم طلا را ببی.

او چطور اس؟

فوق العاده... او هم قالینچه پرنده دارد... اوسانه بابا به خارکش اس که یک مرغ پیدا میکنه وای مرغ هر روز یک تخم طلایی میده... صحبت آنها دوام داشت ولی من در افکار خودم غرق شدم... درین فکر که هنوز هم قصه های جن و پری و دیو وقا لینچه پرنده برای ماجالب وقابل قبول است... درین عصری که بشر تابه ماه می برد آنها بصورت واقعی نه ذریعه تخیل و رویا... ما به چه فکر میکنیم و به چه چیز هایی دل خوش می نماییم.

حق الزحمه ها آخر ماه حواله میشود و هنوز به آخر ماه چندروز دیگر مانده.

خندیدم و گفتم:

بلی باید شیرین باشد ولی بوره های امروز شیرینی سابق را ندارند. گفتم:

پس به این حساب واینطور که روز بروز افکار تقلب کارانه تقویت میشود شاید روزی گوشتی راصرف



بدون شرح

گفت: بنظر تو نمک باید چگونه باشد؟ سفید... نه منظورم طعم آنست... او اله البته طعم آن... چیز... خوب شور است دیگر... یقین داری؟

کفیم: این حرف ها چیست، نمک شور است و اگر شور نیست پس نمک نیست. گفت:

پس گوش کن ناقصه نمکی را که شور نبود برایت بگویم... دیروز خانمی ادعا میکرد که یک مقدار نمک از دکانی خریده و بخانه برده بعد از استفاده فهمیده که نمک مذوق قطعاً شور نیست. گفتم:

یعنی نمک نمک نبوده

تخیر نمک نبوده

پس چه بوده؟

چه میدانم... حالا نمک وروشان هم متقلب شده اند. شاید سنگ

های سفید را آورد میکند البته منظورم از آورد نمک نیست، یعنی چیزهای دیگری را غیر از نمک میده میکنند و بنام نمک بالای خلق اله میفروشند. گفتم:

سوای چه بد... اگر نمک را که ارزان ترین چیز است مخلوط کنند و نمک تقلبی بسازند از سایر تقلب کنندگان نباید گله داشت. گفت:

آیا متوجه بوره هم شده ای؟ گفتم:

بوره؟... راست بگویم مدت است دستم به بوره نمیرسد، ذایقه آنرا تقریباً

فیما موش کردم اما اگر حافظه ام خراب نشده باشد باید بوره شیرین باشد.

لب وروی اوهم مانند من کشال بود. زیرا هر دو مفلس بودیم، گفت:

عرض کنیم آخر ماه حق الزحمه

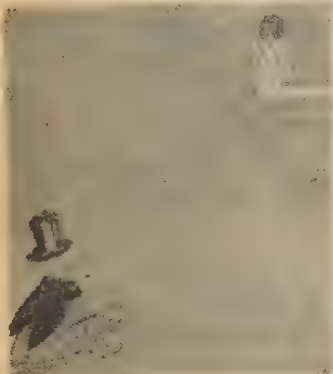
ات حواله هم شود آیا پول نوشته ها

ومضامیت اینهمه درد بیدرمان ترا دوا خواهد کرد؟

دوست نو یسنده ام آهی کشیده گفت:

نه... دوا نمیکند...

کنیم که گوشت نباشد و کچالویی بخوریم که کچالو نباشد گفت: دوستم خندیده گفت: شاید همینطور باشد.



عروس در انتظار رسیدن داماد

چه خوش باشد که بعد از انتظاری، نویسنده ای گیر حق الزحمه اش را



# چرخ شکسته



لیکن نمیتوانستیم بگوئیم چه عادت داشتیم که بن بان آرمینیا می بگوئیم .

دوباره این است .

از خود می پرسیدم چه تفاوتی وجود خواهد داشت اگر سطح سرکها تا اندازه غیر معمول میبود .

میگفتم :

هیچ کس از آنها استفاده نخواهد کرد .

دور تر از مرد پیری که به همراهی گرجی و اسپیش از جایی بجایی مسافرت میگیرد و میوه میفروخت از ترافیک رفت و آمد زیاد خبری نبود ، گسایکی میخواستند به مسافرت بروند و بزودترین فرصت به مقصد برسند از بایسکل استفاده مینمودند .

در یکی از سالها ما میم که اسمش واهان بود و تازه وارد میدان عمل گردیده بود از سانفرا نسیکو با سواری موتر جدید سرخ رنگ ابریسن خویش آمده و در مقابل خانه مانوقف نمود و پرسید :

آیا موترم را پسندید؟ در تمام امریکا فقط یازده موتر ابریسن است و تنها یکدانه سرخ . همه احساس شادمانی و غرور مینمودیم ، همه خندیدیم و ما می واهان به دود کردن سگرت پرداخت این واقعه بسیار هیجانی بود . که فکر کنم در تمام امریکا فقط یک عراده موتر ابریسن سرخ است و آنرا ما می مالک میباشیم . این موضوع مانند آن بود که بگویند یکی از پدر کلانهای ما ابراهام لینکن را دیده و یافامیل های اولی ما اولین مسافرتین و ما جریین بودند که همراهی فامیل های دیگر برای اولین بار به امریکا آمده بودند . شما چه احساس خواهید کرد هنگامی که ببینید یک پارچه

در آن میروید در آنروز ها خشک و بایر بود اما بعدها مردم شروع به حفر جوی های آب نمودند تا بتوانند زمین های شانرا آبیاری نمایند .

گریکور شروع به غرس کاکتوس در آن بعد از ظهر نمود . در این وقت من زده سائله بودم ، درخت مذکور بعد از چندی شروع به شکوفه نمود شکوفه های درخشان سرخ و میوه که هیچ کس نمیدانست چطور بخوردش ، درخت غرس شده آهسته آهسته بلند و بلندتر میشد تا آنجای که بلندی آن از اندازه قد یک مرد بلندتر شد . مادرخت دیگری داشتیم که آنهم تصادفا روئیده بود مقداری از تخم از درخت همسایه مادر زمین فرو رفته بود . در تابستان همان سال مادرخت کوچکی که متعلق بخود ما بود داشتیم درخت مذکور بسیار کوچک بود که بتوان بر آن بالاشد لیکن بوی بسیار پاک و خوشگوار داشت و دارای سایه زیاد بود . هنگام تابستان هوا فوق العاده گرم بود و ما مجبور بودیم که از طرف صبح وقت تر از خواب بوزیم تا شمال سردی را که میوزید احساس نموده باشیم ، هر تابستان رئیس شهر تعدادی از ما شین ها و تراکتور ها را با وظیفه میساخت تا خرابی های سرکها را ترمیم نموده و آنها را هموار سازند ، هنگام صبح شنیدن آواز بوم ، بوم ، بوم آن که از فاصله دور بگوش میرسد از جمله عادت همیشگی ما شده بود . هنگامی که آنها نزدیک خانه می آمدند آواز شانرا بلندتر و واضح تر میشنیدیم و بعد سوی دیگری میرفتند و باز دوباره بر میگشتند و چنین تصور مینمودیم که این آمد و رفت ماشین ترمیم سرکها مانند بعضی چیزها در زندگی لازم میباشد

تمام ما شروع بخنده نمودیم ، تقریبا برای مدت پانزده الی بیست دقیقه خندیدیم و بعد دوباره غمگین و متاثر شدیم این عمل در خشنده بود اما در عین زمان چنین احساس مینمودیم که این عمل باید بسیار تاسف آور و غمناک باشد زیرا این احساس در خود ما وجود داشت که احساس شک ، احساس بیبودگی ، و احساس غم نمائیم .

در یکی از روزها هنگام ظهر برادرم گریکور در حالیکه شاخه ای از درخت کاکتوس را در دست داشت به خانه آمد ، برایم گفت :

آیا تو میفهمی که تمام این سرزمین روزی دشت بوده و درخت های کاکتوس در همه جا می روئیده ؟

پرسیدم :

مقصود این است که هیچ کس در این جازندگی نمینمود ؟ گریکور گفت .

هیچ کس اما حیوانات وحشرات و چیز های مثل این ( اشاره به شاخه درخت کاکتوس ) .

من دوباره قریه خود بدون مردم ، بدون سرکها و خانه ها فکر نمودم و فکر کردم که باید فوق العاده عجیب و غریب باشد .

گفتم :

میخواهی بگوئی که تمام راه های که به سلیمان راه های که به کلویس راه های که به کرمین و تمام راه های قدیمی که به سکیز بریج میروند خالی از مردم بوده ؟

گریکور جواب داد :

مقصودم تمام قریه است ، مقصد من تمام این سر زمین و زمین های هموار بین کوس و رینج و صحرای کوه های نواد است ، تمام این سر زمین که حالا انکور ها و تاکها

ماخانه کوچکی در محله خارجی های جاده سانتا کلارا داشتیم ، محله خارجی ها از جمله محلاتی به شمار میرفت که هر کس حق داشت آزادانه حرکت کرده و هر چه دلش میخواست بگوید همه مردم در عرض طول باغها و خیابا نها بدون کدام قید و شرطی بگردش پیدا خته و در باره موضوعات متعدد بحث و مناظره مینمودند .

در نزدیکی خانه مادر ختان متعدد و بیشمار غرس گردیده و روئیده بود از آن جمله دوی آن در پهلوی خانه و سه آن در قسمت جلوی خانه به فاصله بسیار نزدیکی واقع گردیده بود . و بر علاوه سه درخت دیگر در قسمت عقبی بر نده واقع شده بود ، از جمله سه درختی که در قسمت عقبی باغ واقع گردیده بود و دوی آن درخت شفتالو بود ،

آنها تصادفا روئیده بودند . و ما تصمیم قبلی برای غرس آنها نداشتیم . فقط تخم آن هارا در قسمت عقبی حویلی انداخته بودیم و آنها خود بخودی نمو نموده بودند در یکی از سالها خواهرم ناومی تعداد از گل های گلابی را از درختان شفتالو جمع آوری نموده و آنها را با خانه آورد و در گلدانی که رنگش سیاه مینمود جای شان داد .

هنگامی که گل های گلابی را در گلدانی سیاه مشا هدم نمودیم ناگهان احساسی برای ما پیدا شد که همه شان دارای درخشش عجیب و باور نکردنی اند . گل ها طوری مینمودند که ما هم زنده بودیم و ما عادت داشتیم که دوباره آن بخندیم در زمستان بقتل کافی خندیدیم . و برای هفته هایی که از دست شان داده بودیم متاثر و غمگین بودیم ، اما بعد بطور ناگهانی



بزرگ آهن سرخ که بالای چرخهایش فرا دارد از کنجی دور بزند و در حالیکه صد ایی چون رعد و برق داشته باشند در جلو خانه شما توقف نماید ؟

من میگویم شما احساس میکنائید که آن چیز، آن ماشین و آن پارچه آهن سرخ چیز بزرگی بوده است .

مامایم واهان مارا برای گردش و هوا خوری در موترش دعوت نمود اول مادرم ، بعد دو خواهرم و بالاخره کریکور و من سوار شدیم بعد از ساعتی گردش به رستوران ری رفته و چند پیاله قهوه ترکی نوشیدیم هنگامی که او با مادرم درباره اینکه چطور تحصیلا تنس رابه پایه اكمال رسانیده و حالا يك قانون دان مجرب میباشد حرف میزد سخنان او را می شنیدیم او میگفت که مقدار زیاد پولش را از راه فروش میوه جات بدست آورده و کمایی نموده است مادرم بسیار خوشحال مینمود از اینکه برادرش آنقدر زیاد موفق و کامیاب بوده و در حالیکه میخندید و خنده های متداو مشش هیچ قطع نمیشد در عین زمان از مامایم سوال مینمود .

بعد مامایم واهان گفت که ما اطفال دهی فهمیم که چقدر خوشبخت هستیم از اینکه در سر زمینی مانند آنجا زندگی مینمائیم او گفت :

فرصت ها برای پیشرفت نا محدود اند هر کس و هر شخص آزاد است میتواند آنقدر پیشرفت نماید تا اندازه که قادر باشد .

او به آرمینیایی سخن میگفت زیرا برایش آسانتر بود ، سیزده ساله بود که به آمریکا آمده و حالا بیست و دو سال داشت .

بعد از يك یاد و روز مامایم واهان باسواری موتر سرخ ابریس خود بسویی رفت و م شروع به مرور تمام جزئیات كوچك ملاقات او نمودیم جزئیاتی که قبلا آنها را مشاهده نموده بودیم .

در خانه ما تمام چیزها غیر قابل تبدیل و تغییر بود ماه ها و سالها را که میگذشتند مشا هده نمی نمودیم . در یکی از بعد از ظهر ها کریکور در حالیکه خریطه یی دودست داشت با بدخل خانه گذاشت . او خریطه را بالای میزی در اطاق نان خوری

گذاشت تمام مایکجا گردیدیم تا ببینیم که در بین خریطه چه است هرگز نمی فهمیدیم که کریکور چه میخواهد انجام دهد همه ما همیشه آماده برای قبول هر چیز بودیم ، کریکور بسیار هیجانی و خاموش معلوم میشد ، او خریطه را باز نمود و ما مشاهده نمودیم که در بین آن يك كورنت (شبیور) بود ، ما در م

بزان آرمینیایی پرسید :  
- کریکور این چه است ؟  
کریکور بزان آرمینیایی جواب داد :

- مادر ، این يك شبیور است .  
تاجایی که بخاطر آورده میتوانیم مایاتوی داشتیم و هر جا که مسافرت مینمودیم آنرا همراه میبردیم ، اما ماه ها می گذشت و کسی سویی پیانو نمیرفت و کلید های آنرا حرکت نمیداد ، اما بعضی روزها همه بسوی آن هجوم می بردیم و به نواختن میپرداختیم ، من نمیتوانستم نوت موسیقی را بخوانم لیکن همیشه میکوشیدم تون های چندی اختراع نمایم تا طوری بدیگران بفهمانم که من اهل گریز نیستیم و این عمل طوری معلوم میشد که همیشه سویی و سواسی بودن و متاثر بودن برگشت مینمایم ، هنگامی که نا امید میشدم و یاس دامن هایش را پهن میکرد عادت داشتیم که کلید های پیانو را تا اندازه که قدرت داشتیم سخت و محکم بفشاریم و حرکت دهم و همیشه توسط یکی از خواهر هایم از نزدیک پیانو بدور رانده میشدیم ، آنها میگفتند که من طوری پیانو مینوازم که گویا نیمه دیوانه باشم ، ماما زنده بودیم ، نفس می کشیدیم ، حس میکردیم و این برای من طوری معلوم می شد که يك چیز یك واقعیه یی باید واقع شود من شنیدم به آن اعتقاد و ایمان داشتم ، نمی فهمیدم چرا مجبور بودم که کوشش نموده و پیانو بنوازم لیکن این کار طوری معلوم میشد که گویا مجبور بوده باشم .

هنگامی که تمام چیزها به شکل اصلی شان باقی می ماند و ماد و پاره به شکل اولی و اصلی شان بدون کدام تغییری شروع به کار مینمودیم قهر و غضب به من حمله ور میکردید و نمی فهمیدم که چه باید بکنم ، و برای باز دیگر شروع به خندیدن مینمودیم .



# دېودی تال

دارو پان منځنيو پېړيو صنعتي

عمده مرکزونه

ن پيژندلو وړ څيري

چار لږ دارو ين : دارو ين چه يو نوم او شهرت لري .

گوگول :

ډير ستر يوهانو ژبه کال ۱۸۰۹ کي يې  
کي زين يدلي اوبه کال ۱۸۸۲ کي يې  
سترگي لدی جهانې پټې کړيدي .  
هغه دنو لسمي پيړي يوستر ژوند  
پوهاند بلل شو يدي چه دژويو په  
هکله يې خورا ډيري څيړني اوليکني  
کړيدي هغه دانسان دمنشاء په هکله  
هم ډيري با ارزښته ليکني کړيدي او  
علم اوپو هني ته يې په نويو شرايطو  
کي پراختيا ورکړيده .  
هغه ستر روسي ليکوال دی چه  
دخپلو انتقادي آثارو سره يې دمړي  
رويس په کالبوت کي نوي دمه، نوي  
روح او نوي ساور پو کړه. هغه په  
کال ۱۸۰۹ کي زين يدلي او په ۱۸۵۲  
کي يې له نړۍ نه سترگي پټې کړيدي.  
گوگول په خپل ژوندانه کي ددغه  
هيواد دستر ليکوال گور کي په شان  
ډيري رېږي گا للی دی . پدي معنی

د هغه کتاب دانوا عو داساس په  
نامه يادېږي. اودايي ثابته کړيده  
چه دنړۍ ټول موجودات دتنازع بقا  
دقانون سره سم دنکا مل په لوري  
روان دي .

د هغه نامتو آثار دادی: تاراس

بولبا، بالاوبنس، پلټونکي، مړه نفوس  
دغلو تصوير، داعتر فاتو تراژيدي

داختر شپه، او مکاره بازار .

الفونس دوده :

دغه ستر ليکوال چه په کال ۱۸۴۰

کي زين يدلي دی دفرانسي ددولسمي  
پيړي له سترو ليکوالو څخه دی. ډير

په زړه پوري داستانونه يې ليکلي دي  
چه خورا زيات ارزښت لرونو مړي.

پرو کسلوا رد نک نومیده او هغه  
دويم شو .

دغو دوه قهر مانانو ډيري ځلاندی

نيچي واخيستلی .

اوسکار وايلد : هغه ستر

آير لندي ليکوال دی چه په کال  
۱۸۵۹ کي زين يدلي دی او په کال

۱۹۰۰ کي مړ شوی هغه ډير ستر  
ليکوال تير شوی. اوکوم نامتو آثار

يې چه له خانه پرېښي دی ددور يان  
گری تصوير، دميرمن ويندر مرالومه

دېکي اوپه زړه پوري ميره په تا مه  
دی چه دنړۍ په سويه خورا زيات

سوه څلو يښت کيلوگرامه وزن اوچت

کي. اودا وزن ۱۹۳۲ کال دريکار

څخه دوه وازه زيات و.

بل قهر مان چه دمکسيکو

کي دغه وړ امکانات نه وو موجود  
شوی. او هغه وخت دخلکو ترمنځه  
دایکو او تړاونو وسايل يانه وواو  
ياخو ډير لږ وو .

په ديار لسمه پيړي کي ارو پسا  
پراخي دوه صنعتي مرکزونه دلولدل  
چه عبارت وله ولاندر اوتو سکان  
څخه چه هلته هم يواځي ټو کران  
اوبدل کيدل .

د فلا ندر په ښارونو لکه سن تومر،  
ليل والا نسين، ايراو گان کي  
دانگر يزي وړيو څخه وړين ټو کران  
اوبدل کيدل .

اوله همدی کبله هم وچه د فلا ندر  
دوړينو ټوکرانو انگازه تر ډيرو  
لري څا يونوپوري تللی وه او هر چا به  
ددغي سيمي به وړينو ټو کرانو اعتما  
کاوه . دتو سکان دصنا يعو عمده  
مرکز به فلو رانس (ايتاليا) کي و.

ددغي سيمي ټوکرانو به دنفاست

په وچه خورا زيات شهرت درلوداو  
ټولو به ددغه څي ټو کران په شوق  
سره اخيستل .

يواځي همدغه دوه سيمي وي چه  
دارو يا دصنا يعو دمر کزو نوپه دود  
يې نوم گتلی و .

دمنځنيو پيړيو په شرايطو کي  
لانراوسه دصنعت ډير مختيا لپاره  
هو مړه زمينه نه وه برابره شوی پدي

معنی چه صنعت په هغه وختونو کي  
په هيڅو جی دن ورځي له صنايعو  
سره څه ورته والی نه درلود. ځکه  
دهغي زماني خلک دبخار او برېښنا  
به قوت نه وو پوه شوی. او ددی کار  
منطقي نتيجه دا وه چه دهغو څرخونو  
په ښيگڼو چه نن ورځ يې انسان ځای  
دکار په ډگر کي نيولی دی نه پوهيدل  
اوهغه وخت يواځي لاسي صنايعو  
دود (رواج) درلود او پر مخ بڼلی  
صنعتي وسايل نه وو نو دول شوی.  
هغه وخت له لاسي صنايعو او هغو صنايعو  
څخه کار اخستل کيده کوم چه هغو  
خلکو دخپلي پو هي اوخپل ولس  
په تناسب جوړول .

نن ورځ دتلفون اوتلگراف په وسيله  
کيدی شي چه مثلا دفرانسي له يوه  
گوټ نه تر بله گوټه پوري ديوه شپي  
دجوړښت سپارښتنه وشي او هغه  
په لږه موده کي جوړ شي خو هغه  
وخت لا ددی مخا براتي وسايل او نورو  
څخه څه خبر نه و .

پداسی حال کي چه په منځنيو پيړيو

د مونشن ۱۹۷۲ کال داوالمپيا

دوه قهر مانان !

که څه هم چه د مونشن ۱۹۷۲  
اولمپيا په شپو ورځو کي غم جني  
پيښی منځ ته راغلی خو سره لدی

هم ډيره په زړه پوري او لمپيا وچه  
لوبي بکښی په ډيره پاريدنه او هيچان  
کي تر سره شوی . اوپه تيره بيا

شوروی اتحاد، دموکراتيک آلمان

## (رفتم)

از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم  
افسانه بی هجران تو سر کردم و رفتم  
در شام غم انگیز و داغ از صدف چشم  
دا مان ترا غرق گهر کردم و رفتم  
چون باد بر آشفتم و بر گهای چمن را  
پایاد رخت زیرو ز بر کردم و رفتم  
ای سا حل امید پی وصل تو چون موج  
در بحر غمت سینه سپر کردم و رفتم  
چون شمع بیالین خیالت شب خود را  
باسوز دل و اشک سحر کردم و رفتم  
چون مرغ شب آهنگ همه خلق جهان را  
ازان دل خویش خبر کردم و رفتم  
چون شمع حدیث غم دل گفتم و خفتم  
پیراهنی از اشک ببر کردم و رفتم

فرستنده پیغله ملالی جلال از وزارت داخله

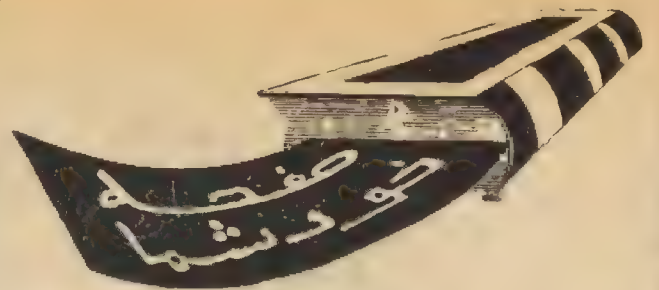
### من حالا من نیستم ..

برای همیشه  
برای ابد  
در دنیای خیال و بین خودی مفروق  
گشته ام  
هرگز خود را در خویش احساس  
نمیکم .  
من کی بودم ؟  
چه بودم ؟  
هرگز نه میدانم .  
همیشه به یاد او به فکر او به خیال او .  
قلبم ، جسمم ، جانم ، تمام وجودم  
اسیر او گشته .  
زندگی خویش را در او تصور  
میکم .  
هر سو نگاه میکنم به جز او چیزی  
به نظر نمی آید .  
من دیگر برای همیشه از آن اواسم .  
من حالا من نیستم  
صرف او شده ام صرف او ...  
نوشته ع ، رحیم از وزارت مالیه

### عکس جالب

#### هفته

عکاسی و چاپ از میر محمد قاسم  
گذری «محصل پوهنخی ۱» دیات



انتخاب وارسالی : حمیده شیرزاده

## «وحشی غزال»

توای وحشی غزال وهر قدم از من رمید نها  
من و این دشت بی پایان و بی حاصل دویدنها  
نوویک وعده ویاوغ زمین هر شب بخواب خوش  
من و شبها و درد انتظار و دل تپید نها  
نصیحت های نیک اندیشیت گفتیم و نشنیدی  
چهار تاپیشمت آید زین نصیحت راشنیدی نها  
پرو با لم بحسرت ریخت در کنج قفس آخر  
خوشدایم آزادی و در گلشن پرید نها  
کنون در من اگر بیند بخواری و غضب بیند  
کجارت آن بروی من بشوق از شرم دید نها  
تفا فلهای او در بزم غیرم کشته بود امشب  
نبودش سوی من هائف گر آن دزدیده دید نها  
ها تف

از محمد ظاهر «صایم» عمرزاده

### مایه امید

ای یاری پری چهره چه زیبا شده یی باز  
ای مایه امید چه فریبا شده ای باز  
با مستی چشم تو شوم مست زدل و جان  
ای بلبل خو شخوان چه گویا شده ای باز  
از بسکه کنی جلو نمایی بمنی زار  
ای رشک تمنا چه دل ارا شده ای باز  
ای ساقی مستانه بر یزمی بجام  
با این دل دیوانه نا اشنا شده ای باز  
ای مه فروزان شب افروز رقیبان  
در اسمان تیره تو پیدا شده ای باز  
در عشق تو دیدم همه اسرار زما نه  
ای صندوق سر بسته مگروا شده ای باز  
در باغ دلم ریشه زده گلبن نورس  
ای غنچه پژمرده تو پویا شده ای باز  
پروا نه صفت بودم بسوختی پرو بالم  
ای شمع در خشان تو بی وفا شده ای باز  
رفتی تو و (صایم) به غم عشق نها دی  
ای اهو ی مستانه شکیا شده ای باز



# خداوندگار



## بنیاعلی عبدالاحد از کندهارا!

قبل برین از شما کدام نامه نگرفته ایم ورنه بی جواب نمی ماند شعری را که ضمیمه نامه خویش فرستاده بودید نسبت اینکه در شماره های قبلی چاپ شده بود از نشر بازماند. امید همکاری تانرا با مجله ادامه دهید.

• • •

## بنیاعلی عبدالاسماعیل از نادرشاه میهنه!

شما کاری نکنید که دوست تانرا از خود برنجا نید زیرا قرار یک خودتان می نو پسید دوست شما به شما صمیمیت ز یادی دارد و نباید روی موضوعات خیلی ساده و پیش پا افتاده از شما آزرده شود.

• • •

## بنیاعلی سید مقصود از شیرشاه میهنه!

مطالعه هر نوع کتب و مجلات به مفاد تان است. مخصوصا که قرار گفته خودتان از بیکاری خسته شده اید پس بهترین راه مصروفیت مطالعه است که اوقات فراغت تانرا بان سپری نمائید.

## بنیاعلی سراج الدین!

در همین شماره را پوری داریم که مطالب نوشته شما نیز در آن یافت می شود امید است شعبات مربوط توجه نمایند و راه اساسی آنرا جستجو و عملی سازند.

• • •

## پیغله تور پیکر از نادرشاه میهنه!

نوشته را که برای نشر فرستاده بودید نسبت اینکه خوانا نبود نشر شده نتوانست لطفا همکاری تانرا با مجله ادامه دهید.

• • •

## بنیاعلی غلام سخی از واصل آباد!

درین باره چیزی گفته نمیتوانیم خودتان بادوستتان موضوع را مطرح نموده راه های حل اساسی آنرا دریابید.

• • •

## بنیاعلی اختر محمد و ملا محمد از مزار شریف!

مطلبی را که خواسته بودید نشر نماییم قبلا انجام شده امانه آنطوریکه شما خواهش داشتید زیرا امکان آن میسر نبود. بهر حال می توانیم شماره های قبلی را مطالعه فرمایید تا اندازه مطلب تان حل خواهد شد.

## بنیاعلی شجاع الدین از پروان!

پارچه ادبی تان متأسفانه چون از یکطرف خیلی زیاد بود و ازجانب دیگر در دو روی کاغذ نوشته شده بود چاپ شده نتوانست. امید است بعد ازین موضوع رادر نظر داشته باشید که نوشته هارا در یکروی کاغذ بفرستید.

• • •

## بنیاعلی عزت الله از اشهار!

تخلصی را که میخواستید انتخاب نمائید متأسفانه از کس دیگری بود شما می توانید کدام تخلص دیگری برایتان انتخاب نمائید.

ازینکه نوشته اید «تخلص را ازین جهت انتخاب می کنم تا نوشته هایم نشر شود» عرض می شود که در نشر و عدم نشر مضامین دا مشتمن تخلص کدام نقشی را بازی نمی کند و ضرور نیست که حتما در نشریک

مضمون تخلص نو یسنده نیز باشد شما می توانید بنام تان مضمون تانرا برای نشر بفرستید. اگر قابل چاپ بود حتما چاپ می شود.

• • •

## محترمه شیرین از بلخ میهنه!

مجله ژوندون برای همه است و هر کس می تواند از طریق ار سال

مضامین، اشعار و ترجمه ها همکاری نماید. شما نیز مضامین تانرا

بفرستید اگر قابل چاپ بود حتما نشر می شود.

• • •

## بنیاعلی حبیب الله از گندز!

شعر تانرا که برای چاپ به مجله فرستاده بودید به متصدی مربوط سپردیم تا به نو بتش نشر نماید.

• • •

## بنیاعلی سلطان علی!

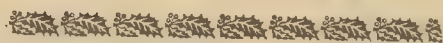
نظریات شما نزد همه کارکنان مجله قابل قدر است ما هم به نوبه خویش می کوشیم تا حد توان در عملی نمودن آن خاطر شما و سایر خوانندگان عزیز را راضی نگه داریم.

• • •

## بنیاعلی ضیاء احمد و محمد همایون از تیمنی وات!

نوشته تانرا به متصدی صفحه مربوط آن سپردیم تا در موقع نشر بر ساند مطمئن باشید که هیچ نوشته بدون نشر و یا جواب نمی ماند.

## چرخ شکسته



مادرم به کریکور گفت :

پدرت پشت راست و مستقیم داشت مادرت پشت راست دارد و من مطمئن هستم که نمیخواهم پتو اجازه بدهم که برای باقی مانده حیاتت پشت خمیده داشته باشی . اگر تو باید بایسکل داشته باشی و بخواهی که باید سوار شوی بهتر است که رفته و یکعراده دیگر راکه بتوان از بالای آن و از بالای زمین سوار شوی بخری ، لذا کریکور بایسکل بزرگ را گرفته و بدکان که از آنجا خریده بودش برد و آنرا با بایسکل کوچک و خورده که آنرا سوار شده میتوانست تبدیل نمود . هنگامی که دوباره به خانه برگشت قسمی که برایش گفته شده بود بالای بایسکل کوچکش و بر روی زمین قرار داشت . مادرم گفت : این است راه سوار شدن حالا خوب معلوم میشود پسرم . مدتی زیادی رادر پرت گرفت که

به شدت مشغول پای زدن از داخل چوکات بایسکل بود مشا هله نمود و دید که بدن کریکور از حالت عادی خارج گردیده ، سوی پائین قسمت جلوی پرنده دویده و داخل پیاده روی گردید و گفت : این چه است که تو بخانه آورده ای ؟ پائین شو از این بازیچه احمقانه آیا دوست داری که پشتت برای باقی حیات خمیده باشد ؟ کریکور بایسکل را گرفته و به عقب حویلی رفت و کوشید تا ازین آنرا پائین بیاورد . او به شدت گاو نموده و بالاخره موفق شد که زمین بایسکل را تاجای که امکان داشت و تاجای که پائین می آمد پائین بیاورد لیکن هنوز هم زمین برای کریکور بسیار بلند بود . او مجبور بود که از داخل چوکات و از زیر میله آن برانندن پیردازد یک شب مادرم بایسکل را بسوئی برده و در جای آنرا قفل و مخفی نمود .

و حالا ما آماده پذیرفتن وداشتن آله دیگر موسیقی درخانه خود بودیم ، کریکور یک پایه و کتاب فوت موسیقی را که در آن طرق نواختن شیپور ذکر گردیده بود بخانه آورد بهر صورت او بخودش درس میداد که چگونه خواند نهای مثل (امریکا) و (خانه قدیمی کنتاکی من) و اینوازد او همیشه اصرار میکرد هنگامی که خواند (امریکا) را ترنم مینماید من باید به پارپر خیزم .

تمام مردمی که در همسا یکی مازندگی مینمودند میفهمیدند که کریکور شیپور دارد . هنگامی که آواز کنار عابرین میگنشت یکی در گوش دیگری به بسیار آهستگی میگفتند .

او آنجا میروود این بچه است که تمام غالمغال و صدا های بلند را بوجود میاورد ، او داوای شیپور است و می خواهد که طرق نواختن آنرا قراء گیرد .

ما فکر مینمودیم آنها مانند پشک های سرکهای هستند لیکن پشکها در هنگام روز آنطور صداها و غالمغال بوجود نمی آورند .

در هر تابستان ماشین بزرگ ترمیم سرکها باز میگشت و باصدای بوم، بوم، بوم بلندش فضای سرکها را می انباشت دانه های که از درختان بزرگ بروی زمین می افتید آنها را جمع نموده و در داخل بکس ها قرار میدادیم . در هر بهار خواهرم گل های گلایی را که از درخت شفتالو جمع آوری مینمود در گلدان سیاه قرار میداد ، زندگی ادامه داشت بدون اینکه کدام تغییر قابل ملاحظه در آن رونما گردد .

یکروز کریکور گفت .

تصمیم گرفته ام که بعد از این شیپور ننوازم . زیرا نمیتوانم آنرا قراء گیرم .

او به آهستگی ، دقیق و محتاطانه حرف میزد و من شجاعانه فکر مینمودم در کمتر از یک هفته بعد از او در حالیکه بالای بایسکلی سوار بود بخانه آمد پاهایش را در داخل چوکات بایسکل قرار داده و به پیشی میتاخت زیرا نمی توانست که از بالای آن بایسکل پراند و پاهایش برکاب نمیرسید ، او تقریباً دوازده ساله بود اما نظریه عمرش خورد تر و کوتاه تر معلوم میکرد دید . هنگامی که مادرم او را در حالیکه

لیدر لیکی از معروف ترین فابریک های دواساز

ایالات متحده امریکا است که تولیدات آن در سر امر

جهان شهرت دارد ده تا قلم از تولیدات فابریک لیدر

که در فرمولیر ملی ادویشا مل است در افغانستان

مورد استعمال دارد از جمله آنتیوتیکهای آن مثل

اکرومایسین در بسته بندی ، کپسول مهم قطره و پودر

میکرد و مریض میتواند مطابق توصیه دکتر باطمینان

کامل به استعمال آن پردازد .

من نسبت به کریکور زیادتر بایسکل سوار میشدم و از بایسکل او نسبت به خودش زیادتر استفاده مینمودم و بالاخره نسبت این کار و اینکه از بایسکل او حداظمی استفاده را میبردیم باهم دعوی کردیم ، البته سابقاً هم جنگها و دعوی های داشتیم اما این یکی از جنگهای بزرگ ما بود زیرا ما بزرگ تر شده بودیم . هنگامی که مادرم ما را از همدیگر دور میساخت گفت که مادری بایسکل نخواهیم داشت و از نعمت سواری آن محروم خواهیم بود اگر نتوانیم از جنگ و مشت زنی دست برداریم ، کریکور فهمید و من هم فهمیدم تنها بایسکل نبود که برای آن به جان یکدیگر افتاده بودیم . بلکه از سببی بود که دوبرادر بودیم ، از سببی بود که یکدیگر را دوست میداشتیم و از سببی بود که باوجود داشتن مفکوره ها و نظریات مختلف با هم یکجا بودیم .

بهر صورت چنین فیصله شد که هر دو مشترکاً از بایسکل استفاده نماییم در حالیکه یکی دیگری را میبرد یعنی یکی ما بایسکل می و آن دیگری بعضی اوقات من کریکور و میبردیم و اوقات بسیاری اوقات کریکور مرا میبرد ما را بازیکی را در عرض زمین های زراعتی بلد بودیم ، در اخیر این راه تپه کوچکی به بلندی سهویا چپا و فت وجود داشت . ما شروع به بایسکل رانی از حویلی بسوی تپه مینمودیم و بعد از اینکه سرعت می گرفتیم با سرعت سرسام آوری بسوی پائین تپه کوچک سر از زمین میگردیدیم .

یکروز هنگامی که مشغول راندن در کنار این راه بودیم یک چیز از واقع شد . بایسکل خساره برداشت و شکست و چرخ جلوی آن پرتاب گردید . این حادثه با آهستگی و باتانی انجام گرفت اما باور کرد نمی توانستم و هنگامی که این حادثه واقع میشد ، چنین احساس نمودیم که در حال بیدار شدن و آگاه شدن از یک خواب عمیق و از یک حقیقت باشیم . و طوری تصور نمودیم که این واقعه بسیار بزرگ و مهم بوده است . ما باید فکر مینمودیم که واقعه بالا خنده دار بوده باید شروع به خندیدن مینمودیم لیکن اینکار را نکردیم یعنی نه ذکر کردیم

بقیه در صفحه ۸۳



# دهوس دور

(درازقي) ليکنه

باعاطفه اوخوا خو ږي نجلۍ گرزولي ده.  
احمد هم ددۍ وفا دار مينؤ او په رښتيايي ددۍ په ښکلو ستر گو زړه بايلليؤ خو ورسره دو مړه زيات دخواني دتو دو احسا ساتو تابع هم نهؤځکه دۍ ښه پو هيده چه زلميتوب جنون دۍ که څوک په دۍ حساسه مرحله کي په دغه جنون ور گډ شي له بي عقلۍ او بي سنجشۍ نه کار واخلي په دۍ کي هيڅ شک نشته چه آينده به يي دنيمکرغۍ څخه محرو مه وي او بل څه چه دۍ يي تريوي اندازي پوري په مينه نارضا ساتلي و هغه دده دتحصيل ددوري نيمگي تياوه ددۍ ټولو سره پياهم احمد دز هري دميني له سو غاڼه نه تيريد او په درنده ستر گهي ووت کتل .

دز هري او احمد دوصال لاري دتير و ختو نو غو ندۍ له خنډو خاره ډکۍ نه وي ، همدا رنگه دۍ دريبارانو له منته پيغمه وودليکو نو په واسطه يي دزړونو راژو نه يواو بل ته په اسانه سره ښکاره کو لای شو . همدا رنگه دچا دتور اوتو مته څخه هم نه ډاږيدل چه ديو او بل ديدن به غلا سره وگړي .  
دنوي وخت غو بښتنو دۍ ته دميني لاري چاري ډيري اساني کړي وي ، هر وخت چه به يي زړه شويږ خپلو منځونو کي پټۍ ليد لای او کتلاي شول .

غمزو دلو مړۍ ځل دپاره احمد خان ته را کښ کړۍ او په خواږه نظر کړۍ يي ورته دميني يو عالم رازونه ورښکاره کړل ...

زهره خو مړه خو شاله وه چه يي په هغه چا زړه بايلود څوک چه ددۍ مينه ورسره ښايي ، دۍ لاد احمد سره دميني خو بونه پخوا هم کله کله ليدل ، که نه ډيرو خوانان دز هري دميني پسي روغ ليوني گرزيدل خو زهره دومره بي سنجشه پيغله نه وه چه دومره زړه په چا مينه شوي واي!  
هوکی اوس داخو شاله وه او په دۍ ډيره ناز يدله چه خپل سيال او جوړه زلمۍ يي دميني په ملگر توب کسي مو ندلي و .

ښکلي زهره تر دۍ وخته دميني له تودو ، سپرو څخه آگاه نه وه ځکه تردۍ وخته دۍ يوازي او يوازي دخوانانو دزړو نواز اړول زده وو . خو اوس چه مينه شوه ښه پو هيده له چه ديوه مين او مينۍ دزړونو خوشالي به څه کي ده .

په دۍ هم پوه شوه چه نه يوازي دپيغلو ښکلي ستر گي اويا دلطا فت جذابيت دو مړه تاثير لري بلکه دزلميو په ښکلي مخ تنکي خط هم ترهغو کم نه دي .  
اوس نو زهره هغه پخوانۍ بيدرده پيغله نه وه دا احمد خويي مينۍ يوه

دوستۍ هوس در لود او ليواله بهؤ چه ددۍ سره يو ځای ژوند وکړۍ خو دز هري زړه کله دومره زړه چا مينيدلو ، داځکه داخو يو لطيف مخلوق و او لطيف مخلوق خپل ښايست دو مړه ارزانه په چانه سر خوي .

ددۍ ترڅنگه زهرۍ ځيني ښه خويونه هم در لودل او هغه دکور ني چارو سره ددۍ کلکه مينه وه ، دکور دسا مان په براو لو کي هم دو مړه بي علاقۍ نه وه ماددي نه ډير واره او ريدليؤ چه ويل به يي بختور سړۍ به زما دژو ند ملگري کيږۍ ځکه مالا اوس کور کي جوړ کړۍ دي .

احمد هم دهغه کلي . يو ښايسته ځوان و دزده کړۍ سويه يي تر زهرۍ لوړه دنگه و نه او جذابه څيره يي در لودله شيا عرانه خو بونه هم ورسره ملگري وو خوددۍ ترڅنگه يو زړه او با تجربه هلكوؤ ، چاپه اسانه سره غولو لای نه شو ، دز هري سره يي نسبي نژد يوالي در لود همدا خبره وه چه ددۍ په منځ کي دد و ستي ټينگيدل او بيا دا دوستۍ په مينتوب بدلیدل دو مړه گران کار نه و .

زهرۍ له ډير وخته ارزو در لودله چه احمد دښکلو ستر گو په غمزو وولي او دو لول زلفو په دام کي يي ښکار کړۍ نو ځکه يي دخپلو ښکلو ستر گو په ليوالو کتو اوجادو گرو

زهره په اوسنيو پيغلو کي يوه ذوقمنه او ښکلي پيغله وه ، ذو قمنه په دۍ خبره وه چه ځان يي دنوي وخت دخينو ايجا باتو سره تر يوي اندازي پوري عيار کړۍ ، زړه را کښدو نكي لباس به يي اغو سته ، دمود طرفداره اوور سره جوخت دوخت مطابق به يي په مکين او کنج خبري هم کولای شوي که څه هم زده کړه يي تر هغه څخه دورۍ پورته نه وه کړۍ خو په ښکاره په فېشن او خبرو ، په صفايي کښۍ تر ليسانسي څخه کمه نه وه .

اودا ښکلي په دۍ وچه دهر سۍ په شان يي په زړه پوري مر غو لي ستر گي در لودلي هغه چه ددۍ مخ ته يي پوره رنگور کړۍ وه همدا رنگه ددۍ داندامو نو تناسب هم دو مړه بد نه و . منځني و نه ، ولول و پښتان يي په ښا يست کي اغيز ناکو او زړونه يي هلته دسپرو له گو گلونو څخه ايستل چه دهغۍ په سپين تندۍ په ددۍ توري زلفۍ کوړۍ کسو ږي پرتو تلي هور ښتيا زهره دآسمان دزهرۍ له ښکلا څخه دو مړه يي برخۍ نه وه . ديوي خوا پيغلتوب او دبلي خوا يي ښکلي ستر گي دخو لي صفايي او کوړۍ کوړۍ زلفۍ درلودلي اودا هغه شيوه وچه دزلميو زړونه

به ږي په يو ځل ليدلو وو تلل او بل پلوددي ډول او سينگار بل شي وچه ددۍ ښکلا يي خو چنده زياته کړۍ وه . هر زلمۍ دز هري دملگر ثوب او

# زما ماشوم بير ته راگره

شروع شوم نو بيا به چپ نه شم. خوگر نکه چه مایه قطعی ډول غوښتل دخپلي کوچني لورډېوختک اومخ په بڼه کيدو حال او احوال نه خبره شم او په دې باره کې هرڅومره خبرې چلوی وایي ورم نو می ور ته وویل .

«زه غوږم چه دکوچنیا نو په تیره بیا دماشو مانو په باره کې هرڅومره خبرې چلوی واو دم .»

راته وی ویل : «ډیر بڼه ، مقصد می دادی چه بیا راته ونه وایي چه په دې باره کې می دمخه لاته نه وی خبره کړی کولای شی چه دلته راسره کښینی ؟ ښه دی چه خان درته وپیژنم زمانوم مارین تاپسن دی .»

ماغو ښتل چه زه هم خان ور معرفی کړم او نژدی وچه ترڅو لی می راوو زی چه زمانوم سالی هاریزون دی چه خو له می بنده کړه ځکه دخان سره می فکر وکړی چه که فرضا هغی دڅښی دمریوطو کاغذ و نوڅڅه زه دخپل نامه دښودلو په اړوپیژندلم له همدی کبله می دخپل اصلي نامه په ځای دخپلی یوی پخوانی ملگری نوم چه په ښو ونځی کې راسره یو ځای وه هغی ته واخست او ورتومی ویل زما نوم جولی دو گلاس دی .

مارین پوښتنه وکړه : «ته د هیواد دشمال دخوایی کانه ؟»

زماسترکی تر اوسه هم په لیزا کی وی - او کو شش می کاوه چه لدینه وروسته په خپل مغز کی دهغی دپاره دلیرا نوم ځای کړم . خوا ب می ور کړ . هو .

«پس نوزه اوته دواړه دسرله خو پوگه او مشترک اوشی لرو زما نیکه انا هم دشمال وو . خو مړه موده کیږی چه ته دلته ژوند کوی .»

تاخو ماته ویلی وچه دلیرا به باره کی به خبری در سره وکړم دا خبره می ځکه ورته وکړه چه هغه مجبوره شی مو ضوع بدله کړی .

هغی بیاو خندل اوراته ویی ویل ته رښتیا هم چه دکوچنیا نوسره لیونی مینه لری ځنگه همدا سسی نه ده . ښه نو اوس راته ووايه چه دکو مه خایه یی درته شروع کړم .

**نوییا**

کړی وای اودهغی سره یو ځای می خپل کارته دوام ور کړی وای ، همداکړی وه چه ښځه راتځ دی شوه اوراته وی ویل . نن بیخی خوب خوند ورکړی دی هیڅ ته راو ښیږی .

غو ښتل می چه څه ورته ووايم خو ستونی می بنده شو اوسره لدی می هم کوشش وکړی چه په پښه لی غږ ځواب ور کړم څومره ښه او دمیني ورنجلی ده ، نوم یی څه شی دی ؟

ځواب یی را کړ : «لیزایی» نوم دی . دنامه په اورید لوسره یی حیرانه شوم او یوه گړی همداسی ودریدلم ، خوبیا می فکر وکړی هغه مور لویا لارچه بل ماشوم دلور یازوی په حیث منی عموما به یی خپل اصلي نوم بدلوی او کوم بل نوم به دخپلی خاور باندی ږدی . بیا ښځی راته وویل .

«ستا ماشو مان خوشږدی که نه ؟»

ماته پخوا هم دلته لیدلی چه دکوچنیا نو سره به په خبرو بوخته وی یا به دی لوبی ورسره کولی زه قاته حیرا نه یم چه ولی دکوچنیا نو سره دو مړه علاقه لری ځکه چه نجونی عموما ترڅو چه دمینيو مړ حلی ته نه وی رسیدلی دکوچنیا نو سره دو مړه علاقه نه لری .

ماکو شش وکړی چه په عادی لهجه خبری ورسره وکړم ځکه می داسی ورته وویل . هو ، زه دماشو مانوسره زیاته مینه او علاقه لرم دالیزا څومره ښه نجلی ده .

هو ، یوه عجیبه نجلی ده . تر اوسه یی هیڅ ډول تکلیف نه دی را کړی . فقط هغه بوخت ژاړی کله چه ...»

هغی ناڅاپه وخندل او زیاته یی کړه

اوه دلیرا په باره کی نوری پوښتنی مه راڅخه کړه اوبه دی باره کی می به خبرو مه راوله ځکه چه که یو ځلی وه او هری مینی ددی دپاره تازه تازه خاطری پریښو دلی .

دا اوس هم یی سر نوشته پا تی ده دی نه یوازی احمد او داسی نور ځوانان غو لولی دی بلکه داحمد تر مینی دمخه دا په ځله هم داسی غو لیدل ، وه چه زمانه خیال تراخړه به همدا سسی غو لیدلی باتی اود خپل هس به ق نانی شی .

خپل تصمیم ونیسی او مشو ری بشپړی کړی .

احمد په دی عقیده هم و دملگری په انتخاب کی بی غوری او چټکتیا په کارنه ده ، ځکه بیا پښیما نتیا کومه گټه نه لری ، ز هری ورسره هم ومنله چه دی تر مشو ری کولو وروسته خپل تصمیم ونیسی .

دواړو مینانو دمیني خوږی تر څی تیرولی او پخوا غوندی یی دخپلی راز منی سلسله جاری ساتلی وه ، ناسته ولاړه یی هم تر پخوا زیاته شوی وه .

خو کاشکی چه زهری دومره زر داحمد دزړه ښیښه ماته کړی نه وای . کاشکی هغه دده دمیني په ازموینه کی بریالی راو تلی وای .

تردی نه وروسته دز هری ظاهری مینه دو مړه زیاته شوی وه لکه دهغی به نسبت چه داحمد مینه کمه شوی وه داځکه احمد ته پته لگیدلی ده چه دز هری خبری او عمل یو دبله ډیر لیری دی .

زهری که دغه مینه په زړه کی صرف گټله خو متاسفانه چه په خپله یی دامانت صدف مات کړی و .

پهلو مړی وخت کی احمد فکر کاوه چه دی به لو مړی زلمی وی چه په زهره یی زړه بایلی دی خو خبره هغسی نه وه زهره لکه داسمان زهره دمیني په ډیرو محفلونو کی دمیني ارزانی ښکاره کړی وه اودا راژدهغو تورو شپو غو ندی چه دمینانو راژ منی په کی سرته رسیدی ډیر پټ و .

دز هری په مینه کی چه احمد ته

کوم تورکی مخی ته درید لی و تردی وروسته یی په دغه لاره پر مختک ته دوام ورنه کړی شو ، اوس دده په ستر گو کی نه یوازی دزهری دښکلو ستر گو اثر پاتی دی بلکه زړه یی دیو عالم کینی څخه ډک شوی هم دی ، هو کی اوس د مینی او گرا نښت مقام کرکی او کینی نیولی دی مخکی تردی چه احمد په زهره زړه و بایلی یا په بل عبارت زهره یی وغو لوی ز هری داسی ډیری مینی نیمگړی پر یښی او ډیر ځوانان یی تیر ایستلی وو حتی په دی کار کی دادو مړه ماهره وه چه داحمد غوندی ږیرک او هو ښیار هلك هم د دی دستر گو ښکار شوی و .

زهره دهو س موروه ځوانان یی تیر ایستل اود خپلو هوسونو نیلی یی خپلاوه .

دا کمبخته به هره مینه کی ناکامه

چا ددوی په منځونو کی په اسانه غمازی هم نه شوی کولای ځکه ددی په مینه کی دغما زانو مخونه توریدل .

دور څو اوشپو په تیریدلو سره ددوی مینه هم پخیدله ، یو او بل ته نژدی کیدل . داوخت دواړه سره یو او بل ته دزړه له کومی گران وو ، داحمد په خوله او زړه کی زهره اودز هری په خو له اوزړه کی احمد پروت و .

ددواړو ساه گله شوی وه خو یوازی وجودو نه یی سره لا گه شوی نه وو اوغو ښتل یی چه په کراره کراره یوه ساه او یو وجود شی اوددی خبری اظهارول ضرور و . خو دچاله خوانه ؟ زهری ته پښتنی حیا ددی اجازه نه ور کوله چه احمد ته دژوند دملگر توب په باب څه ووايي او احمد هم نه غوښتل چه دو مړه زر دغه ناز مایل شوی مستو لیت ته غاړه کیږ دی او دمیني سکوت مات کړی خودا چه دز هری مینه ډیره توده وه نو ددی خبری ښکاره کول ددی په زړه کی ډیر زیات گرزیدل او په دی پر څه کی به یی دهیښه دپاره دخان سره دیکر تد بیرونه جوړ ول خوچه په احمد به یی سترگی ولگیدلی هغه به بول له منځه تللی ووهغی هیڅ نه شو کولای بی لدی چه دغه خوا ست دوری خولی به خندا کی هغه ته پیش کړی ، که دمنځ سوړ والی یی دغه راز وسوا کوو نو دا دو مړه ږیرکه وه چه دمو سکا په څنده کی یی هغه پټو لای شو په دی کی ډیره موده نوره هم تیره شوه چه دواړه دترڅه بیلتون اومجهوالی آیندی به سو چو نو کی څوریدل او دردونه یی په زړونو تیرو ل .

احمد هم که به هر څومره مجبور شو داجر ثت یی ځانته نه ور کاوه چه سترگی کلکی کړی او له دی راوه یرده جگه کړی تر څوچه ز هری دمیني داسکوت مات کړی او دخپلی بلوونکی خندا په طنز کی یی احمد ته دژوند دملگر توب در خواست وړاندی کړی احمد هم لږه ومنله ځکه دداسی شیبی انتظاری ایسته خو یو څه ډا ورتنه هم پیدا شو چه ولی زهری دمعمول خلاف ترده دمخه داکار وکړ ځکه زموږ په ښارونو کی داکار لو مړی ځوانان کوی .

نو ددی دپاره چه اشتباه یی کړی نه وی ز هری ته یی دخل تائید په برخه کی یو څوخت ورکړ تر څو

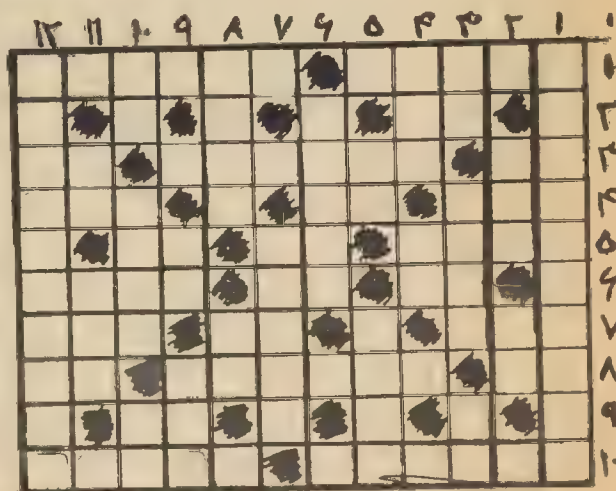




## جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- یکی از متحدین در جنگ عمومی دوم - معکو سش منسوب به یکی از خو نواران تاریخ است - ۲- تکرار حرفی - ۳- حیوان در نده نویسنده کتاب باباگور یو - واحدی در سطح - ۴- مادر همه انسانها - حرف عربی - نام کوچک نویسنده کتاب خاک خوب - ۵- تن پرور و بیکاره - اینهم از حروف نفی در عربی است - روح پنبه - ۶- اکبر و صغری مشهور است - از حروف ندای عربی - حرف آخرش را تبدیل کنید تا بزرگترین ستاره شناس آلمانی شود - ۷- اساس و تپه - گوهر دنیای پنبه - ۸- ضمیر است - نویسنده کتاب جزیره اسرار آمیز - مرغابی خارجی - ۹- مادر عربی - ۱۰- بوجود آورنده صنعت سینما - معبد بزرگی در یونان قدیم .



طرح از : محمد اکبر شاهین

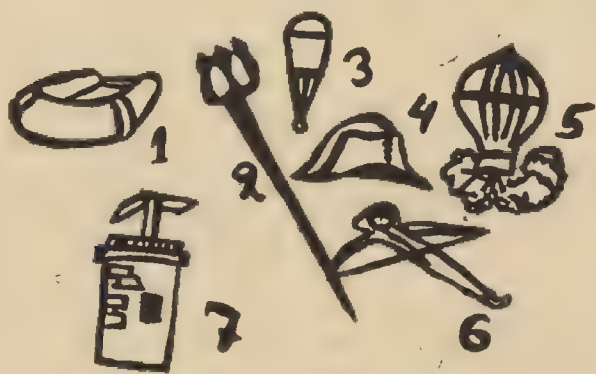
عمودی :

۱- یکی از آثار برجسته ارسکین کالدول - ۲- پست - جدید و تازه - ۳- این هم ضمیری است - هرگز - پرنده است خو سخوان - ۴- صاف و خالص - غنچه شاعرانه - ۵- خانواده - نام کوچک و ناقص مخترع گروپ برق - ۶- یکی از عشاق معروف کشور - ۷- آمر نیست - ۸- زیارت کننده - تکرار حرفی - ۹- از اقوام هندو - کشتی جنگی - ۱۰- همسایه خار - مخترع کشتی بخار - ۱۱- باز هم واحد سطح است - از القاب انگلیسی - ۱۲- نویسنده کتاب

صفحه ۷۲

## هوش آزمایی

اشیایی که در این شکل دیده میشود هر کدام نام یکی از مشاهیر جهان را بخاطر میآورد ، برای ما بنویسید که کدام يك از اشیای تصویر نام کدام يك از این اشخاص را بخاطر میآورد :



آلن بو مبار ، نپتون ، اگوست پیکار ، ناپلیون برادران موننگلیه کلود شاپ و گیوم تن .

اگر بپوش گرافی این اشخاص را مطالعه کنید زود تریه این سوال جواب خواهد داد برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره حداقل باید دو نفر از آنها را بشناسید و برای ما بنویسید که کدام اشیا نام این دو نفر را بخاطر میآورند .



شکست منقربت پاشین

## اسپ نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بونهای خارجی و جهان کامل دارد و با خرید آن هم فوق خود را ارضاء و هم اقتصاد خود را تقویت مینماید . با پوشیدن جواربهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید . ژونون

## توضیح

چون مسئله شطرنج شماره ۳۷-۳۸ مربوط مسابقه معلومات عمومی و هو ش در بعضی از نسخه های مجله بصورت واضح و روشن چاپ نشده و خوانندگان که چنین مجله را به دست آورده اند با مشکلاتی در موقع حل آن روبرو گردیده اند از اینرو تعداد مهره ها و موقعیت آنها را بار دیگر در اینجا تذکر میدهم و امیدواریم که اینبار کلیه حل مسئله مذکور را به آسانی پیدا کرده بتوانند :

- ۱- سفید دارای هفت مهره است بدینترتیب . شاه در خانه (دی ۲) وزیر در خانه (آ ۳)، رخ در خانه (ج ۱)، فیل در خانه (ج ۲) و (دی ۶) مشب در خانه (ای ۵) و پیاده در خانه (دی ۵) .
- ۲- سیاه هشت مهره دارد قرار ذیل : شاه در خانه (دی ۴) فیل در خانه (ای ۴)، است در خانه (آ ۴) پیاده در خانه (اف ۴) (اف ۵) (ای ۶) (دی ۷) (آ ۷) (ج ۷) (ج ۸)

## بزرگترین جزایر دنیا

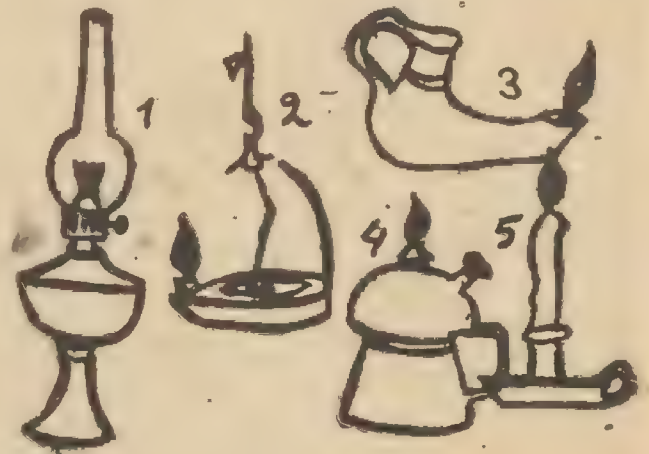
هشت امتیاز



آیا میدانید بزرگترین جزایر دنیا کدام ها اند این کلیشه که بترتیب بزرگترین جزایر جهان را نشان میدهد در یافتن جواب این سوال بشما کمک میکند .

## چه میدانید؟

از قدیم دلا یام تا حال برای تنویر انواع مختلف چراغها استفاده بعمل آمده که البته با گذشت زمان این چراغها و وسایل تنویر مجهز تر و کامل تر شده است و بتدریج چراغهای جدید جای چراغهای قدیمه را اشغال کردند تا اینکه با اختراع برق توسط ادیسون این صنعت تقریباً بدست فرا می رسید و بهر حال برای اینکه معلوم نماییم که دانش شما در باره این صنعت تا چه حد است تصویر چند



چراغ و وسایل روشنایی را در کلیشه بالا نظر شما میگردانیم و از شما میخواهیم که آنها را بترتیب زمان مرتب نمایید و برای اینکه در این راه به شما کمکی کرده باشیم توضیح مینماییم که چراغ شماره سه نسبت به چهار دیگر قدیمی تر است .

## برندگان جایزه مجله شماره ۳۷

۳۸

کس نیکه پاسخ درست سوالات را فرستاده اند عبارتند از :  
عبدالظاهر حاجی زاده ، تاج محمد  
آریا فیضی ، ساریو سفزی ، قدسیه  
یوسف سکندری ، محمد زلمی مومند

## حل جدول شماره ۳۷-۳۸

از مزار شریف، عبدالقادر بیگس زاده غلام سخی عطایی با ختری ازمرار شریف ، نسرين اثر یفتلی ، شهید احمد وطنیار ، زمین سادات سید میر احمد سید زاده ، ملالی خلیل سادات ، محمد نسیم امینی ، سرین محبوبی ، عزیزه ، نصرتی ، ولی احمد خیر زاد و راحله قاسم زاده ، عبدالرشید حیدری ، عبدالعزیز حاجی زاده ، حبیب الله نصر تی ، حبیب الرحمن حاجتی دوشبیرا ن ، پروین حسامی ، سونیا رحمتی ، عبدلوا حدجباری حبیبه عرب ، فضل احمد کریم ، رحمت الله گردیزی ، محمود توکلی ، شیر احمد بها دری ، عبدللا حمد قلعه نوی ، سید احمد معسروف شهیدی ، عبدلله جا غوری ، نصیر الدین جامی زاده لیلا منصوری و فرزانه طلعت .

پیغله راحله قاسم زاده و آقای حبیب الله نصر تی قرار قرعه بترتیب برنده پنج جوهره بوت پلاستیکی وطن و یکسیت جوراب اسپی نشان شناخته شدند خواهشمندیم بایک قطعه عکس خود به اداره مجله تشریف بیاورند و جوایز خود را دریافت نمایند .

## پاسخ سوالات شماره های گذشته

جواب این شخص کیست شماره ۳۷-۳۸ :

چارلز داروین

جواب آژمایش نظر شماره ۳۱ :

سایه نمبر شش .

جواب آزمون نظر شماره ۳۰ :

۶- امتیاز

شکل دوم از طرف چپ ردیف بالا .

جواب این شخص کیست شماره (۳۵) :

وینستون چرچیل

جواب محل زندگی حیوانات شماره (۳۵) :

بوم درخت ، طوطی قفس و موش دیوار .

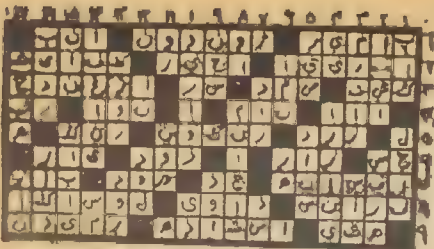
جواب این عکس چیست شماره (۳۴) :

عکسی سایه دو مرد است که در روی یکدیگر قرار گرفته اند .

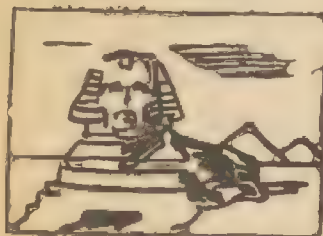
## یادداشت

برای یک نفر از کسانی که در مسابقه این شماره شرکت کنند و پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند یک سیت جوراب اسب نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوهره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه تقدیم میشود !

لطفاً پاسخ سوالات مربوط به مسابقه معلومات عمومی و هو ش را یکجا و بعد از نشر آخرین گروه سوالات بفرستید ! و هم از کسانی که قبلاً جواب بعضی از سوالات مربوط به این مسابقه را فرستاده اند خواهش میکنیم که کاپی دیگر آنرا با حل بقیه سوالات بعد از ختم مسابقه بفرستند !



این مجسمه چه نام دارد در چه زمانی ساخته شده و در کدام شهر قرار دارد ؟







# دختري در ميان صحرا

«شاه» جوابي نداد. اما جيم به سوي دختر نگرست و لبخند ملايمي بر لب آورد.

در نز ديكي سنگهاي بزرگي نوقف کردند تاشپ را به سر آرند. به نظر مير سيد که دستهاي غول پيگري اين سنگها واکرد هم او رده تا پنا هگا هي را تشکيل دهد.

دوست جيم در عقب موتر براي جين جاي خوابي درست کرد. ديگران کنار آتشي پستر هاي شان راهموار کردند. جين پيش از آنکه به بستر برود، ريسماني به گردن سگ کوچک بست و او را براي قلم زدن برد.

آسمان آبي پر از ستاره بسود و در خت هاي صحرايي در نور نقره فام آنها جلوه افسو نگرانه وراز آلودی داشت. جين بر بلندی کوچکی ايستاد و به تما شاي اطراف پرداخت جيم گفت:

«وقتي با ران ببارد، اينجا خيلي تماشا ييست. هر طرف که ببينيد، گلهاي خود رو ميشکند. انگار در زير زمين انتظار بازان راميشکند.»

دختر به او گفت:

«شما صحرا را دوست داريد. اينطور نيست؟»

«اينطور فکرکنيد. ولي يك دختر شهري مثل شما شايد اين وضع را نفهميد.»

«جين» گفت:

«امان ميفهميم... قشنگ است.»

«جيم» اهانت آميزانه گفت:

«قشنگ... خيلي چيز هاشنگ است. ولي فرا موش کرده ايد که صحرا سنگدل و خشن هم است. آدم بايد با هش بجنگد.»

دختر گفت:

«شما مرد عجيبی هستيد. اين را ميدانيد؟ لختي با صحرا ميشنيد.»

و بران پيروز ميشويد. بعد، پيا نو ميتوازيد. شما خيلي خوب پيا نو ميتوازيد، ميفهميد؟

«جين» نميخواست تعارف کند، ولي لحنش تعارف آميز بود. جيم با سر دی تعارفش را پس داد:

«تشکر. من خوانده و نوشته ام ميتوانم. اين ها براي يك مرد صحرايي بدنيست.»

اين کلمه ها را گفت و دور شد. هنوز هوا تاريک بود که دوست جيم به بالين دختر آمد و بيدارش کرد:

«خيلي بخشيد. ولي جيم ميخواهد شماره ۴»

که حرکت کنم در

رايدو شنيديم که اگر تند تر نرويم

دريا در «دای موند پاينت» پخواهد

شد و ما ازان عبور کرده نخواهيم

توا نست.

باد ميدن صبح به کنار دريا رسيدند

اين دريا براي نه سال پيهم خشک

بود. اما هنگامي که باران نهای غير

عادي بار يدن گرفت، اين دريا

بيدار شد.

«جيم» گفت:

«حالا همه تان سربار هابالا شويد.»

بعد به دو ستش گفت که ببيند

همه چيز محکم پسته شده است.

«شاه» گفت:

«ميخواهي ازين دريا عبور کنی؟»

«جيم» جواب داد:

«راه ديکري وجود ندارد.»

«تو مرا سلات حکومتي رابه خطر

مياندي ازی!»

«جيم» گفت:

«پس بنويس که به امر تو ازين

دريا عبور نکردم.

مينو يسي؟

«شاه» چيزي نگفت و جيم پشت

جلو نشست ديگران هم سر بار ها

بالا شدند. دوست جيم صدا زد:

«خوب، برو بخير ديگر.»

«جيم» زمزمه کرد:

«هله، خانم پيرم!»

و موتر رابه جلو راند.

تاميانه دريا به آرا مي پيش رفتند

درينجا موتر در گل نرم بندهاند و جلو

رفت. جيم به عقب رفت و دو باره

به پيش راند. به اينصورت، باز هم

فاصله يي را پيمو دند ولي هنگامي

که دو سوم عرض دريا را طي کرده

بودند، خانم پير ديگر از رفتن ابا

ورزيد.

دوست جيم به آب پريد و به تيله

کردن موتر پرداخت جين نگاهي به

شاه انداخت و بعد از موتر پايين

شد و به تيله کردن شروع کرد. پس

از يکي دود قيقه شاه نيز به آمد و

پس بنويس که به امر تو ازين



باجتر افغان الوتنه



پرواز هاي باختر افغان الوتنه، در خدمت شما است  
سريع، مستريح، اقتصادي

پرواز هاي باختر افغان الوتنه جهت فراهم آودي تسهيلات براي هموطنان عزيز در هر هفته چهار پرواز بکنز، چهار پرواز به مزار شريف، يك پرواز به ميمنه، هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به چغچران، سه پرواز به کند هارويک پرواز به تيرين کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به باميان، از کابل صورت ميگيرد و در هفته دو پرواز به تالقان و پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فيضي آباد

سودي نداد و موتر از جا تکان نخورد «جيم» ماشين را خاموش کرد و پايين شد تا او ضاع را بر رسي کند. پس از معاينه عرابه ها گفت:

«بايد پارچه هاي آهنی استعمال

کنيم.

بعد، به سوي جين ديد:

«ميتواند رانندگي کنيد؟»

دختر جواب داد:

«ها.»

«پس ميتوانيد پشت جلونشينييد؟»

«فکر ميکنم که ميتوانم.»

«خيلي خوب. ما پارچه هاي آهن

رازيير عرابه ها ميگذاريم. شما پشت

جلو بنشينيد و رانندگي کنيد.

سپس با لبخندي به سوي دختر

نگرست:

«از سرو کار داشتن با يك ماشين

تا پ در لندن کمي برق دارد.»

«جين» به موتر بالا شد و پشت جلو

نشست. موتر به نظرش عظيم

و غول پيکر آمد. اطمينان نداشت که

بتواند آن را درست براند درين حال

ديگران پارچه هاي آهنی را زير عرابه

هاجا دادند و دختر شنيد که جيم صدا

ميزند:

«خوب، برو ديگر.»

«جين» ماشين را روشن کرد و

موتر را به گير انداخت عرابه ها

چرخيدند. گل به اطراف باد شد.

ولي موتر حرکت نکند. پس از

چندين تلاش ديگر، عرابه هاروي

زمين به حرکت درآمدند. موتر آرام

آرام جلو رفت و سرانجام در کنار

ديگر دريا به خشکه رسيد.

چهره پر تبسم جيم از ارسى موتر

نمودار شد و فریاد زد:

«بالا خرگد شتيم!»

دختر آواز خود را شنيد که در

جواب او از ته دل ميخندد. جيم دو

را باز کرد و جين با هيجان خودش را

در آغوش او انداخت.

بلن جيم هر طوب بود و آب از

موهايش ميچکيد. درين حال لختي به

چشمهاي دختره رخيره شد و دختر

احساس کرد که هيچان مبهم

ونا شناسي دردرو نش جست و خيز

ميزند. درين لحظه ميخواست که

جيم او را ببوسد، ولي جيم به سادگي

لبخندي زد و گفت:

«کار بزرگي انجام داديد. هر وقت

خواستيد به حيث راننده کار کنيد،

پيش من بيايد.

«جين» گفت:

«همينطور ميکنم!



# پدیده‌ی بنام زلزله

پرسیدم :

در حال حاضر چگونه میتوان از خطر های احتمالی زلزله کاست ؟ در پاسخ گفت :

در مرحله اول باید از بر پا کردن ساختمانها در مراکز زلزله خیز خودداری کرد. در مرحله دوم، میتوان گفت که ساختمانهای کانکریتی در برابر زلزله مقاومت بیشتری دارد. در مرحله سوم، باید خاطر نشان ساخت که ساختمانهای سنجی در برابر زلزله خوب پایداری میکنند. گفتم :

به طور اوسط سالانه در افغانستان چند زلزله رخ میدهد؟ خندید و گفت :

شاید تعجب کنید اگر بگویم که هر روز در افغانستان ازمی تاچل زلزله ثبت میشود. اما این زلزله ها محسوس نیست. به همین صورت، سالانه در جهان در حدود یک میلیون زلزله رخ میدهد. باز هم دلچسپ خواهد بود که گفته شود تقریباً نود درصد زلزله های جهان در بحر ها اتفاق می افتد. «انجیر پشته» افزود :

هیچ زلزله ای از دو دقیقه بیشتر طول نمیکشد و خرابیهای هر زلزله در همان پانزده ثانیه اول صورت میگیرد.

(پایان)

با اینهمه دستگاه ما زلزله نیگا را گوی را ثبت نکرده است. تا این لحظه ما نمیدانیم علت آن چیست و منتظریم که گزارشهای مراکز دیگر جهان به دست ما برسد. این دستگاه ما میتواند انفجارهای آزمایشی هسته ای را نیز ثبت کند. گفتم :

با اینهمه، من هنوز نمیدانم منظور از برپا کردن این دستگاه چیست. گفت :

منظور ما این است تا مراکز زلزله خیز کشور را به صورت دقیق مشخص سازیم. هر گاه این کار صورت بگیرد، میتوانیم «کود» تعمیراتی مطابق شرایط افغانستان در دست داشته باشیم. گفتم :

فایده این «کود» تعمیراتی چه خواهد بود؟ گفت :

این «کود» مناطق خطرناک از نگاه زلزله را معین میسازد و رهنمایی قابل اعتمادی به دست انجیران تعمیراتی مامیهد. اما ساجنیشن کودی برای طرحهای ساختمانی ضروریست. به طور نمونه، اگر در نظر باشد که در یک نقطه افغانستان بند برق عظیمی ساخته شود، بادر دست داشتن یک کود تعمیراتی میتوانیم گفت که آیا این بند در معرض زلزله قرار دارد یا نه. گفتم :

دستگاه شما میتواند انفجارات هسته ای و زلزله هارا در سراسر جهان ثبت کند. اینطور نیست؟ گفت :

درست است ! گفتم :

شما چگونه میتوانید این دو حادثه را که بر گراف دستگاه تا ثبت شده است، از هم دیگر تمیز بدهید؟ «انجیر پشته» لبخندی زد :

کار دشوار نیست، اما ناممکن نیست. به خصوص اگر دو دستگاه دیگر در اختیار داشته باشیم به اشکالی بر نخواهیم خورد. در حال حاضر که تنها یک دستگاه داریم، هشاد درصد بر کار ما اعتماد میتوانیم داشت.

صفحه ۷۶

# کاوشهای گیاهانی اتحاده شوروی

نزدیک دو دیگر، بر رسی گسترده مهتاب و فضای آن. سه دیگر بررسی ستاره های منظومه خورشیدی. برای این کاوشهای سه گانه ابزار های زیرین به کار میرود: قمر های مصنوعی خود کار یا همراه با سر نشین، دستگاه های خود کار برای بررسی سطح مهتاب، دستگاه هایی که در فضای نزدیک مهتاب کار میکنند، دستگاه هایی که در فضای بین ستاره هابه کار میبر داند. این دستگاه ها، گاهی حای کپسولها بیست که این کپسولها بر سطح ستاره ها فرود میاید و گاهی فاقد چنین کپسولها. اگر چه مامور یتهای این دستگاه ها در اساس از هم دور ترند، ولی گاهی این مامور یتها قسماً یا کلاً با هم بستگی میابند.

بسیاری از کاوشها و شهاب آزمایشهای اتحاد شوروی بر فضای نزدیک به زمین تمرکز یافته است و این امر به خاطر نتایج عملی فوری و به خاطر آن است که با افزایش وسایل نسبتاً ساده امکان دارد ابزار های تخنیکی نوینی را آزمود و راههای انکشاف بیشتر گیاهان نوردی و جستجو در فضای ژرفتری را فراهم ساخت. در میان وسایل خود کاری که تاکنون به فضا فرستاده شده است و ازین وسایل در خدمت دانش و اقتصاد

نزدیک دو دیگر، بر رسی گسترده مهتاب و فضای آن. سه دیگر بررسی ستاره های منظومه خورشیدی. برای این کاوشهای سه گانه ابزار های زیرین به کار میرود: قمر های مصنوعی خود کار یا همراه با سر نشین، دستگاه های خود کار برای بررسی سطح مهتاب، دستگاه هایی که در فضای نزدیک مهتاب کار میکنند، دستگاه هایی که در فضای بین ستاره هابه کار میبر داند. این دستگاه ها، گاهی حای کپسولها بیست که این کپسولها بر سطح ستاره ها فرود میاید و گاهی فاقد چنین کپسولها. اگر چه مامور یتهای این دستگاه ها در اساس از هم دور ترند، ولی گاهی این مامور یتها قسماً یا کلاً با هم بستگی میابند.

بسیاری از کاوشها و شهاب آزمایشهای اتحاد شوروی بر فضای نزدیک به زمین تمرکز یافته است و این امر به خاطر نتایج عملی فوری و به خاطر آن است که با افزایش وسایل نسبتاً ساده امکان دارد ابزار های تخنیکی نوینی را آزمود و راههای انکشاف بیشتر گیاهان نوردی و جستجو در فضای ژرفتری را فراهم ساخت. در میان وسایل خود کاری که تاکنون به فضا فرستاده شده است و ازین وسایل در خدمت دانش و اقتصاد

نزدیک دو دیگر، بر رسی گسترده مهتاب و فضای آن. سه دیگر بررسی ستاره های منظومه خورشیدی. برای این کاوشهای سه گانه ابزار های زیرین به کار میرود: قمر های مصنوعی خود کار یا همراه با سر نشین، دستگاه های خود کار برای بررسی سطح مهتاب، دستگاه هایی که در فضای نزدیک مهتاب کار میکنند، دستگاه هایی که در فضای بین ستاره هابه کار میبر داند. این دستگاه ها، گاهی حای کپسولها بیست که این کپسولها بر سطح ستاره ها فرود میاید و گاهی فاقد چنین کپسولها. اگر چه مامور یتهای این دستگاه ها در اساس از هم دور ترند، ولی گاهی این مامور یتها قسماً یا کلاً با هم بستگی میابند.

بسیاری از کاوشها و شهاب آزمایشهای اتحاد شوروی بر فضای نزدیک به زمین تمرکز یافته است و این امر به خاطر نتایج عملی فوری و به خاطر آن است که با افزایش وسایل نسبتاً ساده امکان دارد ابزار های تخنیکی نوینی را آزمود و راههای انکشاف بیشتر گیاهان نوردی و جستجو در فضای ژرفتری را فراهم ساخت. در میان وسایل خود کاری که تاکنون به فضا فرستاده شده است و ازین وسایل در خدمت دانش و اقتصاد

(پایان)

ژوندون



## شهبازان موناکانا کاپیر و زشدند



برادر بزرگش شهبازان البرت ۱۴ ساله نیز از وی پیروی کرده و نتیجه مطلوبی در یافت کرده بود. بدین ترتیب که فاصله ۵۰ متری را بازی کتان به سرعت پیموده و رقبای خود را شکست داده و بالور سیله مقام سال گذشته خود را بار دیگر حاصل کرد. البرت در سال ۱۹۴۱ ضمن اجرای مسابقات آخرین برنده خانواده شاهی گردیده بود آنوقت شاهدخت گراسیا پاتریسیا هم عزم کرده بود، غالب و پیروز شود.

ممتاز ترین عکاس موناکانا موسوم به گراسیا پاتریسیا نظربه علاقه

شهبازان البرت ۱۴ ساله

زیاد هنری اش حاضر شد ضمن مراسم جشن شناوری فامیلی در کلب ساحلی بیچ واقع مونتئو کارلسو

(تقریباً جگای هیست در موناکانا) به عکس برداری نوبت وهای یادگاری برای البوم خانواده شاهی مساعی نماید. شاهدخت ورزشکار که کوشش میکرد. خاطرات خوب و دلچسپی زینتگر البوم شاهی شود از کنار حوض آببازی یعنی از محلی که عکس برداری میکرد، اطفال شرکت کننده اش را صدا زده و آنها را به فعالیت های بیشتر و شایه کارهای بی سابقه تر شناوری تشویق و تحریک کرده، از ایشان و از حرکات ایشان عکس برداری میکرد.

دختر بزرگترین شاهدخت کارولین ۱۵ ساله که نظر دقت و توجه عجیب اکثر بینندگان را بخود خیره ساخته و در سال گذشته لقب قهرمانی یافته بود امسال از اشتراک در مسابقات صرف نظر کرده اظهار داشته با ید انسان بدیگران نیز شانس و موفق بدهد!

شرکت عمده امریکا نه آن بانفجار بم تهدید شدند. از سال بم های

مکتوبی از کشورهای مختلف عنوانی ادارات اسراییلی در خارج خود

معضله دهشت افگنی بین المللی را پیچیده ساخته است.

اخیر یک تعداد شرکت های بزرگ به پرداخت یک مبلغ هنگفت تهدید

شدند و دو دوتن از تجار در بوینس آیرس مرکز ارجنتاین اختطاف شدند

یک راپور در تحقیقات نیدرلاند ایالات متحده نشان میدهد که از جمله



## نساجی افغان یگانانه موسسه است که پارچه جات سندی و نخ میورد ضرورت شمارادر بهترین شرایط تولید مینماید

بقیه صفحه ۲۳

### سوال افزایش

اختطاف طیارات بین المللی پیشنهاد نمود که باید علیه کشور های که از دهشت افگنان حمایت میکنند تعزیرات وضع گردد و مقاطعه هوایی نیز با کشور های مذکور بعمل آید. ولی نمایندگان کشور های افریقای مخصوصاً کشور های عربی و غیر منسلک پیشنهاد ایالات متحده را در زمینه رد نموده و گفتند بعضی وضع تعزیرات باید علل دهشت افگنی مطالعه شود.

به عقیده نمایندگان این کشورها عملیات دهشت افگنی و ترور از خود عوامی دارند که ریشه آن ها باید کنده شود. کشور های عربی گفتند وضع هر گونه تعزیرات و اقدامات شدید در زمینه جنبش های رهایی بخش را روشن بنظر نمی رسد. در چند ماه



## و عشق احساس...

و جدایی تو فقط حکم مرگ نیستی  
مرا دارد. امانت در ضمیر خودچیز  
هایی داری که من به شنیدن آن علاقه  
دارم. باید تصورات باطنی و مافی-  
الضمیر خود را بمن بصورت واضح  
بگوئی خواهش میکنم این نکته را  
بمن روشن کن، زیرا من به احساسات  
و عواطف باطنی تو میل شدیدی  
دارم.

اودر حالیکه چهره اش را تاریکی  
و اندوه فوق العاده فرا گرفته بود  
آهسته آهسته چنین گفت: فکر میکنم  
من و تودر طی چند ماهی کدورتیوارک  
با هم یکجا بودیم باز هم نتوانستیم  
که یکدیگر را بصورت درست  
پشناسیم. اما این نا شناسی مانع  
دوستی ما شده نمیتواند، زیرا درین  
جامو ضوع بسیار مهم عشق و محبت  
بی پایانی در میان است که من آنرا  
در وجود خود بعد وافر احساسی  
میکم. لطفا مرا عفو کن. یقین داشته  
باش که اوامر زندگی بر این بی وجود  
تو غیر ممکن است.

در کلمات او حرارت و گرمی زیادی  
دیده می شد بطوریکه فکر میکردم  
بیانات اخیر از منتهای صداقت  
و راستی او نمایندگی میکنند بعدر  
صدای لرزان و مرتعش او عبارت  
زیبای من ترا بعد پرستش دوست  
دارم تشخیص دادم. فلیپ به دنبال  
سخنان خود گفت: احساس خدا  
حافظی و وداع با تو مرا متوحش می  
سازد. و من تصویر چنان یک صحنه  
غم انگیز راحتی بخاطر خود هم راه  
داده نمیتوانم. سا رای عزیز! آیابه  
سخنان من که از اعماق قلب من  
تراوش میکند یقین خواهی کرد؟ بلی  
من ترا دوست دارم فکر میکنم اکنون  
دوستی و عشق ما از حل شوار  
امتحان و آزمایش خود را طی کرده  
است.

من با وجود وارث و گرمی فوق العاده  
احساس سردی میکنم. فکر میکنم  
یک قسم خطر معنوی مرا تهدید میکند  
من موجودیت خود را فرا موش کرده  
ام. فکر میکنم روح و جسم من مانند  
نرشتگان در پهنای آسمان نیلگون  
در حال گردش است.

در اخیر با صدایی که بیشترین  
آهنگ موسیقی لذت بخشی شباهت  
داشت گفتم: بلی، من ترا دوست  
دارم. من دوستی و صمیمیت عشق  
خود را وقتی درک کردم که به مجرد  
عبارت من ترا دوست دارم جمله دیگر  
مانند آن از من فلیپ شنیدم. درین

بقیه در صفحه ۸۳

ژنون

عشق و دوستی می باشد. البته این  
مخلوق جدید زندگی ترا خوب  
و مطلوب خواهد ساخت.  
فلیپ گفت: سا رای عزیز! یقین  
داشته باش که همان مخلوق زینا  
و دوست داشتنی که میتواند به حیات  
و زندگی من سرو سامانی بدهد تو  
می باشی. من نمیدانم. فکر میکنم  
در تحت کدام قوی مانند قوه مقناطیس  
که آهن را بسوی خود جذب میکند  
قرار گرفته ام. چیزی را که اکنون  
احساس میکنم اینست که تودر کنار  
من می باشی و ما هر دو از نعمت وصل

## کمپنی میدا کسپورت



هرگونه فرمایش دستگا های پاک  
کننده برقی - Stevilator Electric  
را که دارای ساختمان اصلی میباشد  
قبول میکند. این دستگا ها در  
درملتونها، روغتون ها، لایبراتورها  
و فابریک های فار ماسیفت برای پاک  
کردن آلات صحیه مواد جراحی استعمال  
میسود.

برای مزید معلومات لطفا به نمایندگی تجارتي اتحاد شوروی در  
افغانستان کمپنی میدا کسپورت MEDAFUNA مراجعه نمایند.  
ویا به تلیفون ۴۰۵۴۴ در تماس شوید.



V/O MEDEXPORT

MOSCOW, USSR

فلیپ گفت: بلی، نقشه من واقعا  
همینطور بود، اما... من گفتم: فلیپ  
عزیز! تو باید قبول کنی که این-  
تابستان بالای من خیلی سخت گذشت  
کاش میدانستی که دوری تو مرا بسرحد  
جنون دیاو نگي نزدیک ساخته بود.  
نخیر، فکر میکنم که این تابستان  
برخلاف یک مو سم بسیار خوش  
آیندی بود چنانچه من این سخن را  
دیشب هم اظهار کردم. اعضای ذاهیل  
رفقای قدیمی، رفقای جدید، تمام  
این ها چیزهای اند که به انسان  
خوشی و فرحت می بخشند، تمام این  
واقعیت ها مایه خوشی و نشاط است  
فکر میکنم که وجود من در لای بلای این  
همه گیر و دار کدام ارزش و اهمیت  
فوق العاده را داوا نخواهد بود.

و برای چند دقیقه خاموشی اختیار  
کرد. جنگل و درختان پارک در تحت  
حرارت و گرمی روز خاموش و بدون  
حرکت به نظر میرسید حتی پرندگان  
نیز خاموشی را اختیار کرده بودند  
بالاخره او گفت: بلی، من این امر را  
میدانم. او بر خلاف عادت بطرف  
چشمان من متوجه شد. او درین وقت  
قیافه بسیار جدی و مغرورانه را بخود  
گرفته بود.

بعد از لحظات طولانی خاموشی  
گفت: اما سارا، تو درین جا زندگی  
را جدید آغاز کرده یی بلی تو زندگی  
را تازه شروع کرده یی آغاز زندگی  
درین جا خیلی خوب و مطلوب است،  
لذا من نمیخواهم که مقدمات چنین  
یک زندگی آرام و مسعود را برهم  
بزنم تو تصور میکنی که اکنون با من  
خوش می باشی اما این یک تصور  
محض است که چندان به حقیقت  
نزدیک نمی باشد و شاید بعد از چند  
ماه دیگر...

در چند ماه دیگر. در چند ماه  
دیگر. نمیدانم مطلب تو از تکرار این  
کلمات چیست؟ دفعتا این صحبت  
یک شکل مبهم و سر گیج کنی را  
بخود می گیرد. آرامش و سکوت چند  
لحظه قبل من بر هم می خورد. من  
چوکی خود را به عقب کشیده و ایستاد  
میشوم. و بعد فشار زیادی را بالای  
خود وارد میکنم تا بار دیگر روی  
چوکی بنشینم. اما همان قهر و خشمگین  
بار دیگر بسراغ من می آید در چند  
ماه دیگر. یعنی چه؟ من گفتم: فکر  
میکم که تو با کدام مخلوق دیگری  
مواجه می باشی، یعنی شخص دیگری  
که برخلاف من فاقد عاطفه و احساس

## مردم شهر کهنه

بیغله کبرا گفت: یکی ازین راها اینست که ریاست شهر سازی و خانه سازی باما لکین این خانه ها به ناماس شده و بعد از موافقه آنها خانها را تخریب نموده و مطابق يك نقشه اقتصادی خا نهای ارزان قیمت منلی که در بعضی نقاط دیگر شهر ساخته اند بسازند و به کسانی که خانه شان تحت نقشه آمده در بدل قیمت خانه شان توزیع نمایند.

گفتم در آنصورت با کسانی که قیمت خانه سابقه شان قیمت خانه جدید را پوره کرده نتواند چه نوع معامله شود گفت:

از کسانی که حویلی موجوده شان قیمت خانه جدید را تکافو کند تنها چند فیصد کمیشن سا ختمانی اخذ گردد و از کسانی که حویلی شان قیمت خانه جدید را پوره کرده نتواند باسایس يك تضمین پول اضافی با قسایط مختلف از ایشان اخذ گردد، درین صورت بنظر من همه صاحب خانه های عصری خواهند شد.

سید آقا یکی از باشندگان شهر کهنه می گوید: مشکلات ما را همه خبردارید و حاجت به گفتن نیست ولی چیز بکه ما را در امر ساختمان و ترمیم خا نهای مادرین قسمت شهر اجازه دهد وعده های بنبار والی و شهر سازی است که از سا لهای متمادی باین طرف چند ین نقشه هایی برای تخریب و تعمیر مجدد این قسمت ترتیب دادند بیرق هایی بالای هر خانه نصب کردند و مردم را وعده دادند

که بزودی تخریب خواهد شد اما با وجود بکه سا لهای زیادی از ان سیری شده پلان شان عملی نگردید و علت اساسی او بخرابی رفتن شهر کهنه و افتاده آن از نظر ها هم همین بود که هر کس فکر می کرد دامروز فر دا تحت تخریب قرار خواهد گرفت ولذا هر سال بفکر سال دیگر از ترمیم آن صرف نظر نمودند ولی تا حال به تخریب آن اقدام نشد.

هر مالک خانه فقط روز خود را سپری کرد و عقب هیچ نوع تر مییم نگشت بکو چه ها و بازار ها هم روی همین اصل کمتر توجه شد زیرا فکر می شد بزودی تخریب خواهد

شد و از همین جاست که روز بروز شکست و ریخت زیاد شده و رفت و حالا امکان تر میم هم در اکثر قسمت ها از بین رفته است.

ری گفت به عقیده من بهتر است شهر سازی يك پلان عاجل طرح کند تا همین قسمت شهر را که مانند دانه سر طان تا حال بی علاج باقی مانده تدویر نماید و مردم را از شسر کافات و امراض ناشی از آن نجات دهد

نامبرده در مورد اینکه با صاحبان منازل که از خود دیگر سر پنا هی ندارند چه معامله صورت گیرد گفت: به نظر من بهترین راه اینست که بعد از تخریب، نه مانند بعضی جاده های دیگر شهر که تا حال بحال خرابه باقی مانده بلکه تر تیبی اتخاذ شود تا از پول قیمت خانه های ویران شده باسایس يك نقشه خیلی اقتصادی مانند بکه در خیر خانه مینه اعمار گردید و خانه های صحی و ارزان قیمت اعمار نمایند به صا حبان منازل که خانهای شان تخریب می گردد توزیع نمایند.

و با اینکه باسایس يك نقشه مناسب بخود شان اجازه دهد تا در ظرف مدت معین با اعمار آن اقدام نمایند و نقشه باید حتما خود شهری سازی تهیه و بد سترس شان بگذارد چنانچه پروژه سید نور محمد شاه مینه بهمین اساس اعمار گردیده و حتی کسی که کمترین پول بدست داشت. توانست صاحب يك خانه یا سر بناه دوسه بسوه ای گردد.

بقیه صفحه ۳۳

## اعرج شاعر...

در خلم یکدکان سیمساری دارد و علاوه تا بحیث هیئت مدیره کتا بخانه خلم اجرای وظیفه میکند اشعارش گاه گاه در جریده جهان نما به چاپ میرسد. خودش میگوید: ۲۵ سال است شعر میگوید و حتی زمانی برادری هم آواز خوانده است. خارج و داخل دکانش.

اگر بدکان او نظر شود همه جا خارج و داخل دکان اشعار شعرای توانا و خودش که به قلم نوشته شده به چشم میخورد در دکانش هم

محمدظا هر قاید شاروا لی خلم به کمک وکیل خلم چند بیست ا متیاز جریده جهان نما را از مرکز وزارت اطلاعات و کلتور حاصل نمود که هفته یکبار در مطبعه ولایت بلخ بچاپ میرسند و بدسترس اهالی آنجا قرار میگیرد گر چه ولسوالی خلم سابقه تاریخی دارد و مردم آن مدت ها است به علم و دانش علاقه مندند ولی زنها هنوز هم در زیر چادری دیده می شمو ند لیسه خلم که در سال ۱۳۳۸ تاسیس شده است اکنون در آن ۶۲۰ دختر مصروف تحصیل میباشد. از جمله هژده نفر استا دان شش نفر آن از طبقه انات میباشد که آنها اکثرا از صنف نهم همان لیسه فارغ التحصیل شده اند بنیاعلی امین الله مدیر لیسه گفت: «یکسال بعد د ختران این لیسه بجا مع تقدیم خواهند شد»

اما لیسه ذکور خلم سابقه طولانی تری دارد در سال ۱۳۱۱ اولین مکتب ذکور درین ولسوالی افتتاح شد و این

مکتب در سال ۱۳۴۹ به لیسه ارتقا یافت اکنون این لیسه ۱۰۸۷ شاگرد دارد از جمله ۲۲ معلم ۱۲ نفر آن

کمبود است تعمیر جدید این لیسه که سا ختمان آن در سال ۱۳۱۸ آغاز یافته بود هنوز هم بپایه اكمال نرسیده و طور بکه بنیاعلی غلام جان

هر چیز پیدا می شود - آثار تاریخی سامان بنجارگی و دوا های یو نانی خلاصه خر خارجی و داخلی خواهی نخواهی از دکان او دیدن می کنند و باخود او هم صحبت می شوند کار کنان این صفحه این اراده اورا که موزیم شخصی اش را به کتا بخانه خلم اهدا کرده است به نظر قدر نگر بسته و به بنیاعلی اعرج کامیا بی وسعادت می خواهد.

نوت: نمونه ای از شعر او در شماره آینده تقدیم خوانندگان ژوندون می شود.

## باغ جهان نما

مدیر لیسه اظهار نمود: این لیسه متصل باغ جهان نمابه شکل عصری اعمار میشود و دارای بیست و یک اتاق درسی لابراتوار - کتابخانه و میدانهای فوتبال و والیبال میباشد مصرف این لیسه را شش لک و بیست و سه هزار تخمین نموده اند ولی باین تقاضای زیاد وزارت معارف صرف شصت و پنج هزار افغانی برای اعمار آن بانجا انتقال داده است و شاگردان اکثرا به صحن لیسه درس می خوانند امید می رود وزارت معارف در مورد اكمال این لیسه که در ساحه تقریباً ده جریب زمین اعمار شده است توجه مبذول دارد و باید گفت لیسه خلم اولین دسته ۲۱ نفری فارغان خود را در سال ۱۳۵۰ بجامعه تقدیم نموده است.

نوت: شا گردان ۲۱ نفری هر دو لیسه از تر سیدن مجله ژوندون بان ولسوالی شکایت دارند.

## تبریک

فراغت بنیاعلی سید احمد پر خوردار را بحیث لیسا نسه باو جود يك سلسله مشکلات و معا ذیر صحی از یو هنجی حقوق و علوم سیاسی بدرجه اعلی از صمیم قلب تبر يك گفته مو فقیته های بزرگی را در پیشبرد امور آینده اش تمنا دارم.

محمد ابراهیم آرزو



بنیاعلی سید احمد پر خور دار



# «جشن باشکوه سالگرد هشتادمین تولدش راجشن گرفت»

هیلی سلاسی امپراطور حبشه (اتیوپی) هشتادمین سالگرد تولدش راجشن گرفت

که درین زمان امپرا طور مجبور ساخته شد از مملکت فرار کند . همان بود که هیلی سلاسی بعد ازین واقعه چار سال تمام در یک شهر کوچک انگلستان مو سوم به با تمه ( Bath ) به اسم جون های ( Johnhay ) زند گسی میکرد . تا اینکه قشون اینا لوی توسط گروه های از سالی بریتا نیایی از حبشه راند مو خراج ساخته شده وهیلی سلاسی واپس به مملکت مراجعت کرد .

درین زمان هیلی سلاسی به آرمای نهایی تازه و آرزو های ملی و مملکتی دست بکار شده و پروگرامهای اصلاحی و تعالیات های ابتکاری ، ضروری و رفوری را رو یکبار آورده ، آن را شدت بخشید که در نتیجه این تلاشها و جهد پیگیر و زحمت کشی ها حبشه طی ۳۰ سال یکی از پیشرفته ترین شهر های افریقای در شمار آمده و همچو مثال و نمونه یی برای بسیاری شهر های جوان پر اعظم سیاه افریقا طرف توجه قرار گرفت . هیلی سلاسی که حال هشتادمین سال زندگی اش را پشت سر میکشاند خورد و خواب و کار و تفریح و غیره مسایل روز مره حیاتی خود را حسب پروگرامی یعنی تنظیم کرده است . صبحگاهان ساعت ۳ برای هیلی سلاسی آغاز روز و شروع جنبش و حرکت است . بدین ترتیب اولین شفق از عقب کلکین های بلند کاخ امپرا طوری زمانی به درو دیوار صالو نهایی داخلی به نقش و نگار هنر نمایی می کند که امپرا طوری چند لحظه پیشتر از آن در مسکون و آرامش مطلق در عبادت نگاه شخصی اش به نیایش و عبادت مصروف میباشد . پس از آنکه نیایش خاتمه یابد باز دو ساعت دیگر استراحت می کند ، ساعت ۷ موقع صرف ناشتای قوی و مکلف هیلی سلاسی

در چهره معمور و سیمای سالخورده اش آثار خستگی دیده نمی شود . حتی جزیی ترین علامت عصبانیت و غضب در وی پدیدار نبود . هیلی سلاسی که در حاکمیت و اداره بر نفس و وجود خویش ملکه و استعداد و توانایی موزی نشان میدهد ، در طول حیاتش بخاطر نداشتن کسی وی را خسته و کسل و ضعیف و شکست خورده دیده و یا

هیلی سلاسی ۸۰ ساله به ظاهر ضعیف و لاغر اندام . در جریان مراسم تبریک و پذیرش مبارکی ها سلاسی آنکه انگلستان باریک و چشمان دقیق و کوچکش را حرکت داده باشد در بالای چوکی بازو داد تخت نمای امپرا طوری قرار گرفته و به هر چیز و همه کس گوش میداد . در صورتیکه دیگران که جوان و جوان تران بودند قادر نبودند حتی

هنگامیکه طی سال ۱۹۷۲ هیلی سلاسی به هشتادمین سال زندگی اش قدم میگذاشت . ادیسه با با پایتخت کشور حبشه و وضع عادی اش را تغییر داده مملو از هیله و هیجان و انباشته از پر نامه های سانداری و پروگرامهای یزر گذاشت تجلیل شده بود . درین روز هادی و یاز دید ها ، پذیرایی ها ، رسم و گذشت ها و تزئین و دکوریشن های بی سابقه و تاجایی عنعنوی که بمناسبت سالگرد تولد امپرا طور هیلی سلاسی در ادیسه بابا جاری ساخته شده بود ، جلال و شکوه امپراطور را حکایت میکرد .

آن روز ها مردم حبشه با احساس عجیبی در برنامه ها و بر گزاریهای مراسم یک بر دیگر سبقت می جستند شب هنگامیکه قاطنه ملت به رقص آمده و فریاد خوشی و عسرت از نهاد بر می کردند .

باشندگان ادیسه بابا در سر کها جاده های شهر رقص کنان ناله کنان به دسته ها جوقة های متعدد این طرف آن طرف حرکت می کردند با فریاد هیلی ، هیلی ، هیلی ، نعره سرور بر می کشیدند . ملت حبشه به پاس خدمات ارزنده و علاقه سرشار بنام شاه تعظیم بجمعی آوردند .

هیلی سلاسی امپراطور معمور ۸۰ ساله ای حبشه پیوسته کار ها و امور مربوط به کشورش را بایک دسپلین عجیب و تدبیر سحر انگیز از پیش می برد و بر پرابلم ها و مشکلات فایق می آمد .

جلال و نفوذ و عظمت هیلی سلاسی در کشور حبشه بیشتر از آن سبب قایم مانده که وی بوسیله ریفرم ها و مساعی پیشرفته و مترقی اش مملکت را از شکلی ابتدایی و غیر مترقی اش بیک مملکت مترقی و یک شهر نمونه یی در افریقا تبدیل و انکشاف داده است .



هیلی سلاسی امپراطور حبشه در یک محفل تجلیل هشتادمین سالگرد وی

دقایقی آرامش وجود شان را حفظ کرده دست و پاهایشان شان را بدون حرکت دادن نگهدارند . طاقت محفل نشینی و قدرت و ملکه خاصی که از خود در انتظار کشیدن و ادامه دادن پروگرامها که شامل تشریف مسلسل از کاندولت و غیره پذیرش تحفه ها ، هدایا استماع معروضات تبریکی و غیره و غیره بوده و مدتی درازی را دربر میگرفت خون سردی استقامت ، حوصله ، برده باری و سنگینی امپراطور را نمایندگی میکرد .

۸ سال پس از آن ایتالو بهابرجه حمله کرده و آن راحت تصرف خویش در آورده ادیسه بابا را فتح کردند





است ( البته روز ها روزه گیری مذهبی غیر این پروگرام است ) . پوره ساعت ۸:۴۵ از جمله د و پذیرایی های روز مراه اش اولین آن شروع میشود . درین هنگام صدراعظم و دیگر رجال بر جسته و بلند رتبه بدر بار حاضر میشوند .

هیلی سلا سی بنا بر عادت و خصوصیت دایمی اش به تخت مخصوص و معموری خود قرار گرفته و به حکمر وایی آغاز می نماید . هر گاه در بار مدتسی طولانی بر احتوی کند اختلال و کسالت و یا تغییری در وضع و قیافه اش راه ندارد و زما نیکه سخن میزند و یا راپور ها و جویانات سیاسی و کشوری اش را استماع می نماید ، نظر چشمان کوچک تا ریکش متوجه سیمما و حرکات

و طرز عمل مادر نانش بوده و با دقت کامل و انضباط عامل به سبزو ها و خطای های جسمی دست و پا و غیره حرکات ما مورین انگشت می گذارد و مو قعیکه تغییری در وضع و حالت نیکه کردن به چو کی و یا با انگشتان

دست بازی کردن و یا یک پای را بالای پای دیگر گشتا ندن و نظیر آنها از مامورین خود به بیند اعتراض نموده و آن را علامت بی تو جبی و عدم کفایت

ذاتی و یا وقت شخصی ایشان قلمداد می نماید . واکثرا واقع شده که عده از مامورین عالی رتبه را بنا بر حرکاتی که آن وی سر زده ، از در بار اخراج کرده است . پس ازینکه موقع کار

### صفحه از مراسم سانگرد

رقص و شادی دعوت کرده ، و با اجرای آتش بازی ها و تجدید عروسی و جشنی بوضای مملکت را زیبا تر و هیجانی تر ساخته بود بعد از سه روز خاتمه یافت .

تمام مردم آن سا مان که جشن این مراسم شا ندار را از خود واژ آن خود میدا نستند همه بایک دل و یک نیت آرزو میکردند ، امپراطور شان مدتی دیر تری بر کرسی امپرا طوری همچون ثابت و پایدار مانده ورشته حکمروایی در دستش محفوظ باشد .

فرق فاحش دارد ، خوشی و رضایت هیلی سلا سی آغاز می یابد ، بعد از آن امپرا طور به واگون هوا خوری روزانه اش نشسته و از فابر یکات

و شفا خانه ها ، دارالالتیام و غیره باز دید می کند .

درین وقت الطاف و تفقد امپراطوری بمقابل رعایایش کاملاً مشهود است و با نظر قبل از ظهر که باهر کدام به چشم انتقاد و دیسپلین می نگرست فرق کلی دارد . همه مردم از مهر بانی

هایش حصه میگیرند ، مخصه و صا با اطفال و حیوانات علاقه و عشق زیاد میو رزد . وی اطفال معیوب را با خود به واسطه اش گرفته و اکثرا به

سراغ اطفال و کود کانی میرو د که قبلا آنها را نسبت مریضی ها یشان به کدام کلینیک رهنمایی و تعلیم داده بود ، آنگاه هیلی سلا سی با خود کود کان و یا باوا لدین و اولیای شان صحبت کرده و در باره وضع صحتی آن ها جو یا شده و باد لچسپی زیاد خود را واقف می سازد .

مراسم جشن سا لگرد هیلی سلا سی که باشلیک هشتاد و نیر آغاز گردید و مردم و زن و خور و بزرگ و پیر و جوان رادر خانه و سرك و جاده و بازار به

مربوط به دربار و پذیرایی ها را قبول و انجام داد ، بساعت یک مو قع صرف چاشت امپرا طور فرا میرسد .

در پی آن یک استراحت ۳ ساعته امپرا طور را بدرقه میکنند . وقتی که استراحت ختم میشود ، صدراعظم

باز دیگر امور مربوط به روز با اجرا آت و جر یانات آن به غرض گذارش

بروی حاضر می سازد . این فرصت با ساعات کار و در بار قبل از ظهر



### ژوندون

میر رسول شکر رحمد

معاون طوهران شاه شهبیم

تلفون میر رسول ۲۸۴۱

مسافان ۱۰

سویچ و مطالع دولتی ۲۸۵۱

شرح اشتراک

کابل ۴۵۰۰ افغانی و ایالت ۴۶۰۰ افغانی

مرکز برای تعلیم ۲۴۰۰ افغانی و در ایالت ۲۵۰۰ افغانی

شماره ۲۲



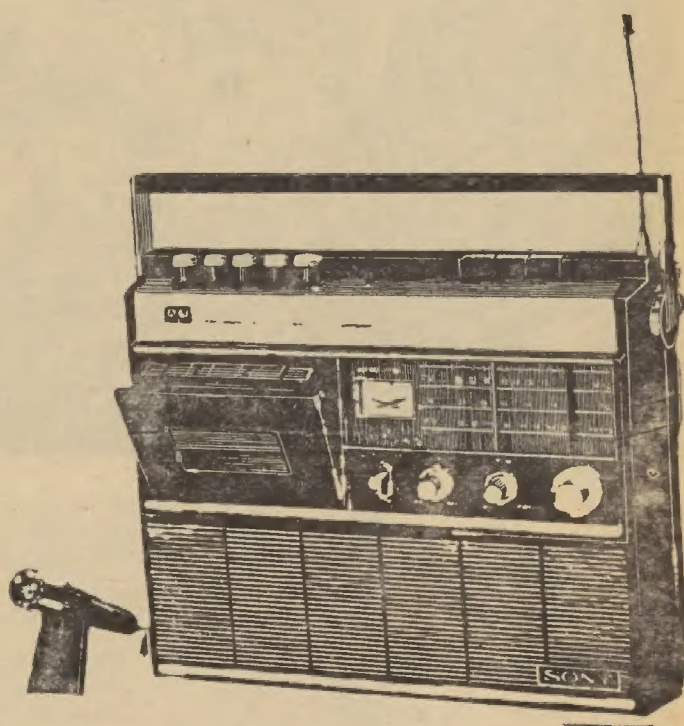
# سونی

## SONY

سونی برای من

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

رادیو کست مدل CF-250S

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۸ وات برای لود اسپیکر اضافی  
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت  
باتری (۱ عدد باتری کلان) - کنترل پوزر آواز - کنترل سه مرحله ای  
بلندی و پستی آواز - وزن ۳ کیلو و بزرگی ۳۳ x ۱۰۰ x ۱۳۳

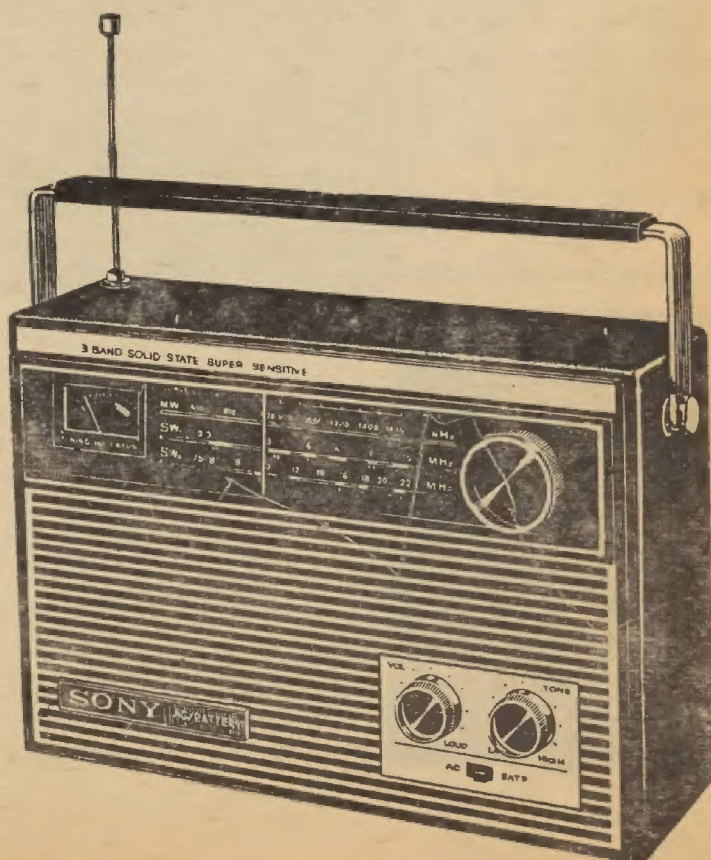
رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با طری  
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۱۷ کیلو بزرگی ۳۳ x ۷۰ x ۹۳  
انچ و قیمت بسیار نا زل

محل فروش:

عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .

# SONY





# چرخ شکسته

9515N  
29N13

ونه خند یدیم . در عوض سوی خانه گام بر داشتیم بدون اینکه حسی کلمه بایکدیگر رد و بدل کرده باشیم مادرم از پنجره دیده بود که چه واقع گردیده ، هنگامی که بخانه داخل شدیم ما درم گفت .

آیاشما بچه ها این حقیقت را قبول ندارید که تاجه اندازه بزرگ گردیده اید ؟ شما حالا بزرگتر از آن هستید که هر دو بیک بایسکل سوار شوید .

در باره آن حادثه تمام بعد از ظهر را به هم حرف نزدیم . در خانه نشستیم . رگوشش نمودیم که چیزی بخوانیم میکوشیدیم بخودقبولانیم که همه چیز مانند سابق بوده و فقط بایسکل بوده که شکسته است لیکن بخوبی درک میکردیم چه چیز ها مانند سابق نبوده . زندگی هرگز دو باره مانند سابق شده نمیتواند .

چنین معلوم میکردید که زندگی خود را فرا موش کرده بودیم بنابر این تضاد و حادثه ساده تمام جزئیات کوچک را که صحنه جوانی ما را واضح و مشخص نموده بود بخاطر آوردیم . زمانی را بخاطر آوردیم که قریب بود زندگی امرا در دریا در حالیکه کریکور در غیبت مشغول شنا بود و بطور وحشیانه و بزبان آرمینیا یی فریاد میزد از دست بدهم . زمانی را که لوسی کارش را از دست داده بود و تقریباً برای یک هفته میگریست . زمانی را که ناو می مریض بود و ما همه دعا میکردیم که او نمیرد .

بابسیار تأثر که از قلم سرچشمه می گرفت روزی را بخاطر آوردیم که مامایم واهان در حالیکه لباس نظامی

بر تنش بود بخانه ما آمد . آخ که مادرم چقدر خوشحال و ذوق زده بود هنگامی که اونزدیک میزنشست و چقدر متأثر و غمگین بود و چقدر گریست هنگامی که توسط قطار آهن بسوی نا معلومی ما را ترک گفت . بخاطر آوردیم روز های را که مادرم مینشست و روز نامه های آرمینیا یی را برای ما میخواند و راجع به واقعات تاسف آور و راجع به درد و زحمت و مرگ و میر قصه میگفت . و بخاطر آوردیم روزی را که از کشته شدن مامایم واهان در درانسه با خبر شدیم

دولتی مطبعه

تر میخند یدند . کریکور هم با آنها همنا گردیده و میخندید . این حالت طوری وانمود میکرد که همه چیز تمام اشیاء دردنیای ما گوارا و خنده دار بوده و بدین ترتیب دلیلی وجود ندارد که متأثر و غمگین باشیم بعد از چند لحظه من هم شروع به خندیدن نمودم . تمام واقعات و حوادث واقع گردیده بود و هنوز هم مایکجاوباهم در خانه خویش زندگی مینمودیم ما هنوز در تاستان در ختان متعدد داشتیم ، ماشین تر میم سر کهادو باره می آمد و ما صدای آنرا می شنیدیم ، مرد پیری که بفروش میوه جات اشتغال داشت بالای کراچی اش از مقابل ما میگذشت . احساس خوشی نمیکردم لیکن میخند یدم تا اینکه اشک از چشمانم سرا زیر گردید . بعد ناگهان یک چیز عجیب و باور نکر دنی واقع گردید ، در داخل وجودم واقع شد و در عین زمان طوری وانمود کرد که گویا در تمام قسمت های دنیا واقع گردیده باشد ، در شهر ها ، بالای سطح زمین ، در هر کجا هر جای که مردم زندگی میکردند . احساس نمودم که در اخیر من هم قسمتی از زندگی هستم در اخیر فهمیدم که چطور تمام اشیاء میمیرند حس تنهایی و تأثر از روی زمین رفته شده و برای اولین بار در زندگی آنرا به طور واضح و به تنهایی احساس کردم . این تغییر طوری معلوم میگردد که تنها من تولد شده ام و بر علاوه برای اولین بار تصور واضح و روشنی در مغزم جایگزین گردید منظره از زمین به تنهایی اینک بخاطر آوردند که آن حادثه تاجه اندازه خنده دار بوده و باره از جذابیت و قشنگی ، از درد و غم ، دست بخنده زدند این مرتبه بلندخوشی و ترس ، و از زشتی و بدی .

بقیه صفحه ۷۸

## و عشق احساس

وقت هر دوی ما را خنده گرفت و گفت : آری بهتر نخواهد بود که واپس بخانه برویم . ما از جای خود حرکت کرده و راه خود را در بین جنگل و درختان انبوه پارک تعقیب نمودیم در بین جاده مادو نفر بازوی خود را بیکدیگر داده ز حرکت کردیم درین وقت گفت : فلیپ آری در دوره زندگی چه تعداد مردم باین مر حله شیرین عشق نایل شده خواهند بود ؟ فلیپ گفت : فعلا من و تو از این احساس عالی بر خوردار می باشیم

ختم

تمام این ها برایم آشکارا و واضح بود درک کردم که چرا نزد یک پیانو می نشستم و کلید ها را به شدت هرچه تمام ترمی کوبیدم چرا همراهی برادرم کور یکور می جنگیدم و چرا ما همه بصورت دسته جمعی شروع به خندیدن مینمودیم و چون اشک داشت از چشمانم سرا زیر میگردید روی بستر من نشسته و شروع به گریستن نمودم .

بدون گفتن کلمه کریکور هم شروع به گریه نمود و متعاقب او خواهرم نیز دست بگریه زد .

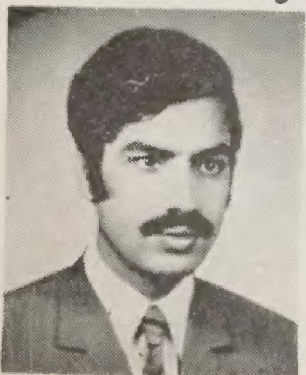
مادرم به زبان آرمینیا یی گفت . گریستن پیوسته است . ما همیشه با غم و تأثر هم آغوش بوده ایم اما همیشه آنها را پشت سر گذاشته و دور افکنده ایم و همین طور قادر هستیم که در آینده هم این کار را اجرا کنیم .

هنگامی که همه ماسوی بسترو های خوش رفته و باید می خوابیدیم از بستر من برخاسته و بسوی دروازه که اطاق نشیمن را با طاق دیگر وصل مینمود رفته و آنرا باز نمود . دیدم که ما در عکس بر ادرش را از بالای پیانو گرفته در حالیکه آنرا مقابل خویش قرار داده بود به شدت میگریست و من میتوانستم که آواز گریه او را بشنوم و بر علاوه میتوانستم ببینم که مادرم سرش را از سوی به سوی حرکت میداد قسمی که دیگران این کار را می نمایند .

### تشکر

از محترم دکتور عبدالعلی میرزاد دکتور یورش و پیغله فرخنده فاروقی و دکتور ران و نرس های سر ویس داخله ابن سینما که در تدوین عاجل همسرهم که بحال کوما بشفا خانه انتقال یافته و از هیچ گونه همکاری دریغ نکرده اند بدین وسیله سپاس گزاری نموده و موفقیت شانرا از خداوند تمنا دارم .

جان محمد نوری زنگو گراف مطابع دولتی



دکتور میرزا د.





# AFGHAN BOOK STORE



همه از خرید در فروشگاه بزرگ افغان راضی هستند  
زیرا میتوانند محصولات وطن و اشیای مورد ضرورت را  
به قیمت خود فابریکه و نازلتر از بازار ازین فروشگاه بدست آورند

